

نقدی بر کتاب اهل بیت از خود دفاع می کند  
 نویسنده: یوسفی - صاحبی  
 پاسداری از عقاید

فهرست

7	<u>پیشگفتار</u>
29- ۲۱	<u>فصل اول: عبدالله بن سبا و تشیع</u>
22	<u>مطرح کردن حکایت عبدالله بن سبا به چه هدفی؟</u>
23	<u>عبدالله بن سبا در دروغ پردازی سیف بن عمر</u>
34	<u>چند مطلب</u>
49	<u>بررسی روایاتی که ادعا شده توهین آمیز است</u>
60	<u>نمونه هایی از روایات اهانت آمیز نسبت به پیامبر - ص - در کتب عامه</u>
72	<u>2 جواب به این پرسش که چرا حضرت علی - ع - از قوه قهریه استفاده نکرد</u>
106	<u>حدیث خوانی نزد استاد در حوزه ی علمیه یادر مدارس اهل سنت</u>
108	<u>معیار در خوبی تنها انتساب به پیامبر(ص) نیست</u>
112	<u>کدام توهین است؟</u>
131	<u>روایات اهل تسنن درباره متعه</u>
143	<u>رأی قرآن چیست؟</u>
154	<u>مشروعیت لواط؟! </u>
179- ۱۶۱	<u>فصل چهارم:خمس</u>
163	<u>حلیت خمس مربوط به ازدواج و مخارج زندگی است</u>
170	<u>ولایت خمس با کیست؟</u>
233- ۲۰۴	<u>فصل ششم: اهل سنت از دیدگاه تشیع</u>
205	<u>چند مطلب</u>
	<u>عمل کردن برخلاف روش رسول خدا و اهل بیت ۲۱۱</u>
221	<u>پاسخ به یک معما</u>
227	<u>فرق ناصبی و سنی</u>
241 6	<u>عقاید یهود در میان شیعه یاسنی</u>
244	<u>مؤمن طاق یا شیطان طاق؟</u>
248	<u>چرا حمله به زراره؟</u>
251	<u>ابوبصیر مرادی</u>
257	<u>تهذیب الاحکام(پاسخ به شبهه دیگر نویسنده)</u>
259	<u>مسئول کیست؟پاسخ امام رضا(ع)</u>
263	<u>وجود خارجی ندارد؟! </u>
280	<u>آیا قبله تغییر می کند؟! </u>
284	<u>مطلب سوم: نمونه ای از رفتارهای حضرت حجة - ع - در قرآن (حکم داود)</u>
288	<u>سخن محیی الدین عربی درباره حضرت قائم - ع -</u>
302- ۲۹۲	<u>فصل پایانی: اهل سنت پیروان کدام سنت؟</u>

294	<a href="#">اموري که موجب تمايز اهل سنت شده از عمر بن خطاب پاز ديگران است</a>
301	<a href="#">ترس از شمشير قائم</a>
303-331	<a href="#">خاتمه:</a>
304	<a href="#">کدام نقشه ي دشمن است</a>
305	<a href="#">معناي رافضي</a>
308	<a href="#">شخصيت مترجم</a>
309	<a href="#">سيدشد؟</a>
317	<a href="#">اثبات علم غيب، اولياي خدا چه کساني هستند؟</a>
325	<a href="#">اطلاعات غلط و ضعيف</a>
326	<a href="#">آيانويسنده باين ويژگي وجود خارجي دارد؟</a>
326	<a href="#">چهره واقعي نويسنده و مترجم</a>
328	<a href="#">اهل تسنن بر ضد شيعه</a>
330	<a href="#">راه تحقيق</a>

بسم الله الرحمن الرحيم

پيشگفتار

قال الله تعالى :

الحمد لله الذي هدانا لهذا وما كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله (والصلوة والسلام علي رسول الله و آله و من تبعهم باحسان )

تابستان ۸۱ در حرمين شريفين در مراسم عمره ي مفرده بين زائرين ايراني به خصوص جوانان دانشجو ، کتابي به زبان فارسي پخش مي شد به نام «اهل بيت از خود دفاع مي کند» توجه به عنوان اين کتاب ، هر ارادتمند به اهل بيت را در مرحله ي اول به اين فکر مي انداخت که چاپ و پخش اين کتاب در حرمين شريفين خدمتي بزرگ به خاندان رسالت) عليهم السلام (و پيروان پاک باخته ي آنان است. ولي وقتي انسان به محتواي کتاب حتي به فهرست آن توجه کند در مي يابد که اين کتاب نيز هجمه اي ديگر تحت عنوان دفاع از اهل بيت (عليهم السلام ؛ (عليه اهل بيت) عليهم السلام (است. گرچه نويسنده و مترجم سعي بر القاي اين معنا دارند که ما از اهل بيت) عليهم السلام (دفاع مي کنيم ولي روح آن بلکه تمام مطالب کتاب در طريقه ي دفاع از دشمنان خاندان پيامبر) عليهم السلام (و القاي شبهه در ميان مسلمانان به خصوص شيعيان جهان و بالاخص شيعيان و جوانان ايراني است تا آنان را در اعتقاداتشان سست و نسبت به ميراث پربراري که از طريق

بزرگان و آبا و اجداد به دستشان رسیده است بي تفاوت کنند و بتوانند از آب گل آلود و جو فاسد، و مشغول کردن مردم به خصوص جوانان به مسائل فرعي و غير ضروري به اهداف خود برسند و اين چيزي جز خواسته ي دشمنان قسم خورده ي اسلام نيست .

گرچه مترجم و نويسنده سعي بر آن دارند که و انمود کنند که نويسنده يکي از بزرگان روحانيت شيعه و از شاگردان مراجع بزرگ تقليد و محقق در کتب شيعي و آشنا با قرآن و سنت پيامبر و اهل بيت) عليهم السلام (و تاريخ اسلام و رشديافته در حوزه ي کهن و پر بار نجف اشرف است لکن اگر کسي اندکي با قرآن و سنت

پیامبر و خاندان بزرگوارش) علیهم السلام (و تاریخ اسلامو شیوه رایج در حوزه های علمیه، آشنا باشد و نسبت به نویسنده بدبین نباشد و بخواهد با دید خوش بینانه به او و افکارش بنگرد، درباره ی او خواهد گفت: او مردی ساختگی و پنداری است چون بدون بصیرت در تشخیص حق از باطل و عدم قدرت تمییز بین روایات ضعیف و قوی و ... است بلکه از سیر دروس در حوزه های علمیه بی اطلاع است، چه رسد به این که یکی از مجتهدین حوزه نجف اشرف باشد، زیرا وی می نویسد: پس از مدتی تحصیل در حوزه احساس کردم که نصوص زیادی مرا به خود مشغول می کند و مسایل مختلفی مرا به حیرت و شگفت وا می دارد... یکی از اساتید بزرگ حوزه... به من خطاب کرد و فرمود: در حوزه چه می خوانی؟ گفتم: طبعاً "مذهب اهل بیت - علیهم السلام".... در حالی

که کسانی که وارد حوزه می شوند سالیانی به فراگیری علوم مقدماتی نظیر ادبیات عرب، منطق، فلسفه، اصول فقه، معانی و بیان و... می پردازد و هیچ یک از این علوم مذهب اهل بیت - علیهم السلام - محسوب نمی شود. آنچه بعد از این علوم در حوزه از مذهب تدریس می شود علم فقه است و در مرحله اول فقه ساده که تنها نقل فتوای فقیه است، آنگاه مثل شرح لمعه که اشاره به بعضی از دلیلهای خواننده می شود و در مرحله بعد بعضی از دلیلهای مفصل مورد توجه قرار می گیرد و مطالبی که نویسنده ادعا می کند در هیچ یک از کتابهای درسی حوزه نیست بلکه در کتابهای غیر درسی مثل رجال کشی و بحار الانوار و... یافت می شود ولی نه به صورتی که نویسنده آورده است زیرا آنچه وی ذکر کرده یا اصلاً "ساختگی" است یا تحریف شده یا تمسک به روایتهای ضعیف یا اقوال غیر معروف است. همه می دانند کتابهای حدیث چون کافی گرچه در مقام استنباط مهم هستند ولی کتابهای درسی محسوب نمی شوند. آری در مدارس اهل سنت خواندن کتب حدیث متعارف است. همه این مطالب نشان می دهد او فردی نا آگاه از شیوه مرسوم در حوزه است و او داستان زندگی خیالی خود را بر اساس ذهنیاتی از درسهای مدارس اهل سنت ترسیم کرده است و یاد آور می شود که از مرحوم کاشف الغطابه درجه اجتهاد نایل شده و آنرا برای خود امتیازی می داند. اگر کسی قدری در کلمات او دقت کند او را فردی خواهد یافت از قبیل احمد کسروی که خود

نویسنده او را به عنوان مصلح مذهب، معرفی می کند و وی را می ستاید (1) و هر مطالعه کننده ای با اندک توجه در خواهد یافت که نویسنده نه تنها شیعه نیست بلکه یکی از سنی های متعصب و طرفدار سرسخت خلیفه دوم است که حتی عمر بن الخطاب را بر کسانی چون امام امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (علیه السلام) مقدم می دارد و تصریح می کند که مرد شماره ی دو اسلام است (2). تبیین شیعه و سنی اختلاف اندازد و نیز اگر کسی این کتاب را بررسی کند می فهمد که مقصود نویسنده از اهل بیت پیامبر، امامان شیعه (علیهم السلام) و حضرت زهرا (علیها السلام) نیست بلکه همسران پیامبر است (3). و اصلاً نویسنده اعتقادی به مهدی موعود ارواحاله الفداء ندارد و آن حضرت را به باد تمسخر می گیرد و معتقد است او وجود خارجی ندارد (4).

حال این سؤال برای خواننده مطرح است که کدام شیعه است که بعد از پیامبر اسلام (صلي الله عليه وآله) عمر بن خطاب را فرد شماره دوی اسلام بدانند و او را بر امام امیرالمؤمنین (علی) علیه السلام (مقدم بدارد و به وجود حضرت مهدی) علیه السلام (شک و شبهه ای داشته باشد؟! انسان وقتی موارد مذکور را در ضمن کلمات نویسنده مشاهده می کند آیاتی از قرآن در جلو رویش باز می شود و مصادیق روشنی از آیات را

1- کتاب اهل بیت از خود دفاع می کند، ص ۳۶ .

2- همان، ص ۱۴۹ .

3- همان، ص ۱۴۸ .

4- همان، ص ۱۶۹ .

مي بيند ، از جمله» ... و من الناس من يعجبك قوله في الحياة الدنيا ويشهد الله علي ما في قلبه و هو الدالخصام «و از مردم گروهی هستند که سخنانشان تو را در زندگی دنیا به شگفت می آورد و خدا را بر سخن خویش گواه می گیرد (قسم می خورد که راست می گویم) ولي او لجوج ترين دشمنان است(1).

و نیز می فرماید: «و لو نشاء لاريناکهم فلعرفتهم بسيماهم و لتعرفتهم في لحن القول و الله يعلم اعمالهم (2)» «و اگر بخواهیم آنان (منافقان) را به چهره به شما می نمایانیم و شما در لابلای سخنان حتماً آنان را می شناسید و خداوند از رفتار آنان مطلع است(3)».

1- سوره بقره ، آیه ۲۰۴ .

2- سوره محمد ، آیه ۳۰ .

3- ما در اینجا برای روشن شدن ماهیت نویسنده و اصلاح طلبانی نظیر احمد کسروی که مورد ستایش او قرار گرفته اشاره ای کوتاه درباره ی احمد کسروی داریم تا خوانندگان عزیز به نقش دشمنان قسم خورده ی اسلام برای نابودی اسلام و تشیع و روحانیت شیعه پی ببرند و چهره واقعی نویسنده ی این کتاب را نیز بهتر بشناسند.

احمد کسروی از نویسندگان دوره ی رضاخان و عضو انجمن آسیایی همایونی لندن ، بزرگترین فراماسون در خاورمیانه بود ، وی در دیباجه ی کتاب «آذری و یا زبان باستان آذربایجان» ماجرای عضویت خود را در انجمن آسیایی همایونی لندن ذکر می کند و اعتراف می کند که واسطه ی عضویت وی «خانهدار»، یعنی همان حاکم سیاسی انگلیسی ها در کربلا بوده است. (کتاب کاروند کسروی ، صفحات: ۳۱۹ ، ۵۴۴ ، و ۵۴۵).

در دوران دیکتاتوری مطلقه ی رضاخانی که تمام فریادها در حلقوم خفه و تمام قلم ها شکسته می شود و هیچ کس اجازه ی کار فرهنگی و مذهبی ندارد و کشور در خفقان شدید بسر می برد دو خانه ، اجازه ی فعالیت می یابند که یکی ، خانه ی احمد کسروی و طرفدارانش بود و این در زمانی بود که روحانیت با استعمار مسلط و استبداد سرسپرده ی حاکم به ستیزی شدید برخاسته بود که نمونه ی آن مبارزه ی شهید مدرس در آن دوران است .

کسروی با حمله به اسلام و مدافعان آن به انکار امور ضروری دین می پردازد و به عنوان یک مصلح به میدان می آید و می خواهد به مردم ، دین را معرفی کند او در کتاب «ورجاوند بنیاد» خود ، ی ۹۴ پس از اشاره به رنسانس علمی در غرب تیتر می زند که: «باید جنبشی نیز در رشته ی دین پدید آید» و به انکار معجزات می پردازد و وحی را توجیه مادی می کند و وحی را چنان معنی می کند که با گفتار خود سازگار باشد. او در کتاب مذکور می نویسد :

«فرهش (وحی) چیست و شما آن را به چه معنا می دانید؟ ... اگر آن است که فرشته از آسمان بیاید و پیام از خدا بیاورد و میانه خدا با کسی پرده برخیزد او هرچه خواست بپرسد و گاهی با خدا دیدار کند این به یکبار دروغست. فرهش (وحی) آن است که خدا کسی را به آمیغها (حقایق) دانا گرداند و برای تکان دادن به فهم ها و خردها و نبردیدن با نادانی ها و گمراهی ها برانگیزد !!!»

او معاد جسمانی را بی بنیاد و پنداربافی می شمارد و اینکه سعادت واقعی در آن جهان تأمین می شود و زندگی دنیا نسبت به آخرت کم ارزش تر است و دنیا چون مزرعه ای برای آخرت است و ... را همان گمراهی های دنباله دار دیگری می داند و معتقد است این افکار زیان های بسیاری دارد!!! (کتاب مذکور ، ۱۲۵ و ۱۲۶).

او همچنین اسلامی را که علما می گویند و در ذهن عموم مردم است و قرن ها برای حفظ آن تلاش شده و خونها برای حفظش ریخته شده است ، اسلام واقعی نمی داند. (کتاب مذکور ، صفحات ۴ ، ۵ و ۸) بر گرفته از کتاب : شهید مطهری افشاگر توطنه ها به طور تلخیص .

آری؛ کسروی از جمله کسانی بود که در ایران جشن کتابسوزان را داشت. (خدمات متقابل اسلام

و ایران، ص ۳۲۳)

در اینجا تذکر این نکته لازم است که احمد کسروی فردی بی قید بود و مخالفتش با تشیع به خاطر این که مظهر دین است بودن به عنوان یک مذهب مطالب بالا مؤید این مطلب است. لذا هیچ گرایشی به اهل سنت یا سایر مذاهب اسلامی از وی مشاهده نشد. درباره ی آرای کسروی پیرامون معجزه و وحی و انکار شیعی و سنی و... می توان به کتاب وی به نام (در پیرامون اسلام) های ۸۳، ۸۲، ۱۳، ۱۲، ۱۱، ۹، مراجعه کرد. آری او طرفدار حزب توده و وابسته به شوروی سابق بود و این حزب مخالف دین و طرفدار مارکسیسم بود.

اما قتل فرزند مرحوم سید ابوالحسن اصفهانی به خاطر مسایل مالی بود نه مسایل سیاسی و مذهبی و فرزند آن مقتول خواسته از این واقعه به نفع افکار و اهداف خود بهره ببرد.

---

## 12

آیا نویسنده می خواهد با انتساب تشیع (که ریشه در زمان رسول خدا) صلی الله علیه و آله (دارد) به عبدالله بن سبا که لااقل یک شخصیت مشکوک است (جمعی او را خیالی و افسانه ای می دانند و جمعی واقعی)، تشیع را اصلاح کند؟ آیا اساس تشیع به مسئله متعه (ازدواج موقت) و خمس و مخالفت با اهل تسنن وابسته است، تا به وسیله ی آنچه نویسنده آورده است بنیان آن سست شود اساس

---

## 13

تشیع یک اصل عقلی و قرآنی است و آن این است که امکان ندارد ابوبکر و عمر را بتوان با پیامبر مقایسه کرد چطور ممکن است آن دو بفهمند وقتی می میرند مردم بعد از آنها نیاز به امام و رهبر و حاکم دارند و نمی شود مردم را بدون رهبر رها کند و لذا ابوبکر عمر را به جای خود معرفی کند و عمر بن خطاب شورای شش نفره را معرفی می کند! و برای رفع اختلاف در شورا شمشیر عبدالرحمن بن عوف را قاضی قرار دهد!! ولی العیاذ بالله پیامبر اسلام) صلی الله علیه و آله (که عقل کل و برگزیده خداست بعد از حضور بیش از بیست و چند سال در میان مردم چیزی را که ابوبکر بعد از دو سال فهمید نفهمیده باشد و مردم را به حال خود رها کرده باشد، در حالی که چند ماه قبل از رحلتش حتی مردم را از وفات خود آگاه ساخته بود.

اساس تشیع بر این است که فهم پیامبر (صلی الله علیه و آله) با دیگران چون ابوبکر و عمر قابل مقایسه نیست و یقیناً آن حضرت از کنار این مسئله بی تفاوت نگذشته است و حتماً فردی که جامع ترین و بهترین افراد بعد از خود، بوده است به مردم معرفی کرده است و این ویژگی ها در کسی جز علی بن ابی طالب (علیه السلام) یافت نمی شود و آیات متعدد قرآنی از قبیل آیه بلاغ و اکمال دین و ولایت و تطهیر و اولوالامر و... و روایات متواتری مثل حدیث غدیر خم و منزلت و سفینه و ابلاغ برائت از مشرکین هر کدام دلیل و تأیید بر همان حکم عقل است. پرداختن به مسایل فرعی و جزئی، آن هم با تمسک به روایات ضعیف و اقوال غیر مشهور و انتساب آن به همه ی مذهب و

---

## 14

توهین به بزرگان و ذکر معایب شیعه نماها به عنوان شیعیان واقعی اهل بیت (علیهم السلام) (کمال ظلم به خاندان اهل بیت) علیهم السلام (است چرا که همین شیعیان بودند که نگذاشتند حق ضایع شود خونها در این راه دادند و به دنبال امامان پاکشان زندان ها رفتند و تبعیدها شدند و بالای دارها رفتند.

اگر سخنان نویسنده به همان نحوی که فهمیده و نوشته است درست باشد و خلفای طرفداران یک مذهب موجب شود انسان یک مذهب را رها کند و... پس باید نویسنده از اصل اسلام دست برمی داشت، زیرا تمام آن چه درباره ی تشیع و بزرگان شیعه بیان داشته است در حدی به مراتب، افزون تر در سایر مذاهب اسلامی نیز وجود دارد.

اگر نیت و قصد نویسنده اصلاح بود چرا امروزه که تشیع به وسیله ی فقه اهل بیت (علیهم السلام) (و برپایی نظام مقدس جمهوری اسلامی برق امید را در دلها تابانده است و کفر جهانی را نگران کرده و از بسیاری از مفاسد جلوگیری نموده و به حمایت جدی از مردم مظلوم فلسطین و افغانستان پرداخته و عزت و اقتدار اسلام را به جهانیان نشان داده ، سخنی به میان نیاورده است و فقط تکیه بر مسایل اختلافی در مذاهب اسلامی چون ازدواج موقت و خمس نموده است آیا نویسنده با تحریم ازدواج موقت تمام مفاسد جنسی را رفع نموده و آیا با تحریم خمس و وجوهات شرعی که کمکی به مستمندان و اداره حوزه های علمیه تشیع است تمام

مسائل اقتصادی اسلام را مرتفع ساخته؟ و آیا با متهم ساختن مراجع دینی و بزرگان اسلام که همواره دارای زندگی بسیار ساده و از تجملات به دور بوده اند کاری جز عقده گشایی علیه بزرگان دین انجام داده است؟! !

به فرض یک یا دو نفر از وجوهات به طریق غیر صحیح زندگی کنند آیا این دلیل بر تخریب و اهانت به همه ی بزرگان ساده زیست و انکار اصل وجوب خمس می شود؟! آیا این عمل ، انکار صراحت قرآن نیست که وجوب خمس را بیان می کند ؟ (1) آیا این است شیوه ی شخصی که مدعی است که در حوزه ی نجف پرورش یافته است؟! آیا ادعاهای بزرگ وی درباره شخصیت خویش می تواند واقعیت داشته باشد؟! !

و آیا حرفهای او برای هدایت است یا گمراه کردن مردم و آیا این حرکت در راستای اهداف اسلامی است یا اهداف دشمنان اسلام ؟

به هر حال کسانی که ادعا می کنند سنی شده اند معمولاً انسانهایی پنداری و ساختگی هستند ولی آنان که مذهب اهل بیت (علیهم السلام) را پذیرفته و مستبصر شده اند شخصیتهایی واقعی و از محققان و حققان اهل سنت هستند . ما برای تحقیق خوانندگان گرامی در این زمینه اسامی تعدادی از گروه کثیری از اهل تسنن که محققانه مذهب شیعه (مذهب اهل بیت) علیهم السلام ((را پذیرفته و کتابهایی در این

1- سوره انفال ، آیه ۴۱ .

زمینه تألیف نموده اند را ذکر می کنیم :

- 1 شیخ محمدمرعی انطاکی حلبی (برای چه مذهب شیعه، مذهب اهل بیت) علیهم السلام (رابرگزیدم؟)
- 2 شیخ محمد امین انطاکی حلبی (در راهم به سوی تشیع).
- 3 دکتر سید محمد تیجانی سماوی از تونس (آنگاه هدایت شدم).
- 4 مروان خلیفات از اردن (و سوار بر کشتی شدم).
- 5 احمد حسین یعقوب از اردن (برخورد با رسول و آل او و...) .
- 6 شیخ معتصم احمد از اردن (حرکتیم به مذهب اهل بیت) علیهم السلام ))
- 7 صائب عبدالحمید از عراق (روش در رشد مذهب).
- 8 صالح وردانی نویسنده ی مصری (کوچ من از تسنن به تشیع .)

9- سیّد حسین رجا از سوریه (دفاع از وحی شریعت ضمن دایره سنی و شیعی).)

10- خانم لیماء حماده از سوریه (اخیراً روح نورانی شد).

11- دکتر اسعدحیدر قاسم از فلسطین (حقیقت شیعه ۱۲ امامی).

12- محمد علی متوکل از سودان (با تواضع وارد تشیع شدم).

13- دکتر سعیدایوب از مصر (حق آمد).

ما به کمک خداوند مئان تمام مباحثی را که در کتاب مذکور آمده است مورد نقد قرار می دهیم و قضاوت را به خوانندگان گرامی واگذار می کنیم .

شیوه ی ما در برخورد مطالب کتاب بر اساس دستور امیرالمؤمنین

(علیه السلام) است آن حضرت به حجرین عدی و عمروبن حمق فرمود: «من ناخوشایند دارم که شما توهینگر و ناسزاگو باشید (در نتیجه) بدگویید و (از دیگران) برانت بجوئید ولی اگر رفتار بد آنان را ذکر کنید و بگویید: روش آنان چنین و چنان است و کارهای آنان چنین و چنان است ، در گفتار بهتر و در پوزش خواهی بلیغ تر است و به جای لعن بر آنان و ابراز انزجار از ایشان بگویید: خدایا خون آنان و ما را حفظ کن و بین آنان و ما اصلاح فرما و آنان را از گمراهی هدایت فرما تا آنان که حق را نمی شناسند ، بشناسند و آنان که در ستم و دشمنی فرو رفته اند نجات یابند. (اگر شما چنین کردید و با آنان این گونه رفتار کردید) برای من و شما بهتر است. آن دو نفر گفتند: پندت را پذیرفتیم و به ادب و روش شما رفتار می کنیم (1). ما هم می گوئیم یا امیرالمؤمنین پند را پذیرفتیم و به ادب و روش شما رفتار می کنیم. سخنی با مترجم درباره ی مقدمه کتابش داریم که در خاتمه کتاب خواهد آمد انشاءالله .

این کتاب دارای هشت فصل است که هفت فصل اول آن مانند فصول کتاب مورد نقد و تقریباً با همان عناوین است و به نقد و بررسی مطالب آنها پرداخته شده است و فصل پایانی به بخشی از سنت های رایج در میان اهل سنت که از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) نیست اختصاص یافته است و سعی شده حتی المقدور به منابع اصلی

ارجاع داده شود تا مباحث زیاد خسته کننده نباشد ضمناً قضاوت را به خوانندگان واگذار نمودیم و کتاب را به «اهل بیت) علیهم السلام (از دین دفاع می کنند» نامیدیم تا برسازیم که آنان حامی دین هستند به تعبیر قرآن «لیهلک من هلک عن بینة و یحیی من حی عن بینة» خداوند متعال این قلیل را به عنوان پاداش اجر رسالت قبول فرماید و به امضای حضرت صاحب الامر ارواحنا فداء - برساند. انشاءالله

مطرح کردن حکایت عبدالله بن سبا به چه هدفی؟

نویسنده با بررسی چند کتاب به شخصیتی مطرود از دیدگاه بزرگان شیعه اشاره می‌کند و این شخص یا به طور کل افسانه‌ای و غیرواقعی و ساخته و پرداخته فردی دروغ پرداز به نام سیف بن عمر تمیمی کوفی است؛ کما اینکه بسیاری از بزرگان شیعه چون مرحوم کاشف الغطاء و محمد جواد مغنیه و مرحوم آیه‌الهی خویی ره به این باور هستند و علامه مرتضی عسگری در این رابطه دو اثر نفیس دارد یکی درباره‌ی خود عبدالله بن سبا و دیگری درباره‌ی ۱۵۰ صحابه ساختگی که در ضمن آن به شرح حال او می‌پردازد و ادله متقنی را در این راستا ذکر می‌کند. گروهی از پژوهشگران اهل تسنن نیز ابن سبا را یک موجود افسانه‌ای میدانند که برای تخریب اسلام درست شده است، نظیر دکتر طه حسین در کتاب (الفتنه الکبری ۹۸/۲) و دکتر عبدالعزیز الهلالی در (عبدالله بن سبا: درسه للروایات التاریخیه... ص ۷۱) و نویسنده مصری احمد عباس صالح در الیمین والیسار فی الاسلام ص ۹۵).

و یا او یک شخصیت فاسد و مطرود و سوخته شده به دست امیر مؤمنان (و لعنت شده بر زبان امامان) علیهم السلام (است که در نظر شیعیان هیچ جایگاه مثبتی ندارد همان طور که خود نویسنده نیز بعضی از روایات را در این باره متذکر شده است حال چه سبب شده که روی این شخصیت ساختگی یا واقعی مطرود، این قدر

سرمایه‌گذاری می‌شود؟ به نظر می‌رسد سرّ این که نویسنده روی این چنین فردی تأکید دارد و فصلی را به آن اختصاص داده است می‌خواهند اساس تشیع را به او نسبت دهد در حالی که اساس تشیع همان طور که در مقدمه اشاره شد بر یک اصل عقلی است و تاریخ تشیع به دوران بعد از عبدالله بن سبا بر نمی‌گردد و افکار و مواضع تشیع برگرفته از خود رسول خدا (صلی الله علیه و آله و امامان) علیهم السلام (و شکل گرفته در عصر رسول الله) صلی الله علیه و آله (است و بود و نبود چنین شخصی تأثیری در اعتقادات محکم شیعه نمی‌تواند داشته باشد).

در کتابهای تاریخی اهل سنت نظیر ابن عساکر و طبری و ابن ابی بکر و ذهبی داستانهایی در نقش عبدالله بن سبا در فتنه‌ها و طرفداری او از علی (و نفوذ در سپاه آن حضرت آمده است که این تاریخ نگاران، تمام مطالب خود را از سیف بن عمر گرفته‌اند و همه شرح حال نویسان، او را دورغگو و زندیق و بی‌دین معرفی کرده‌اند و می‌گویند که فردی خیال پرداز و دروغگو است داستانهای عبدالله بن سبا را در تاریخ آورده و دیگران آن را نقل کرده‌اند و ظاهراً نویسنده نیز از این دروغها که مطابق با خواسته‌هایش بوده لذت برده و به گمان خویش خواسته است تا بنیان تشیع را متزلزل کند (1).

ولی او گویا نخواست به مسایل واقعی اعتراف کند از جمله اینکه:

1- جهت اطلاع از وضعیت سیف بن عمر و نقش او در ساختن داستانهای عبدالله بن سبا، جلد ۱ و به کتاب نقش عایشه در تاریخ اسلام ۲ / ۲۷۱ تا ۲۷۸ مراجعه فرمایید.

[1] در خود روایاتی که ذکر کرده است تعارض دیده می‌شود و در نتیجه، اعتباری ندارد؛ مثلاً، در شماره‌های ۱ و ۲ و ۳ و ۷ و ۸ او را معتقد به خدا بودن علی (علیه السلام) معرفی می‌کند و در همان شماره



۳ خود را پیامبر معرفی می کند و در شماره ۴ و ۵ (علی) علیه السلام (را امامی می داند که امامت از ناحیه خداست .

2) سند بعضی از روایات مانند روایت اول ضعیف است زیرا در سندش محمد بن عثمان و عبدالله بن سنان هستند که توثیق نشده اند در نتیجه روایت بی اعتبار است (۳) آنچه به مرحوم مامقانی در شماره ۳ نسبت می دهد درست نیست بلکه قسمت اول از مرحوم شیخ طوسی و قسمت دوم از علامه حلی -ره- است که نویسنده آن را تحریف کرده است. (۴) اگر به فرض عبدالله بن سبا یک شخصیت واقعی باشد و منحرف و مطرود باشد ولی در ضمن آن یک عقیده صحیح داشته باشد (و آن هم لزوم نصب و معرفی امام از طرف خداوند بعد از پیامبر) آیا باید دست از این عقیده صحیح برداشت و به طور کلی تشیع را مذهب ساختگی و از یهودیت دانست؟! تذکر این نکته خالی از لطف نیست که مطالب شماره ۴ و ۵ که مرحوم نوبختی و سعدین عبدالله اشعری است بدون سند است و روشن است که این مطالب رابا واسطه یا بدون واسطه از کتاب سیف بن عمر نقل کرده اند زیرا مضامین آن با کلام سیف بن عمر یکی است در ضمن کلام این دو بزرگوار چیزی را بر ضد شیعه ثابت نمی کند. همچنین در نقل کلام

---

24

مرحوم جزایری تحریف شده است، زیرا او می نویسد: ((گفته شده او یهودی بود که مسلمان شد...)) و خود این سخن نشان می دهد که این مطلب سند ندارد ولی در نقل جمله ((گفته شده)) حذف شده است.

5) چرا نویسنده در نتیجه گیری این را ذکر نکرد که عبدالله بن سبا یک فردی غالی، مطرود و ملعون در نزد امامان شیعه (علیهم السلام) (و علمای شیعی است و در این رابطه این نتیجه را ذکر کرده) که او اولین کسی است که از امامت علی (-) علیه السلام (-) سخن گفت و او اولین کسی بود که مدعی شد علی (-) علیه السلام (-) وصی پیامبر (-) صلی الله علیه و آله است؟!!

6) هر کس کمترین اطلاع از تاریخ داشته باشد و به برخوردهای تند و قاطع حضرت علی و حضرت زهرا (علیها السلام) (و اصحاب معترض به شورای سقیفه و نتیجه ی آن، آگاهی بسیار اندکی داشته باشد پی می برد که شماره ۴ و ۵ که نتیجه های مورد خواست نویسنده را می رساند از ریشه غلط است و اصلاً قابل قبول نیست. اولین کسی که قابل به امامت امیر مؤمنان (بود رسول خدا) صلی الله علیه و آله (بود احادیث منزلت و غدیر خم و... بهترین شاهد این سخن است. در ضمن اگر علی) علیه السلام (ادعای خلافت نداشت و خود را وصی نمی دانست و حضرت زهرا) علیها السلام (از او حمایت نکرد و یارانی چون سلمان و اباذر و عمار و مقداد و حذیفه و زبیر در خانه او جمع نمی شدند پس آمدن عمر با جمعی بر در خانه حضرت علی) علیه السلام (و به آتش کشیدن خانه آن حضرت و مضر و مصادوم

---

25

نمودن حضرت زهرا) علیها السلام (و گرفتن شمشیر زبیر و شکستن آن و غصب فدک برای چه بود و چرا حضرت زهرا) علیها السلام (حتی یک لحظه از ابوبکر و عمر که خلافت را غصب کردند راضی نشد؟!!

7) این نتیجه گیری که عبدالله بن سبا اولین کسی بود که بر کسانی که خلافت را غصب کردند طعن زده است همچون سخن بالا، بی اساس است و حتی خود بزرگان اهل تسنن بر این باور هستند که

اولین کسی که سنت سینه لعن را در این امت نهاد معاویه بود و چون آل علی) علیه السلام (عکس العمل نشان دادند به تدریج به خلفا سرایت کرد بنابراین همه ی آثار مخرب این سنت بد بر عهده ی معاویه است که چنین سنتی را نهاد. نسائی در خصائص خود در حدیث ۹۰ و ۹۱ با سند نهاد این سنت زشت را توسط معاویه و یارانش را آورده و محقق خصائص در پا ورقي مصادر دیگر را استخراج کرده است. بنابراین طعن بر دشمنان اهل بیت) علیهم السلام (با رهنمود خود امامان بوده است برای روشن شدن مطلب به حکایتی که ابن ابی الحدید ذکر می کند می پردازیم و ترجمه آن را می آوریم .

او مي گوید: يحيي بن سعيد بن علي که داراي مذهب حنبلي و معروف به ابن عاليه است و از ساکنان قطفنا در سمت غرب بغداد و شاهد عادل در آن منطقه است گفت که من حضور داشتم در نزد فخر اسماعيل بن علي حنبلي فقيه که به غلام ابن مني معروف بود و اسماعيل بن علي پيشواي حنبليها در مسایل شرعي و رفع اختلاف در شهر بغداد بود و او قدرتي به علم منطق نيز اشتغال داشت و

شيرين بيان بود من در نزد او بودم و خودم سخن او را شنيدم و در سال ۶۱۰ هجري از دنيا رفت ابن عاليه (همان يحيي بن سعيد حنبلي) مي گوید: ما در نزد او (فخر اسماعيل به علي حنبلي) سخن مي گفتيم که در اين حال فردي از حنبلي ها وارد شد او که از يکي از اهل کوفه طلبي داشت براي دريافت طلب خود به کوفه مي رود و از اتفاق وقت ورود او به کوفه همزمان با روز عيد غدیر بوده است و در روز ۱۸ ذي الحجة مي بيند که در مشهد امير المؤمنين (عليه السلام) (نجف اشرف) جمعيت زيادي که قابل شمارش نيست وجود دارد .

ابن عاليه مي گوید: مرثب شيخ فخر (اسماعيل بن علي حنبلي) از آن شخص مي پرسيد که چه کردي آيا مالت را وصول کردي آيا هرچه در نزد او داشتي گرفتي؟! او جواب مي داد که اي آقاي من اگر مي ديدي در روز زيارت عيد غدیر و آنچه که از فضيحتها و زشتيها کنار قبر علي بن ابي طالب و سخنان بد و لعن بر اصحاب را با صدای بلند بدون ترس مي شنيدی؟! ... اسماعيل (بن علي حنبلي) گفت: آنان چه گناهي دارند که چنين مي کنند (و به خلفاء و اصحاب لعن مي کنند)؟ به خدا سوگند تنها کسي که به آنان جرأت اين کار را داده و چنين دربي را بر روي آنان باز کرده صاحب آن قبر است، آن شخص گفت: صاحب آن قبر کيست؟ (اسماعيل بن علي) گفت: علي بن ابي طالب (عليه السلام) . (آن فرد گفت: اي مولاي من آيا او اين سنت را براي آنان گذاشته و به آنان ياد داده است و راهش را به

سوي آنان گشوده است؟ گفت: آري به خدا سوگند. گفت: اي آقاي من اگر آنان به حق چنين مي کنند پس ما چرا فلاني و فلاني (ابوبکر و عمر) را دوست بداريم و اگر بر باطل هستند (و به ناحق به خلفاء بد مي گویند) پس چرا ما او (علي) عليه السلام ( را دوست بداريم؟ پس يا بايد از او (علي) عليه السلام ( تيري بجويم يا از آن دو (ابوبکر و عمر) تيري بجويم .

ابن عاليه مي گوید: اسماعيل به سرعت از جا برخاست و کفش خود را پوشيد و گفت: خدا اسماعيل را لعنت کند اگر جواب اين مسئله را بدانم و بعد داخل منزلش شد و ما برخاستيم و از آنجا رفتيم (1) .

در پايان اين فصل به بعضي از شکواهائي که امير مؤمنان (عليه السلام) داشتند اشاره مي کنيم تا براي کساني که طالب حق هستند معلوم شود که اين سخن که اولين کسي که از وصايت علي (عليه السلام) دفاع کرد خود آن حضرت است و انتساب آن به فردي مثل عبدالله بن سبا چيزي جز خيانت نمي تواند باشد آن حضرت در نهج البلاغه مي فرمايد: خدايا من از تو کمک مي خواهم عليه قریش و کساني که آنان را ياري کردند (تا حقم که همان خلافت بود غصب کردند) زيرا آنان رحم مرا (نسبت به رسول خدا) صلي الله عليه وآله ( قطع کردند و جايگاه مرا کوچک شمردند (و مرا تحقير کردند) و بر ستيز با من بر امر (حکومت بر مسلمانان) که از آن من بود اتفاق کردند (و

حقم را گرفتند) پس یکی از حاضران گفت: ای پسر ابی طالب شما بر این امر حکومت حریص هستی ، حضرت فرمود: به خدا قسم بلکه شما (از من) حریص تر هستید زیرا من حقی را می خواهم که از آن خودم است و شما بین من و حقم جدایی می اندازید(1) .

و در خطبه ۱۵۰ می فرماید: چون پیامبر (صلی الله علیه وآله) رحلت فرمود قومی به عقب باز گشتند و راههای هلاکت، آنها را فرا گرفت و آنان به ناهلان اعتماد کردند و صله غیر رحم کردند و از رشته ای که خدا به دوستی آن امر کرده بود رو برگرداندند و بنا را از اساس زیر و رو کردند و ساختمان (حکومت) را در غیر محلش بنا کردند محلی که معدن تمام لغزشها و در تمام گمراهی بود (و مردم) به سرعت تمام در سرگردانی فرو رفتند و همچون آل فرعون در حال مستی غفلت نمودند به گونه ای که به دنیا اعتماد کردند یا از دین جدا شدند. ...

دقت در سخن امام (علیه السلام) انسان را به وضعیت تأسف آور صدر اسلام آشنا می کند و برای انسان منشأ فتنه ها را روشن می سازد نه آن گونه که نویسنده ی کتاب مورد بحث ، آن را طرح می کند .

(8) نویسنده در پایان فصل نام کتابهایی را جهت آشنایی بیشتر درباره عبدالله بن سبا می آورد ولی اولاً "این کتابها مطالب خود را از رجال نجاشی نقل می کنند و در حقیقت یک منبع است نه

---

1- نهج البلاغه ، خطبه ۱۷۲ .

---

29

منابع متعددی نویسنده برای این که خواننده را سر در گم کند کتب متعدد را نام می برد. ثانیاً "کتاب جامع الرواه از مرحوم محمد بن علی اردبیلی است نه مقدس اردبیلی و کتاب تحریر از طاووسی نیست بلکه از شیخ حسن فرزند شهید ثانی است و کتاب حل الاشکال در دوران ما وجود خارجی ندارد(1)!

---

- - [الله وللحقیقه ص ۷۳ - ۷۴ .

---

30

فصل دوم / تشییع و مذهب اهل بیت

فصل دوم

---

31

شیعیان واقعی پیروان اهل بیت (علیهم السلام)

نویسنده در ابتدای فصل دوم چنین وانمود می کند که شیعیان ، تمام اهل سنت را نواصب می دانند و از آنان و از صحابه بیزاری می جویند. در حالی که شیعیان بر این باور هستند که عمده اهل سنت نیز خاندان پیامبر را دوست دارند و لذا برای آنان احترام قائل هستند تا جایی که به دستور پیشوایان دینی در مراسم آنان شرکت می کنند و به دیدار بیماران آنان می روند و در تشییع جنازه شان شرکت می کنند و حتی در نماز جماعت به آنان اقتدا می کنند. امام صادق (علیه السلام) (که رئیس مذهب جعفری است درباره ی شرکت در نماز جماعت آنان می فرماید): «من صلی خلفهم فی الصف الاول کمن صلی خلف رسول الله» «هر کس در صف اول پشت

سر آنان (اهل سنت) نماز بخواند مانند کسی است که پشت سر پیامبر اسلام) صلی الله علیه وآله (نماز خوانده است(1).

با توجه به این دستورهای اهل بیت و رفتار شیعیان ، آیا آنچه نویسنده به ما شیعیان نسبت می دهد صحّت دارد؟!

آری ؛ ما عده ای را ناصبی می دانیم و آنان کسانی هستند که به جای محبت اهل بیت) علیهم السلام (علیه آنان شوریدند و دشمنی کردند و آن فرد ناصبی شده فرق نمی کند چه کسی باشد. حتی ممکن است در

---

1- وسایل الشیعه ، ج ۵ ، باب ۵ از ابواب صلاة الجماعة ، حدیث ۱ ، ص ۳۸۱.

و هله اول دوستدار و طرفدار خاندان رسول خدا) صلی الله علیه وآله (بوده ولی بعد تغییر موضع داده و به جنگ و ستیز پرداخته باشد ما دیگر او را دوست اهل بیت) علیهم السلام (نمی دانیم نظیر زبیر که بعد از غصب خلافت، از طرفداران سرسخت امام علی) علیه السلام (بود ولی در اواخر ، تغییر جهت داد و با همدستی طلحه و زبیر لوی عایشه به جنگ آن امام همام) علیه السلام (آمد. از دیدگاه ما اینان نواصب هستند چه رسد به آنان که از همان روزهای اول بنای دشمنی با خاندان اهل بیت) علیهم السلام (را نمودند این گروه نه تنها دستور خدا را مبنی بر محبت خویشان رسول خدا) صلی الله علیه وآله (رعایت نکردند بلکه بر ضد آنان شوریدند و حتی اجازه ندادند مانند مسلمانان عادی در جامعه اسلامی زندگی کنند .

نویسنده در مرحله ی بعد به شهادت سیدالشهدا) علیه السلام (و روضه خوانی آن اشاره می کند و اظهار می دارد که طبیعی است .... ما (یعنی شیعیان)» (برای آن که احساسات و عواطف مردم را داغ نگذاریم از مظلومیت اهل بیت (ع) و شیعیان سخن برانیم و از شهادت مظلومانه امام حسین (ع) ناله کنیم روضه بخوانیم و اشک بریزیم!»

آن گاه نویسنده این گونه جلوه می دهد که کتب معتبری که در دست ماست ثابت می کند شیعیان چه مصیبت هایی بر سر اهل بیت) علیهم السلام (آوردند و خونشان را ریختند و باعث شهادت آنان گردیده و حرمت آنان را پاس نداشتند .

سپس با ذکر جملاتی از امیرمؤمنان علی و امام حسن و امام حسین

و امام سجاد و حضرت زینب و فاطمه صغری) علیهم السلام (در مذمت مردم کوفه و روایتی از امام باقر) علیه السلام (و امام صادق) علیه السلام (در مذمت بعضی از شیعیان نتیجه گیری می کند که ؛

خستگی و دلسردی امیرمؤمنان و فرزندانش از شیعیان خویش بوده و آنان سبب شدند تا خون اهل بیت) علیهم السلام (و آبروی آنان بریزد و اهل بیت) علیهم السلام (مسئولیت شهادت امام حسین و یارانش را مستقیماً بر دوش شیعیان می گذارند و اهل بیت بر آنان نفرین کرده اند و آنان را به اهل کتاب که کتاب را پشت سر می اندازند تشبیه کرده و با ذکر جمله ای از حدیثی ، آنان را رافضه در نزد خدا معرفی می کند و در پایان ماتم سرایی می کند و می نویسد: «اهل بیت پیامبر! ای چهره های پاک و مقدس! در قبال این همه مصائبی که از شیعیانتان تحمل کردید خدایتان پاداش دهد .»

در بخش دوم این فصل نویسنده به زعم خویش به ذکر توهین هایی که شیعیان به پیامبر و اهل بیت) علیهم السلام (نموده اند می پردازد و در آخر فصل تحت عنوان قاتل اهل بیت کیست؟! بیان می کند که با مراجعه به

کتاب معتبر خویش در می‌یابیم ذریه طاهره چگونه به شهادت رسیدند و قاتل آنان کیست؟ عده‌ی زیادی از آنان در مناطق شیعه‌نشین به دست خود شیعیان به شهادت رسیدند . ...

در اینجا چند مطلب است که باید مورد توجه قرار گیرد و به سؤالات مربوط در این زمینه پاسخ داده شود:

الف: آیا هدف از عزاداری داغ نگهداشتن احساسات مردم است؟

---

34

---

و منشأ این عزاداری کجاست؟ و چه کسانی و برای رسیدن به چه اهدافی این کار را شروع کرده و دستور به برپایی آن دادند؟

ب: آیا واقعاً خون اهل بیت (علیهم السلام) را شیعیان ریختند و مصیبت‌هایی را که دیدند از شیعیان واقعی خودشان بود و آنان از روز اول بنای ظلم بر اهل بیت را (آن‌طور که نویسنده بیان می‌کند) نهادند و گناه تمام ظلم‌ها متوجه شیعیان است!!؟

ج: آیا جملات ذکر شده در کتاب در مذمت اهل کوفه برای نتیجه‌گیری برای مقصد دانستن شیعیان کافی است و مقصود امامان از اینکه احیاناً به شیعیان رافضی اطلاق کردند چیست؟

د: آیا روایات ذکر شده در باب توهین شیعیان به پیامبر و اهل بیت (علیهم السلام) صحّت دارد و آیا نتیجه‌گیری‌های نویسنده درست است!!؟

اما مطلب اول

با مراجعه به متون تاریخی و روایی معلوم می‌شود منشأ عزاداری و داغ نگهداشتن احساسات مردم در عزاداری برای اهل بیت خصوصاً سالار شهیدان (علیه السلام) (توسط خود اهل بیت) علیهم السلام (صورت می‌گرفته است و آنان مردم را برای برپایی این مراسم و زیارت قبور مطهر آنان به خصوص زیارت کربلای معلی تشویق می‌کرده‌اند و خود در پیشاپیش مردم در منازل خویش ماتم سرایی می‌کرده‌اند و از شاعرانی چون دعبل خزایی و ... می‌خواستند بر ایشان مرثیه

---

35

---

بخوانند تا آنان و خانواده‌شان بر ماتم امام حسین (علیه السلام) (و ظلم‌هایی که بر اهل بیت) علیهم السلام (شده) اشک بریزند بلکه دستور به برپایی مراسم ماتم برای خویش می‌دادند تا آنجا که امام باقر (علیه السلام) (از امام صادق) علیه السلام (می‌خواهد مقداری از اموالس را وقف عزاداری برای او در منا کند (1). برای اطلاع بیشتر می‌توان به کتاب‌هایی چون: اللهوف علی قتلی الطفوف، منتهی الامال، بحار الانوار، حماسه حسینی و ... مراجعه کرد.

همچنین عزاداری دارای برکات بسیاری است که قابل شمارش نیست که از جمله آنها، آموزش معارف دینی - ارج نهادن به زحمات اهل بیت (علیهم السلام) (همچنان که برای شخصیت‌هایی هر ملتی یادواره گرفته می‌شود) زنده نگهداشتن حماسه شهادت و ایثار - پرداخت اجر رسالت پیامبر اسلام) صلی الله علیه و آله ( زمینه برای برپایی انقلاب‌ها و نهضت‌هایی رهایی بخش و اسلامی؛ نظیر، قیام 15 خرداد و انقلاب اسلامی ایران و ... بلکه می‌توان گفت اصل بقای اسلام به وسیله‌ی همین عزاداری‌ها بوده است و شاید معنای حدیث مشهور نبوی «حسین منی و ائمان حسین» «حسین از من است و من از حسینم» این باشد که حسین از نسل رسول خدا است و بقای نام و دین آن حضرت به وسیله حسین (علیه السلام) (است و گرنه چه معنا دارد که بخواهد پیامبر) صلی الله علیه و آله (از حسین) علیه السلام (باشد. مناسب

است این جمله مشهور امام خمینی (-) قدس سره (-) را ذکر کنیم که فرمودند: محرم و صفر را زنده نگهدارید تا اسلام زنده بماند .

در نتیجه ، اصل عزاداری از خود اهل بیت (علیهم السلام) شروع می شود و شیعیان به آنان اقتدا کرده و سنت آنان را زنده نگه می دارند و توهین در آن به اهل سنت نمی شود .

اما مطلب دوم

اگر نویسنده یک نگاه اجمالی به تاریخ می انداخت و حتی به منابع اهل سنت مثل تاریخ طبری و ابن قتیبه و ابن ابی الحدید معتزلی مراجعه می کرد پی می برد که چه کسانی بنای ظلم به اهل بیت (علیهم السلام) را نهادند و حتی چه کسانی موجب انحراف مردم کوفه شدند .

او که گناه قتل امام حسین (علیه السلام) را به گردن شیعیان می گذارد جا داشت یک نگاه به زیارت عاشورا بیندازد تا ببیند امام باقر (علیه السلام) در این زیارت به چه کسانی لعن می کند و قبل از لعن بر قاتلین حسین بن علی (علیه السلام) چه افرادی مورد لعن قرار گرفته اند. در آن جا این جملات به صورت روشن به چشم می خورد: «لعن الله امة اسست اساس الظلم و الجور علیکم اهل البیت و لعن الله امة دفعتکم عن مقامکم و از التکم عن مراتبکم التي رتبکم الله فیها و لعن الله امة قتلتکم» (امام باقر) علیه السلام (در این جملات به ما یاد می دهد که ریشه قتل اهل بیت (علیهم السلام) در ظلم و ستم بر آنان و غصب مقاماتشان است و می فرماید: خداوند آن امتی را لعنت کند که اساس ظلم و جور بر

شما اهل بیت را نهادند و خداوند لعنت کند امتی را که شما را از مقامتان باز داشتند و شما را از جایگاهی که برای شما ترتیب داده بود کنار زدند و خداوند لعنت کند امتی که شما را کشتند .

و در جایی دیگر از امام باقر (علیه السلام) در این زیارت می شنویم که می فرماید: «اللهم العن اول ظالم ظلم حق محمد و آل محمد و آخر تابع له علي ذلك اللهم العن العصابة التي جاهدت الحسين» «... خدایا لعنت کن اولین ستمگری که به حق محمد و آل محمد ستم کرد و (لعنت کن) آخرین پیرو اولین ستمگر را بر آن (حق محمد و آل محمد). خدایا لعنت کن گروهی را که با حسین جنگیدند. ...

ای فردی که خود را مدافع اهل بیت معرفی می کنی و کتابت را به این نام می نامی از شمامی پرسیم چه کسانی اولین ظالم به حق اهل بیت (علیهم السلام) (بودند) آیا شیعیان بودند؟! آیا شیعیان ، فدک را از حضرت زهرا (علیها السلام) (تنها یادگار رسول خدا غصب کردند؟! آیا شیعیان آن حضرت را مضروب ساختند و پهلویش را شکستند و فرزندش را کشتند و هیزم آوردند و خانه اش را به آتش کشیدند؟! آیا شیعیان ، علی (علیه السلام) را از خانه بیرون کشیدند و برای گرفتن بیعت به مسجد بردند!!

حتماً به نظر نویسنده عایشه ام المؤمنین دختر ابوبکر و طلحه و زبیر که به بهانه انتقام از خون عثمان با علی (علیه السلام) (جنگیدند همان شیعیان آن امام بودند!!!

و یا معاویه که منصوب از طرف خلیفه دوم و سوم بر منطقه شام بود

و جنگ صفین را برپا کرد و ۲۵ هزار نفر از سپاه امام علی (علیه السلام) (شهادت) (و ۴۵ هزار نفر از سپاه شام کشته) شدند (1)، از شیعیان بود!! و یا داستان به وجود آمدن خوارج که عمرو عاص و معاویه طراحي کردند

باز کار شیعیان بود یا حتماً عمرو عاص هم شیعه بود و حتماً آن زمانی که پیامبر (صلي الله عليه وآله) نزدیک رحلت، قلم و کاغذ خواست تا از گمراهی جلوگیری کند (عمر بن خطاب) همان فردی که مانع شد و گفت: کتاب خدا برای ما کافی است و این شخص (پیامبر) هذیان می گوید.... یکی از شیعیان بوده است!!!

و حتماً به نظر نویسندگان که داخل خانه ی علی (علیه السلام) جمع شده بودند و به غصب خلافت توسط ابوبکر و عمر و ابو عبیده جراح معترض بودند از دشمنان علی (علیه السلام) و ضد شیعه بودند و یا عمار و مالک اشتر نخعی و رشید هجری و حجر بن عدی که فدائی امام شدند ضد شیعه بودند و یا آنان که در رکاب حسین بن علی (علیه السلام) قیل از آن حضرت جان خویش را فدای او و خاندانش نمودند ضد شیعه بودند!!! و گویا شیعه در فرهنگ نویسنده؛ یعنی، هر کسی که علیه اهل بیت (-) علیهم السلام (-) کاری انجام داده است و نه کسی که پیرو اهل بیت و فدایی آنان و زنده نگهدارنده ی نام و یادشان است و گویا تنها کسانی که هیچ نقشی در بقای نام و میراث امامان (علیهم السلام) نداشته اند شیعه هستند». اللهم انا نشکو الیک فقد نبینا و غیبنا ولینا و

- [نقش عایشه در تاریخ اسلام ۳ / ۱۰۴]

کثرة عدونا و قلة عددنا و تظاهر الزمان علينا(1)».

خدایا، ما به پیروی از اهل بیت (که معنای شیعه نیز چیزی جز پیرو نیست) به آنانی که به پیامبر ستم کردند و به خصوص کسانی که بنای ظلم بر محمد و آل محمد (علیهم السلام) را گذاشتند و مقام آنان را غصب کردند و آنان را کشتند و دستور تو را در رعایت حقوقشان پیاده نکردند لعن می کنیم و از آنان تبری می جوئیم و بر کسانی که با قلم و بیان خویش در مسیر آنان قدم بر می دارند و آگاهانه به دشمنان پیامبر و اهل بیت (علیهم السلام) خدمت می کنند نفرین می کنیم و از آنان تبری می جوئیم.

اما مطلب سوم

جملاتی که نویسنده در مذمت اهل کوفه آورده است برای نتیجه گیری کافی نیست زیرا در مجموع سخنان به جز یک مورد آنان به عنوان شیعه مورد خطاب قرار نگرفته اند و آن جمله اولی است که از روضه کافی ذکر می کند

اولاً: این روایت از ابی الحسن (علیه السلام) که همان امام هفتم است می باشد و نویسنده گمان کرده مقصود از ابی الحسن امیر مؤمنان علی (علیه السلام) است با این که از امور بدیهی نزد هر طلبه ای است که مقصود از ابی الحسن در روایات امام هفتم (علیه السلام) است آفرین به

1- مفاتیح الجنان، اعمال شبهای ماه مبارک رمضان، دعای افتتاح.

کسی که به خیال خود به بالاترین مرتبه اجتهاد رسیده است!!! ثانیاً این روایت ضعیف است زیرا در سند آن محمد بن سلیمان است که در کتب رجال به طور قطع ضعیف شمرده شده است. (1) همچنان که سایر روایات نیز از نظر سند اشکال دارد به خصوص روایت مربوط رأی به امام باقر (علیه السلام)، زیرا در سند آن سلام سعید جمحی است و او توثیق نشده است و روایت امام صادق (علیه السلام) (اشاره به انتظار امام از پیروان خویش در حفظ حدیث دارد و هیچ کس ادعا نکرده که شیعیان همه خوبند و بی اشکال، و این موضوع غیر از چیزی است که نویسنده به دنبال اثبات آن است ضمن این که بسیاری از شیعیان مورد ستایش قرار گرفته اند که نمونه های آن در صفحات آتی می آید. - انشاء الله -

ثالثاً "مردم کوفه و سپاه ان حضرت تا زماني که مطيع علي) عليه السلام (بودند شيعيان او و پيروان اهل بيت (عليهم السلام) بودند و آن زمان که از اطاعت آنان سرپيچيدند و پيرو هوي و هوس شدند و به شايعات معاويه (دشمن امام) گوش فرا دادند ديگر شيعيان آن حضرت نبودند گرچه ادعای آن را داشتند آنان در حقيقت در هنگام مخالفت با امام خويش و پيروی از رهنمود معاويه شيعه معاويه بودند نه شيعه علي) عليه السلام (، شاهد بر اين سخن کلام حضرت سيدالشهدا در روز عاشورا است که به مردم کوفه و قاتلان خويش

- 1- معجم رجال الحديث ۱۶ / ۱۳۴.

فرمود: «يا شيعه آل ابي سفيان ان لم يكن لكم دين و كنتم لا تخافون المعاد فكونوا احراراً في دينكم(1)». «و در واقع سخن امام) عليه السلام (در مذمت لشكري است که از عثمان به ارث رسیده و تربیت شده ابوبکر و عمر بودند.

پس تمام آنچه در روایات در مذمت مردم کوفه آمده است از امیرمؤمنان و امام حسن و امام حسين و امام سجاد (عليهم السلام) و حضرت زينب و فاطمه صغري) عليها السلام (مربوط به شيعيان آل ابي سفيان و پيروان معاويه و يزيد است و معلوم است که معاويه منصوب خليفه دوم و سوم و فرزندش يزيد منصوب معاويه است و هيچ ربطی به شيعيان واقعي اهل بيت) عليهم السلام (ندارد زیرا که شيعيان امام علي) عليه السلام (و اهل بيت) عليهم السلام (در کنار آنان و مدافع حريمشان بودند و همواره مورد تعريف و تمجيد قرار داشتند به عنوان نمونه مي توان به جمله حضرت سيدالشهدا) عليه السلام (در شب عاشورا اشاره کرد که خطاب به شيعيان خويش در کربلا فرمود: «بي تردید من اصحاب و ياراني صالح تر از شما نمي شناسم(2)»... .

ضمن اين که در آن زمان شيعي معروفی در کوفه وجود داشت زیرا به دستور معاويه، زياد بن ابیبه به تعقيب شيعيان پرداخته بود لذا بسياري از شيعيان از کوفه يا شهيد يا آواره شده بودند(3). و کسانی که با امام حسين (عليه السلام) مي جنگيدند تصريح مي کردند که به خاطر

1- اللهوف ، ص ۱۲۰ .

2- اللهوف ، ص ۹۰ .

3- شرح نهج البلاغه ۳ / ۱۵ .

کينه با پدريت با تو مي جنگيم !!

حال اين سؤال را مطرح مي کنيم که چه کسانی به اهل بيت) عليهم السلام (ستم کردند و آنان را به بدترين وضع کشتند؟ کسانی که حضرت زهرا) عليها السلام (را به شهادت رساندند و خانه وحي را به آتش کشيدند چه کسانی بودند؟ فتنه جمل توسط چه کسی به پا شد؟ غير از عايشه دختر ابوبکر و طلحه و زبير؟ جنگ صفين توسط چه کسانی به راه افتاد؟ آیا به جز معاويه و فرزند خليفه دوم عبیدالله بن عمر و همدستانشان کسی ديگري بود؟ فتنه خوارج نهروان و تفرقه در سپاه علي) عليه السلام (زايدة ي توطئه ي چه کسانی بود غير از معاويه و عمرو عاص که منصوب از طرف خليفه دوم و سوم بودند؟ آیا ابن ملجم که قاتل علي) عليه السلام (بود نتيجه ي اين فکر نبود؟ آیا جاسوسان معاويه زمينه ي شکست سپاه امام را فراهم نکردند؟ آیا منصوبان از طرف معاويه و يزيد با ارعاب و جوسازي مردم را از اهل بيت) عليهم السلام (جدا نکردند؟ حال چه کسی ظلم



به خاندان رسالت را روا داشت؟ آیا شیعیان واقعی بودند یا کسانی که نویسنده، آنها را می ستاید و بعضی را مرد شماره دوی اسلام می داند یا همچون عایشه که در نزد او صدیقه است؟

گریه بر مظلومیت شیعه

وقتی انسان تاریخ را بررسی می کند می بیند گاهی باید بر شیعیان اهل بیت (علیهم السلام) بیشتر گریه کرد؛ زیرا اولاً: امامان معصوم (علیهم السلام) با

خبرهایی که از پیامبر به آنان رسیده بود می دانستند چه مصایبی بر آنان وارد خواهد شد و اجر و پاداش خویش را نیز می دانستند ولی شیعیان از این امر محروم بودند مگر آنقدری را که خود اهل بیت (علیهم السلام) برای شیعیان خلص بیان می فرمودند؛ نظیر، شب عاشورا. ثانیاً: آنان غیر از دردها و زجرهایی که کشیدند و جان و مال و فرزندان را فدای امامان خویش نمودند مورد بدترین تهمت ها قرار گرفتند. فراموش نمی کنم در مکه مکرمه بعد از قتل عام حجاج بیت الله الحرام یک جوان عرب به بنده گفت: خدا شیعیان را لعنت کند شما قاتلان حسین بن علی هستید و این زمانی بود که در جبهه های نبرد حق علیه باطل هزاران جوان رزمنده به عشق امام حسین (علیه السلام) (و با نام آن حضرت و خاندان رسالت به شهادت می رسیدند. خداوند اجر شیعیان را در کنار امامانشان مضاعف فرماید و این زحمات را پذیرا باشد.

خیانت در نقل حدیث

در پایان این قسمت اشاره ای می کنیم به روایتی که نویسنده آورده است مبنی بر اینکه شیعیان رافضی هستند و آنان مورد لعن و نفرین هستند. او می نویسد: «اهل بیت بر شیعیان دعای بد کردند و آنان را به طواغیت این امت و دیگر گروهها تشبیه دادند و به کسانی که کتاب را پشت سر می اندازند علاوه بر آن فرمودند هان! لعنت خدا بر ستمگران باد.»

وی در ادامه می نویسد: «الله سماکم الرافضه! بنا بر همین دلایل بود که

نزد امام صادق (-) علیه السلام (-) آمدند و گفتند: چه کنیم ما به لقبی متهم شدیم که پشت ما را سنگین کرد و دلهایی ما دارد می ترکد و حاکمان خون ما را به خاطر آن حلال می دانند؟ فرمودند: الرافضه؟! منظور رافضه است؟ گفتند: بله فرمودند: نه والله آنها نیستند که اسم شما را رافضه گذاشتند خداوند شما را رافضه خوانده است. «اصول کافی / ۳۴/۵

اولاً برای بخش اول سخن خود هیچ مدرک و روایتی ذکر نکرد و از پیش خود مطالب را آورده است، ثانیاً اصول کافی بدون ترجمه ۲ جلد و با ترجمه ۴ جلد است تا ایشان بخش دوم که الله سماکم الرافضه است را از آنجا آورده باشد.

آری؛ در جلد ۸ کافی (روضه کافی) حدیثی طولانی در این باره وجود دارد و جمله ی فوق در اوایل حدیث آمده است و این حدیث گرچه از نظر سند ضعیف است زیرا در سند آن محمد بن سلیمان و سلیمان بن عبدالله است و هر دو ضعیف هستند ولی مامتن حدیث را در اینجا ذکر می کنیم تا خوانندگان گرامی خود قضاوت کنند که آیا نقل حدیث به این شکل خیانت و بازی کردن با مذهب و با مردم نیست؟ و آیا این حدیث در رد مذهب تشیع و مذمت شیعیان است یا مدح و ذکر فضایل آنان؟

اما حدیث:

«محمد بن سلیمان از پدرش نقل می کند که گفت: من نزد امام صادق (علیه السلام) (بودم که ابوبصیر بر آن حضرت در حالی که نفس

می زد وارد شد وقتی که در گوشه ای جای گرفت امام صادق (علیه السلام) به او (ابوبصیر که کنیه دیگرش ابومحمد بود) فرمود: ای ابامحمد این نفس بلند برای چیست؟ گفت: فدایت شوم ای فرزند رسول خدا، پیر شدم و استخوانم نازک شده و مرگم نزدیک شده با این حال نمی دانم که پایان کارم به کجا ختم می شود؟ امام صادق (علیه السلام) فرمود: ای ابامحمد آیا شما هم این طور سخن می گویی؟! گفت: فدایت شوم، چطور این را نگویم؟! فرمود: ای ابامحمد آیا می دانی که خداوند جوانان شما را گرامی می دارد و از پیران شما حیا می کند؟ گفت: فدایت شوم چگونه جوانان را گرامی می دارد و از پیران حیا می کند تا آنان را مؤاخذه کند (ابوبصیر) گفت: گفتیم: فدایت شوم این امر تنها برای ما (شیعیان) است یا برای همه اهل توحید؟ فرمود: نه به خدا تنها برای شماست نه دیگران (ابوبصیر) گفت: گفتیم فدایت شوم لقبی بر ما می نهند که پشت ما به واسطه آن شکسته شده و دلهای ما مرده است و زمامداران خون ما را به خاطر آن حدیثی که دانشمندان آنان نقل کردند حلال می شمردند (ابوبصیر) گفت: پس امام صادق (علیه السلام) فرمود: (لقب) رافضه (را می گویی)؟ گفتیم: آری فرمود: نه به خدا سوگند آنان اسم رافضه را بر شما نگذاشتند ولی خداوند شما را به این نام نامیده است ای ابامحمد آیا نمی دانی که ۷۰ نفر از بنی اسرائیل فرعون و قومش را رها کردند آن زمان که بر ایشان گمراهی آنان معلوم شد پس به

موسی پیوستند آن زمان که او را بر هدایت (الهی) یافتند پس این گروه در لشکر موسی را رافضی نامیدند زیرا آنان فرعون را رفض و ترک کردند و آنان در آن لشکر از همه بیشتر عبادت داشتند و بیش از همه موسی و هارون و فرزندان آن دو را دوست داشتند پس خداوند به حضرت موسی (علیه السلام) وحی کرد که این نام را برای آنان در تورات ثبت کن زیرا من آنان را به این نام (رافضه) نامیدم و این ملیت را بر ایشان قرار دادم پس موسی این نام (رافضه) را بر ایشان ثبت کرد پس خداوند آن را برای شما ذخیره کرد تا شما را به این نام نامید ای ابامحمد، آنان (غیر شیعه) رفض و ترک خوبی کردند و شما ترک و رفض بدی کردید مردم گروه گروه شدند و شما گروهی شدید با اهل بیت پیامبران. و شما به دنبال آنان رفتید و آنچه خداوند برای شما برگزیده بود اختیار کردید و آنچه را خدا اراده کرده بود خواستید پس بشارت بدهید بشارت بدهید به خدا سوگند شما مورد رحم الهی هستید که از خوبان شما پذیرفته و بدهای شما مورد عفو قرار گرفته است هرکس در روز قیامت بیاید ولی آنچه شما دارید (از ولایت اهل بیت) با خود نیاورد از او کار خوبی پذیرفته نمی شود و کار بد او مورد آمرزش قرار نمی گیرد.

ای ابامحمد شاد گردیدی؟ (ابابصیر) گفت: گفتیم: بیشتر بفرما فدایت شوم فرمود: ای ابامحمد برای خداوند فرشتگانی است که گناهان را از پشت شیعیان می ریزند آن طور که باد برگ را در فصل

پاییز می ریزد(1)»... .

نکته:

دقت در روایاتی که درباره ی شیعه از اهل بیت عصمت (علیهم السلام) رسیده است ما را به این امر رهنمون می سازد که تشیع و شیعیان واقعی دارای جایگاه و منزلتی بس رفیع هستند تا جایی که امام حسین (علیه السلام) جایگاه خود را برای آنان از خدا در خواست می کند(2). از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) روایت شده است که خطاب به علی (علیه السلام) فرمود: «و شیعتک علی منابر من نور مبیضة وجوههم حولی فی الجنة و هم جیرانی»، «شیعیان تو بر جایگاه هایی از نورند در حالی که چهره های روشن دارند و در بهشت در اطراف من هستند و آنان همسایگان من هستند(3)».

و نیز از آن حضرت وارد شده است که فرمود: «والذي نفسي بيده ان هذا و شيعته لهم الفائزون يوم القيمة». (4)

و آنچه از تعریف و تمجید و بیان فضایل آمده است اشاره به این شخصیت های بزرگ الهی است و آنچه از مذمت ها و نکوهش ها از لسان اهل بیت (علیهم السلام) (رسیده است مربوط به مذهب تشیع و پیروان

1- کافی ، ج ۸ ، ص ۳۴ - ۳۳ .

2- دمع السجوم ص ۲۰۴ و اللهوف ص ۷۷ و الکامل فی التاریخ ۴ / ۵۰ .

3- دعای ندبه .

4- در المنثور ، ج 6 ، ذیل آیه «اولئک هم خیر البریه .»

واقعی آنان نیست بلکه در حقیقت مذمت و نکوهش رفتار بد و تبرّی از کار آنان است و این عمل فواید متعدّی دارد که از جمله آن پی بردن به نقاط ضعف و اصلاح خویش و شناسایی شیعیان واقعی و ادعایی و خود را بی جهت در نزد بزرگان دین عزیز ندیدن. لذا در حدیث از امام باقر (علیه السلام) (است: «... به خدا شیعه ما نیست جز کسی که از خدا تقوی داشته باشد و او را اطاعت کند شیعیان ما شناخته نمی شوند جز با فروتنی ، خشوع ، امانت داری ، زیادی یاد خدا ، نماز و روزه ، نیکی به پدر و مادر ، مراعات همسایگان نیازمند و قرض مندان و یتیمان ، راستی گفتار ، تلاوت قرآن و ... اگر کسی بگوید که پیامبر (صلی الله علیه و آله و علی) علیه السلام (را دوست دارم اما از رفتار و روش آنها پیروی نکنم محبتش به آنها سودی ندهد ... هر کس مطیع خدا باشد دوست ما و هر که نافرمانی خدا کند دشمن ماست و ولایت ما جز با عمل کردن و پارسایی به دست نمی آید(1)» و آنقدر روایات در مدح شیعه از پیامبر و اهل بیت (علیهم السلام) وارد شده است که بعضی از اهل سنت ادعا کرده اند که سنیان همان شیعیان مورد مدح هستند نظیر ابن حجر هیتمی . او می نویسد: ((و شیعیان او (علی) همان اهل سنتی هستند که او را دوست دارند همان طور که خدا و رسولش (به دوستیش) فرمان داده اند(2)).

1- اصول کافی ، باب الطاعة و التقوي ، حدیث ۳ و تحف العقول کلمات قصار امام باقر (علیه السلام) ، رقم ۲۸ .

2- الصواعق المحرقة ص ۱۸۳ .

بنابراین با آوردن چند روایت در مذمت بعضی از شیعه نماها و چشم پوشی از روایات متعدّد در فضیلت شیعه که ریشه تاریخی و عقلی دارد نمی توان اصل تشیع را که بر مبنای پیروی و رهبری اهل بیت (علیهم السلام) است زیر سؤال برد و آن روایات را به حساب اصل تشیع نهاد .

آیا انتساب جرم و جنایت ها ، به پیروان خاندان رسالت (علیهم السلام) (ظلم به اهل بیت) (علیهم السلام) (نیست) ؟

«اللهم العن اول ظالم ظلم حق محمد و آل محمد و آخر تابع له علي ذلك .»

اما مطلب چهارم:

بررسی نمونه روایاتی که نویسنده به عنوان توهین آورده است :

عنوان اول :

(توهين به پيامبر - صلي الله عليه وآله -)

نويسنده روايتي ذکر مي کند که علي (عليه السلام) نقل مي کند که عفير الاغ رسول خدا) صلي الله عليه وآله ( با پيامبر سخن گفت عرضه داشت که پدر و مادرم فدائيت باد و آنگاه از پدر و از جد خود نقل مي کند که جدش با نوح در کشتي بود و نوح بر پشت او دست کشيده و فرموده از نسل اين الاغ ، الاغي پيدا خواهد شد که سرور پيامبران و خاتم آنان بر او سوار خواهد شد ، پس خدا را شکر که مرا آن الاغ قرار داد .

و آنگاه سه نتيجه مي گيرد ؛ و در برابر هر يك علامت تعجبي مي گذارد ، اول: حرف زدن الاغ دوم: خطاب الاغ به پيامبر که پدر و

50

مادرم فدائي تو باد و سوم: وجود چهار واسطه بين الاغ پيامبر و الاغ در کشتي نوح .

و اما جواب :

اولا ؛ بايد دانست اين روايت مستند نيست و تنها با لفظ روي (روايت شده است) در کافي آمده است در نتيجه اين روايت از نظر روايت شناسان ضعيف است و نويسنده به گمان خویش خواسته با روايتي بي سند اتهام توهين به پيامبر اسلام) صلي الله عليه وآله (را به شيعه نسبت دهد!! تعجب است از کسي که ادعای فقاقت و اجتهاد دارد چگونه به رواياتي ضعيف و بي سند تمسک مي کند؟! !!

ثانياً ؛ به فرض صحت روايت آیا حرف زدن الاغ محال است؟ شايد الاغ با همان زبان خود نه با زبان انسان ها با پيامبر سخن گفته است و آن حضرت سخن او را شنیده و ديگران نشنیده اند و اميرالمؤمنين علي (عليه السلام) همان مکالمه را به زبان انسان ها بازگو کرده باشد شاهد اين بيان آيه شريفه سوره نمل است که درباره حضرت سلیمان مي فرمايد: «و ورث سليمان داود و قال يا ايها الناس علمنا منطق الطير ...» ، سليمان از داود ارث برد و گفت: اي مردم به ما کلام پرنندگان آموزش داده شده است(1) .«...»

شاهد ديگر آن گفتگوي مورچه ها با يکديگر بود که حضرت

1- سوره نمل ، آيه ۱۶ .

51

سليمان آن را شنيد و از سخن آنان به خنده آمد» و قالت نملة يا ايها النمل ادخلوا مساكنكم لا يحطمنكم سليمان و جنوده و هم لا يشعرون - فتسيم ضاحكاً من قولها (1) «...» و درباره هدهد نيز مي فرمايد: «فمكث غير بعيد فقال احطت بما لم تحط به وجئتكم من سبأ بنبأ يقين ...» ، «مكث كوتاهي كرد پس (هدهد) گفت به چيزي اطلاع پيدا كردم که شما به آن اطلاعي نداري و خبري قطعي از سبأ براي تو آوردم(2) .»

آيا تعجب کردن نويسنده و مترجم از سخن گفتن الاغ با پيامبر) صلي الله عليه وآله (نشانه بي اطلاعي آنان از قرآن نيست؟ آنان که ديگران را به رجوع به قرآن امر مي کنند چرا خود از قرآن غافلند». اتامرون الناس بالبر و تنسون انفسكم و انتم تتلون الكتاب افلا تعقلون «،) اي مردم را به نيکي دستور مي دهيد ولي خود را فراموش مي کنيد در حالي که کتاب را تلاوت مي کنيد ، آيا از عقل خویش استفاده نمي کنيد؟(3)!

ثالثاً ؛ اگر حيواني با زبان خویش بخواهد با پيامبر) صلي الله عليه وآله (سخن بگويد و مطابق فهم خویش احترام کند ، مثلاً ، هدهد به سليمان بگويد فدائيت شوم يا بگويد بچه هايم يا پدر و مادرم فدائيت باد اشکال دارد؟

و به آن پیامبر توهین نموده است؟! حیوان نیز مانند انسان شعور دارد و مطابق با شعور خویش آنچه در نزدش بارزش است فدای دیگری می کند ، حال اگر الاغ چنین بکند الاغ توهین

1- سوره نمل ، آیه ۱۹ - ۱۸ .

2- سوره نمل ، آیه ۲۲ .

3- سوره بقره ، آیه .

52

کرده است؟ به فرض که الاغ توهین کرده باشد چه تقصیری متوجه شیعیان است که باید (به گمان نویسنده) جواب نفهمی الاغ را بخورند؟! و آیا ذکر کلام یک حیوان اگر همراه با توهین باشد گناه و حرام است؟! اگر چنین باشد پس باید نویسنده به خدا هم العیاذبالله اشکال بگیرد ، زیرا در سوره نمل از قول مورچه ی، سلیمان نقل می کند که گفت: « لا يحظمنکم سلیمان و جنوده و هم لا يشعرون »، «مواظب باشید که سلیمان و لشکریان او شما را پایمال نکنند در حالی که آنان شعور ندارند». آیا کلام مورچه سلیمان که در قرآن آمده توهین آمیزتر است یا کلام غفیر ، الاغ پیامبر (صلي الله عليه وآله (که در کافی به صورت «رُوي ، یعنی روایت شده» آمده است؟! بی لطف نیست ضرب المثلی آورده شود ؛ می گویند: شخصی قرآن می خواند وقتی به سوره جمعه ، آیه «کمثل الحمار» رسید کلمه «حمار» را خط زد و گفت: قرآن مقدس است و بودن کلمه حمار در آن بی احترامی به قرآن است!!

رابعا ؛ در مورد حذف اجداد الاغ در سند روایتی که از جد اعلاي خود در کشتی با نوح بوده است باید گفت: در بین انسان ها نیز این امر همواره مرسوم است که جهت اختصار واسطه ها حذف می شود ، حال اگر در ذکر سند ، بخشی از آن قطع شود آیا باید اصل حدیث به باد تمسخر گرفته شود؟ همیشه مرسوم بوده که فرد جهت اختصار واسطه ها را حذف می کند معمولا گویندگان و نویسندگان یکی دو واسطه بین خود تا گوینده اصلی را ذکر

53

می کنند و بقیه را حذف می کنند اگر الاغ پیامبر (صلي الله عليه وآله (همین کار انسان ها را انجام دهد و برای اختصار و عدم ملامت شنونده سند و کلام خود را کوتاه کند باید الاغ زیر سؤال برود که جد تو چگونه از الاغ در کشتی حضرت نوح) علیه السلام (این کلام را روایت کرده است؟! !!

خامسا ؛ در اینجا نویسنده به روایتی استناد کرده است که همه واسطه های آن حذف شده و به صورت (روی روایت شده) آمده است امابه الاغ که چند واسطه را ذکر کرده و چند واسطه را حذف کرده است اشکال می گیرد ، آیا به الاغ بیشتر اشکال وارد است یا به نویسنده؟! !!

سادسا" نظیر این روایت در کتابهای اهل تسنن وجود دارد به یک نمونه آن توجه فرمایید: ابن کثیر در کتاب (البدایه و النهایه) در باب معجزات پیامبر (ص) می نویسد: ((ابن منظور گفت: چون خداوند خیبر را برای پیامبرش) صلي الله عليه وسلم (فتح کرد در سهم آن حضرت... الاغی سیاه و مکئل قرار گرفت. پیامبر (صلي الله عليه وسلم) با الاغ سخن گفت و الاغ نیز با آن حضرت پیامبر به او فرمود: نامت چیست؟ گفت: یزید پسر شهاب، خداوند از نسل جدم ۱۶۰ الاغ بیرون آورد که فقط پیامبران بر آنها سوار می شدند و از آن الاغها تنها من مانده ام و از پیامبران تنها شما باقی مانده ای و من منتظر بودم تا بر من سوار شوی و من پیش از این از یک یهودی بودم و از روی عمد و قصد بر او سخت می گرفتم و او بر شکم و پشت من می زد. پیامبر (صلي الله عليه وسلم) فرمود: من تو را یغفور گذاشتم. ای یغفور؟! الاغ گفت: لیلیک. فرمود: (الاغ) ماده

54

مي خواهي؟ گفت: نه پيامبر براي انجام کارهايش بر سوار مي شد پس وقتي از آن پياده مي شد آن را به در خانه يهودي مي فرستاد الاغ با سردرب مي کوبيد. صاحب خانه بيرون مي آمد و آن با سرش به او اشاره مي کرد که رسول خدا (صلي الله عليه وسلم) را اجابت کن (1) «... امامطلبي که در باره خواندن اصول کافي نزد مرحوم آية الله خوئي متذکر مي شود از اساس غلط است زيرا خواندن کتب حديث در نزد بزرگان در مدارس اهل سنت مرسوم است نه در حوزه هاي علميه شيعه. در ضمن شيوه مرحوم آية الله خوئي اين است که به روايت مرسل و بي سند توجهي ندارد حتي روايتهايي که مرسل و بي سندی که مشهور به آن عمل کرده باشند.

حتي پيامبر؟! !

بعد از حديث مربوط به الاغ پيامبر (صلي الله عليه وآله) سه حديث ديگر ذکر مي کند مبني بر انتساب عدم رعايت مسايل ناموسي به پيامبر با عنوان پسر عموي ناز! مرا آزوده مکن! حق خادم! و آنگاه مي نويسد: «هم چنان که ملاحظه مي کنيد در اين چرنديات ، اهانت آشکاري به رسول خدا است. به همين شش روايت در رابطه با پيامبر (- صلي الله عليه وآله) - اکتفا مي کنيم و به موضوع بعدي مي پردازيم.»

اولا ؛ نويسنده چهار حديث بيشتري نياورده نه شش روايت ،

- [البداية والنهائة ٦ / ١٥٨ و شمائل الرسول ص ٣٥٤ والخصائص الكبرى ٢ / ٦٤

55

مي گویند: دروغگو کم حافظه است. لااقل نويسنده آنچه به عنوان حديث آورده شمارش مي کرد و بعد مي گفت چندانست تا ما درباره ي صحت و سقم آن گفتگو کنيم .

ثانياً ؛ اشکالاتي که در باره حديث اول ذکر شد مانند بي سند بودن آن ، در اين سه روايت نيز وجود دارد و از سه حديث باقيمانده حديث آخر را نه تنها در کتاب بحار الانوار با آدرسي که نويسنده ذکر کرد نيافتيم بلکه در قسمتهاي ديگر بحار الانوار که احتمال مي داديم آمده باشد تفحص کرديم و چيزي حتي نزديک به آن از جهت معنا هم نيافتيم و لذا حديث آخر سخن بي مدرک و بي ارزش است. و به فرض بود چنين حديثي ، از درجه اعتبار ساقط است زيرا مرحوم علامه مجلسي - ره - بنا بر جمع آوري احاديث و وقايع نقل شده در تاريخ را داشته است و هيچ عالمي از شيعيان تمام آنچه در بحار آمده است را تأييد نکرده است .

اما راجع به دو حديث ديگر ؛ متأسفانه نويسنده هر دو حديث را قيچي کرده و حق را وارونه جلوه داده است ما در اينجا متن حديث را مي آوريم تا سیه روي شود هر که در او غش باشد و به تعبير قرآن کریم «يحرфон الكلم عن مواضعه (1)» «... ، کلام را از جايگاه خویش تحريف مي کنند»...

اما حديث اول که تحت عنوان «پسر عموي ناز»

1- سوره مائده ، آيه ١٣ .

56

نويسنده آورده است؛

اسحاق بن عبدالله از پدرش از امير المؤمنين) عليه السلام (نقل مي کند که فرمود: به نزد پيامبر آمدم در حالي که ابوبکر و عمر در نزد او بودند من بين آن حضرت و عايشه نشستم عايشه به من گفت: جز ران من يا ، ران رسول خدا جاي ديگري نيافتي؟ پيامبر فرمود: ساکت باش اي عايشه مرا درباره علي آزار مده او برادر

من در دنیا و در آخرت است و او امیر مؤمنان است که خداوند او را بر پل صراط می‌نشانند پس او اولیا و دوستان خویش را به بهشت و دشمنانش را به جهنم وارد می‌کند(1) .

نکته :

از حدیث فوق و دهها حدیث دیگر و کتاب های تاریخی معلوم می‌شود که عایشه از همان ابتدا نسبت به امیرمؤمنان (علی) علیه السلام (نگاهی مثبت نداشته و اگر او جنگ جمل را به پا کرد و برخلاف فرمان خدا مانند زمان جاهلیت قبل از اسلام از خانه بیرون آمد در زمان حیات پیامبر) صلی الله علیه و آله (نیز چنین بوده و در هر فرصت ممکن او را آزار می‌داده است و از حدیث فوق معلوم می‌شود که آن حضرت برای امری به نزدیکی پیامبر) صلی الله علیه و آله (آمده و عایشه نیز می‌خواهد به گونه ای به حضرت تعرض کند و جمله فوق را می‌گوید و رسول

---

1- تفسیر برهان. 4 / 225

---

57

خدا) صلی الله علیه و آله (ضمن هشدار و اعتراض به عایشه، با جمله پایانی روایت به جایگاه علی) علیه السلام (در دنیا و آخرت اشاره می‌کند تا شاید عایشه متنبه شود و دست از معارضه با برترین خلق خدا بعد از پیامبر اسلام) صلی الله علیه و آله (یعنی علی) علیه السلام (بردارد) .

(علی) علیه السلام (که تربیت شده و بزرگ شده رسول خدا است او را همچون پدر خود می‌داند گذشته از این که داماد و وصی آن حضرت است طبیعی است که در فرصتهای مختلف به نزد او بیاید و به صورت خصوصی با آن حضرت سخن بگوید و عایشه تاب تحمل این جایگاه رفیع امام را در نزد پیامبر نداشته است .

درحقیقت این عبارت عایشه در مقام تعرض است مانند این که در فارسی می‌گوییم: «جای دیگری نبود که روی دامن من نشست؟!» که این جمله در مقام تعریض می‌باشد و مؤلف گویا فرق بین معنای کنایه و تعریض را با معنای صراحت را نمی‌داند!! و چون یک جمله از عایشه را مطابق خواست خود دیده است با حذف قسمت پایانی حدیث و تغییر در بعضی از کلمات، بخشی از حدیث را آورده و با تعبیر پسر عموی ناز به پیامبر و امیرمؤمنان (علیهما السلام) (توهین نموده است) . کذلک قال الذین من قبلهم مثل قولهم تشابهت قلوبهم «...» کسانی که پیش از اینها بودند همچون اینان سخن می‌گفتند (که هماهنگی سخنانشان نشانه هماهنگی دل‌هایشان است زیرا )

---

58

قل‌هایشان شبیه یکدیگر است (1) .»

روایت دومی که در این باب آمده وضعیتی مانند حدیث فوق بلکه وضعیت بدتری دارد و رجوع به خود روایت چهره نویسنده و عایشه را هویدا می‌کند .

اما متن حدیث:

سلمان و ابانر و مقداد می‌گویند: (علی) علیه السلام (بر رسول) صلی الله علیه و آله (وارد شد در حالی که عایشه پشت سر او ایستاده بود و خانه پر از جمعیت بود در میان جمعیت پنج نفر اصحاب کتاب و پنج نفر اصحاب شوری بودند (علی) علیه السلام (جایی را برای نشستن نیافت پیامبر با اشاره به علی) علیه السلام (به جای خالی که پشت سرش بود اشاره کرد در حالی که عایشه عبایی بر سر داشت پشت سر پیامبر نشسته بود (علی) علیه السلام (بین پیامبر و عایشه که جای خالی بود نشست عایشه غضبناک شد و گفت: جایی دیگری نیافتی که آرام بگیری غیر از دامن من. پیامبر غضبناک شد و فرمود ای حمیرا مرا درباره برادرم علی اذیت

نکن او امیر مؤمنان و سرور مسلمانان و صاحب نور پیشتازان در روز قیامت است که خداوند او را بر پل صراط قرار می دهد پس اولیا و دوستانش را به بهشت و دشمنانش را به جهنم وارد می کند(2) .

---

1- سوره بقره ، آیه ۱۱۸ .

2- کتاب سلیم بن قیس ، ص ۱۷۹ .

چند نکته :

(1) اصحاب کتاب ، طبق روایات وارده از اهل بیت (علیهم السلام) و تواریخ کسانی هستند که در کعبه در سال آخر عمر پیامبر متنی را نوشته و امضا کردند مبنی بر جلوگیری از انتقال امامت و ولایت و خلافت به علی (علیه السلام) (1) .

(2) با توجه به نکته فوق می توان به علت توجه پیامبر و حساسیت او نسبت به علی (علیه السلام) پی برد و چگونه می خواهد با رهنمود خود جلو توطئه های آتی را بگیرد ، ضمن اینکه از حدیث فوق استفاده می شود که جای خالی برای علی (علیه السلام) به جز پشت سر پیامبر در نزدیکی عایشه وجود نداشته است ولی متأسفانه نویسنده با حذف و تحریف ، روایاتی را که می تواند رهنمود برای اهل ایمان باشد چرندیات می شمارد .

(3) اساساً بسیاری از مردم برای ضربه زدن به دشمن خود ، از هر بهانه ای استفاده می کنند و کلمات را این گونه به زبان می آورند و به خصوص بعضی از زنان وقتی کسی ولو با فاصله ، نزدیک آنان بنشیند می گویند جایی جز دامن پیدا نکردی؟ و به نظر می رسد عایشه نیز از این شیوه استفاده کرده است .

(4) شاید ذکر حکایت فوق توسط امام امیرالمؤمنین (علیه السلام) برای رفع شبهه از اصحاب خود و مردم درباره ی علت برخورد عایشه با آن

---

1- برای اطلاع بیشتر به ج ۲۸ بحارالانوار ، صفحات ۱۱۱ و ۱۲۲ و ۱۲۳ و ۱۲۸ و ۲۷۴ و ... مراجعه کنید .

حضرت باشد تا بتواند برای مردم ثابت کند که کینه عایشه با او از دیرباز است و قضیه انتقام خون عثمان بهانه ای بیش نیست .

حال در اینجا ؛ این سؤال مطرح است که آیا این چند حدیث مذکور چرندیات و توهین به پیامبر اسلام است یا بعضی از روایاتی که بی حیائی را به پیامبر نسبت می دهد و در منابع معتبر اهل سنت آمده است . ما چون بنا نداریم که به مسائل اختلافی دامن بزنیم و تنها قصد روشن کردن اهداف نویسنده را داریم به چند روایت از منابع اهل سنت اشاره می کنیم زیرا نویسنده ، کتب اهل سنت را مبری از این امور می داند .

او در ی ۶۱ در بخش توهین به امیرالمؤمنین که اشاره ای درباره آن خواهیم داشت ، می نویسد: اگر این گونه روایات مسخره در کتب اهل سنت بود غوغا به پا می کردیم و آنها را رسوا می نمودیم امامتأسفانه در کتب خود ما شیعیان است! .



حال خوانندگان گرامی قضاوت کنند کدام یک از روایات توهین به پیامبر اسلام است آیا آنچه در بالا به صورت بریده و بی سند از کتب شیعیان نقل شده یا روایات وارده در کتب اهل سنت؟!

نمونه ها:

(1 توهین به پیامبر) صلي الله عليه وآله (و ام المؤمنین خدیجه) عليها السلام / (در سیره حلبیه آمده است که پیامبر قبل از ازدواج بر خدیجه داخل شد پس

خدیجه دست او را گرفت و به سینه اش چسباند(1)!!

(2) برهنگی رسول خدا) صلي الله عليه وآله / (بخاري مي گوید: رسول خدا با مشرکین سنگی را جهت بازسازی کعبه منتقل می کرد و بر آن حضرت شلواری بود عباس به او گفت پسر برادر اگر شلواری را باز می کردی و بر شانه ات زیر سنگ می گذاشتی؟ پس آن حضرت باز کرد و بر شانه اش نهاد) یا بن اخ لو حلت از ارک فجعلت علي منکبیک دون الحجاره؟ فقال: فحلته علي منکبیه (پس آن حضرت افتاد و بیهوش شد از آن زمان دیگر آن حضرت عریان دیده نشد(2)!!!

این ، نسبت به رسول خدا) صلي الله عليه وآله (داده می شود در حالی که آن حضرت فرمود: از کرامت خدایم به من این است که احدی عورتم را ندیده است(3) .

(3) خوردن ذبیحه مشرکان / در مسند احمد است (و دیگران نیز روایت کرده اند) که زید (ابن عمرو بن نفیل) بر پیامبر عبور کرد در حالی که آن حضرت با سفیان بن حرث از سفره ای که بر ایشان تهیه شده بود می خورد زید را دعوت کردند او نپذیرفت از آن سفره بخورد و گفت من آنچه برای غیر خدا ذبح شده نمی خورم و تنها آنچه نام خدا بر آن برده شده می خورم(4)!!!

1- الصحيح من سيرة النبي الاعظم ، ج 1 ، ص 119 ، به نقل از سیره حلبیه ، ج 1 ، ص 140.

2- الصحيح من سيرة النبي الاعظم ، ج 1 ، ص 137 - 136 .

3- الصحيح من سيرة النبي الاعظم ، ج 1 ، ص 139 .

4- الصحيح من سيرة النبي الاعظم ، ج 1 ، ص 158 ، به نقل از صحيح بخاري ، ج 5 ، ص 50 و ج 7 ، ص 118 و سیره حلبیه ، ج 1 ، ص 123 ، و مسند احمد ، ج 11 ، ص 189 .

(4) پیامبر و فتوای عائشه/ عائشه می گوید: روزی رسول خدا بر من وارد شد مردی را که کنارم نشسته بود مشاهده کرد این موضوع بر رسول خدا(ص) گران آمد به گونه ای که آثار خشم را سیمایش مشاهده کردم . عرضه داشتم: ای رسول خدا این برادر رضاعی من است. فرمود به برادران رضاعی خود نگاه کنید همانارضاع و شیرخوارگی از گرسنگی است. فتوای عائشه بر این بود که مرد نامحرم با خوردن شیر از زنان مردم با او محرم می شود(1)!!.

(5) بول ایستاده / بخاري ومسلم از حدیثه نقل می کنند که پیامبر به سایبان گروهی وارد شد پس به حالت ایستاده بول کرد!!! (آنگاه آب خواست) صلي الله عليه وسلم (من برایش آب آوردم پس وضو گرفت (2)).

6) عدم رعایت حریم / عبدالله بن زبیر روایت می کند: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) در صبح سردی (مرا دنبال مأموریت) فرستاد من باز گشتم و او با بعضی از همسرانش زیر لحاف بود پس مرا داخل لحاف کرد در نتیجه ما سه نفر (در زیر یک لحاف) شدیم.. (3)!!

احادیثی دیگری نیز در این زمینه در آخر فصل می آید .

1- سنن ابی داود ۲ / ۱۸۲-۱۸۳ باب رضاءة الکبیر (باب شیردادندبه مردان بزرگ)

2- سنن النسائی ۱ / ۳۰ و سنن ابن ماجه ۱ / ۱۱۲-۱۱۱ و صحیح بخاری ۱ / ۹۳ و ۲ / ۷۴۲.

3- المستدرک علی الصحیحین ۳ / ۴۱۰ و کتاب السنه ۲ / ۵۹۷.

## عنوان دوم

(توهین به امیرالمؤمنین علی) علیه السلام))

نویسنده تحت عنوان فوق روایاتی را ذکر می کند که ما یک به یک روایات و اظهارات او را مورد نقد و بررسی قرار می دهیم.

اما حدیث اول (کارشناسی قضایی)

در 60 بنابر نقل بحار الانوار حدیثی از امام صادق (علیه السلام) نقل کرده که بدین مضمون است: زنی عاشق مردی از انصار بود و برای بدام انداختن او سفیده تخم مرغ را به لباس ها و بین ران هایش مالیده و به نزد عمر آمد حضرت علی که مستشار قضایی عمر بود بلند شد و بین رانهایش را نگاه کرد و او را متهم ساخت!!

آنگاه نویسنده می پرسد: «آیا واقعاً ممکن است امیرالمؤمنین بین رانهای زن نامحرمی را نگاه کند؟! و آیا با عقل جور در می آید که امام صادق (-) علیه السلام (-) چنین روایتی را نقل کند؟ آیا کسی که با اهل بیت پیامبر (-) صلی الله علیه و آله (-) محبت داشته باشد چنین سخنی می گوید؟»!

با مراجعه به اصل روایت ، خوانندگان گرامی قضاوت کنند که آیا باز خیانت دیگری از نویسنده سرزده است؟

اما اصل حدیث

امام صادق (فرمود: زنی که عاشق مردی از انصار شده بود و

نتوانسته بود نظر او را جلب کند تخم مرغی را برداشته و زردی آن را دور ریخته و سفیدی آن را بر لباسش در ناحیه ران هایش ریخته و سپس به نزد عمر آمده و گفت ای امیرالمؤمنین این مرد مرا در فلان محل گرفت و رسوایم نمود) و عفتم را برد) عمر خواست که مرد انصاری را مجازات کند انصاری در حالی که امیرالمؤمنین علی) علیه السلام (حضور داشت مرتب قسم یاد می کرد و می گفت: ای امیر مؤمنان درباره ی امر من تحقیق کن. پس چون زیاد قسم داد عمر به امیرمؤمنان گفت: ای ابالحسن نظر شما چیست؟ امیر مؤمنان نگاه به سفیدی بر لباس و دوران او انداخت پس آن زن را متهم کرد که توطئه کرده است بعد دستور داد ظرف آب داغی که شدید می جوشید بیاورند آن آب را به محل سفیدی ریخت آن سفیدی پخته شد(1) ....

همانطور که در روایت آمده زن برای رسیدن به مقصد خویش ، سفیدی تخم مرغ را بر لباسش در قسمت دوران خویش ریخته بود تا بتواند آن مرد را متهم سازد و روایت دارد) علی ثیابها بین فخذیها ، سفیدی را بر لباسش در قسمت دورانش) معلوم است آن زن ران خود را در یک جلسه عمومی نشان خلیفه و حاضران نمی دهد بلکه لباسش را که در ناحیه دورانش هست نشان می دهد و این امری است قابل قبول (و نویسنده ، کلمه او را خود اضافه کرده و

---

1- بحار الانوار ۴۰ / ۳۰۳ .

نوشته است آن را به لباس ها و بین ران هایش مالیده بود در حالی که این جمله صحیح نیست .)

جمله پایان حدیث روشن می کند که حضرت برای روشن شدن موضوع به همان سفیده تخم مرغ که بر لباسش در قسمت ران او بوده نگاه کرده و چیزی را که عمر نتوانسته تشخیص بدهد تشخیص داده است و یک جوان را از فتنه و قتل نجات داده است و این باز عرفی است که اگر کسی به لباس قسمت ران نگاه کند مردم می گویند فلانی بین ران او نگاه کرد و مطلب را فهمید . کلمه نگاه به ران تفسیر است از برای این که معلوم شود نگاه به ناحیه دیگر لباس او نبوده بلکه نگاه به لباس قسمت ران بوده است .

آیا حدیثی که با کمی دقت حقیقت امر در آن روشن می شود این قدر هیاهو و جنجال می خواهد؟! !

و آیا قضیه به جایی کلاه ، سرآوردن و یک کلاغ و چهل کلاغ کردن در اینجا مطرح نیست؟! آیا انسان به یاد آیه شریفه «فی قلوبهم مرض فزادهم الله مرضاً (1)» نمی افتد؟! !

نکته دیگری که قابل توجه است این که امیرالمؤمنین (علیه السلام) در مسایلی که خلیفه در مانده می شد و اسلام یا جان فردی در معرض خطر بود خلیفه دست نیاز به سمت حضرت دراز می کرد (امام) علیه السلام (آنان را راهنمایی می کرد و از مهلکه نجات می داد .

---

1- سوره بقره ، آیه .

اما حدیث دوم (آموزش دشنام از منبر؟)

در این حدیث بنابر نقل بحار الانوار از امام صادق (علیه السلام) آمده که علی (علیه السلام) در بالای منبر بر زنی بد اخلاق کلمات زشتی را بیان کرد و آن گاه نویسنده می پرسد «آیا ممکن است امیرالمؤمنین (-) علیه السلام (-) چنین سخنان زشتی از زبانشان بیرون کنند؟ و آیا امام صادق (-) علیه السلام (-) چنین سخن پوچی را نقل می کند اگر این گونه روایات مسخره در کتب اهل سنت می بود غوغا به پا می کردیم و آنها را رسوا می نمودیم اما متأسفانه در کتب خود ما شیعیان است» .

اولاً ؛ این روایت در کتب اهل سنت آمده است ؛ نظیر ، شرح نهج البلاغه ابن حدید معتزلی (1) .

ثانیاً ؛ این روایت در کتب شیعه به عنوان روایت مجهول آمده است زیرا طبق نقل بحار از کتاب اختصاص عمر بن عبدالعزیز از مردی روایت می کند که معلوم نیست کیست و نیز در سندش عیسی بن سلیمان است که مجهول الحال است . در نتیجه این روایت بی ارزش و فاقد اعتبار است .

ثالثاً؛ گاهی مخاطب آنقدر رذالت دارد و به هیچ وجه ساکت نمی‌شود و سخنان او نظیر سلمان رشدی فقط هتاکي است که باید با بردن آبروي او چهره واقعي او را افشا کرد و مفسد او را روشن

1- ج ۱، ص ۲۵۴.

کرد تا دیگران از او اجتناب کنند و مبتلا به او نشوند که او یک فرد بیمار و خطرناک است. اگر روایت به فرض صحیح باشد مخاطب امیر مؤمنان (علي) عليه السلام (فردی از خوارج نهروان بود که طبق نقل اول روایت پدر و برادرش به دست حضرت کشته شده و برای ضربه زدن به آن حضرت سخنانی خلاف ادب ابراز داشت در اول روایت آمده است: زني بداخلاق نزد امیرالمؤمنین (علي) عليه السلام (آمد در حالی که آن حضرت بر منبر بود و پدر و برادر آن زن را کشته بود آن زن گفت: این قاتل دوستان است، آنگاه حضرت به او نگاهی کرد و کلماتی را به او گفت.

رابعاً؛ همین طور که ملاحظه می‌شود نویسنده باز در نقل روایت جنبه امانت را رعایت نکرده و اول حدیث را که مربوط به این است که وی از خوارج نهروان است و پدر و برادرش در جنگ با حضرت کشته شده اند حذف کرده است.

خامساً؛ اگر ذکر معایب افراد بد باشد و توهین محسوب شود حتماً از دیدگاه نویسنده باید خدا هم مورد بازخواست قرار بگیرد و یا باید منکر قرآنی بودن بعضی از سوره های قرآن شود از جمله سوره مسد که درباره همسر ابي لهب می‌فرماید: «و امرأته حمالة الحطب في جیدها حبل من مسد (1)». «و آیه» اولئك كالانعام بل هم اضل (2) «و آیه» فمثلة كمثل الكلب (3) «و آیه» كمثل الحمار (4)». «و آیه» اولئك كالانعام بل هم اضل (2) «و آیه» فمثلة كمثل الكلب (3) «و آیه» كمثل الحمار (4)».

1- سوره مسد، آیه ۴ و ۵.

2- سوره اعراف، آیه ۱۷۶.

3- سوره اعراف، آیه ۱۷۹.

4- سوره جمعه، آیه ۵.

سادساً؛ در کتب اهل سنت آمده که رسول خدا (صلي الله عليه وآله) فحش می‌داد و به آن دستور می‌داد!!! یک نمونه:

ابي بن كعب دید فردی به افتخارات جاهلیت افتخار می‌کند پس بدون کنایه و با صراحت به او گفت:.....!!! مردم (به خاطر حرف زشت او) به او نگاه کردند. پس به مردم گفت: من هم مثل شما این کار را (زشت) می‌بینم فقط به شما بگویم که رسول خدا (رحمهما الله) به ما دستور داد که هر کس به افتخارات جاهلیت مباحثات کند بدون کنایه و با صراحت بگوید (1)!!! : ...

امأحدیث سوم و چهارم (طناب انداختند! متهم کیست؟) (نویسنده دو حدیث از احتجاج طبرسی بدون اشاره به آن ذکر می‌کند که در حدیث اول است: که عمر و کسانی که دور و بر او بودند طناب بر گردن امیرالمؤمنین انداختند و کشان کشان او را نزد ابوبکر بردند تا جایی که او فریاد می‌کشید) یا این امی ان القوم استضعفوني و کادوا یقتلونني!!)

آن گاه مي پرسد: آیا امیرالمؤمنین تا این حد بزدل و ترسو بودند؟! و در حدیث دوم آمده که حضرت فاطمه - سلام الله علیها - به امیرالمؤمنین علی - علیه السلام - (فرمود ای فرزند ابوطالب) ! ما اشتملت شیمه الجنین و قعدت حجره الظنن (خلق خوي انسان در تو نیست! و اینک متهم و غیر قابل

- [مسند احمد ۵ / ۱۳۶ .

اعتماد هستي !

مطلبی که در قسمت اول آمده برگرفته از کتاب احتجاج از بین یک بخش طولانی است که درباره کیفیت تخلف بعضی از اصحاب از دستور پیامبر و چگونگی بیعت با ابوبکر در غیاب اهل بیت (علیهم السلام) (به علت اشتغال آنان به تجهیز پیامبر) صلی الله علیه و آله (و توده مردم است و چگونگی بیعت عثمان و بنی امیه در مسجد النبی با ابوبکر و ایجاد جو رعب و وحشت برای مردم در گرفتن بیعت و مخالفت علی) علیه السلام (را متذکر می شود و حمایت جمعی از اصحاب از امام امیرمؤمنان و تجمعشان در خانه ی علی) علیه السلام (و رفتن علی) علیه السلام (به اتفاق حضرات فاطمه و حسن و حسین) علیهم السلام (به درب خانه مهاجرین و انصار جهت استمداد در گرفتن حق خویش و همراهی نکردن مردم با آنان را بیان می کند و آمدن عمر و قنفذ و گروه زیادی به درب خانه علی) علیه السلام (و تهیه هیزم جلو خانه آن حضرت و مضروب ساختن حضرت زهرا) علیها السلام (یادآور می شود و بردن امام به مسجد و اشاره ی آن حضرت به پیمانی که آنان با هم بسته بودند در غصب خلافت و تهدید او را به قتل ، ذکر می کند که حدود 7 است (1) و نویسنده ، مطلب مورد نظر خود را تقریباً از بین سه استخراج نموده است و خود این امر نشان می دهد که او از وقایع صدر اسلام و خیانتهای بسیاری از خواص در آن دوران به

1- احتجاج طبرسی ۱ / ۱۰۳ تا ۱۱۰ .

اسلام و پیامبر و ظلمهای به اهل بیت (علیهم السلام) (مطلع بوده و دنبال نقطه ضعف بوده و چیزی را که خود نشان مظلومیت آن امام همیشه مظلوم است به عنوان نقیصه بزرگ ذکر کرده است ما در چند سطر آتی جواب این سؤال را که چگونه شد که علی) علیه السلام (با قوه قهریه در برابر غاصبان ، موضعگیری نکرد از زبان آن حضرت و از زبان ابوبکر را ذکر می کنیم تا مطلب روشن شود .

اما مطلبی که در قسمت دوم و تحت عنوان «متهم کیست؟» آمده است ، جمله ای از فاطمه زهرا (علیها السلام) است که بعد از رفتن به مسجد در جمع زنان بنی هاشم و سخنرانی آن حضرت در آن مکان و احتجاج با ابوبکر و مردم درباره ی فدک صورت گرفت و از رفتارهای خلاف قرآن آنان و اولین حدیث سازان پرده برداشت این خطبه بیش از ۱۲ است و در منابع شیعی و سنی آمده است (1). بعد از آن سخنرانی و اتمام حجّت و بازگشت به منزل ، وقتی همسر مظلومش را دید که خانه نشین و حقش را ضایع کرده اند و مانند متهمان با او برخورد می کنند و تحقیر شدن خود و امام و فرزندان را در برابر مردم مشاهده کرد و دید چگونه فدک که وسیله معاش خانواده اش است غصب کرده اند با آتشی از دل برخاسته به آن امام مظلوم خطاب کرد و گفت: «یا بنی ابی طالب اشتملت شملة الجنین وقعدت حجره الظنن نقضت قادمة الاجدل فخانک

1- از جمله شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۱/ ۲۳۶ و مروج الذهب ۲/ ۳۱۱ و النص والاجتهاد ۱۰۶ و ۱۰۷ و مراجعات ۱۰۳ و دلائل الامامه طبري ۴۰ و ۴۱ و بحار الانوار ۴۳/ ۱۵۸ و ...

ریش الاعزل هذا ابن ابي قحافه ببتزني نحلة ابي و بلغة ابني لقد اجهد في خصامي و الفيته الذفي كلامي (1)»....

«اي پسر ابي طالب جامه فرا گیر بر خود پیچیده ای (غم تمام وجودت را فرا گرفته) و مانند کسانی که متهم هستند نشسته ای (گویا مردم تو را متهم کرده اند) ، چراغ دار راهنمایی گروه ، پیمان شکنی کرده است پس افراد ناتوان و بی تقوی (زمام امر را به دست گرفته و) به تو خیانت کرده است این) ابوبکر) پسر ابي قحافه است که هدیه ای که پدرم به من داده است و وسیله زندگی فرزندانم است از من گرفته و در دشمنی با من کوشیده است او را در دشمنی شدید یافتم ...» گویا حضرت زهرا) علیها السلام (بادلی غمبار به همسر مظلومش که زانوی غم در بغل گرفته می گوید: چه شده که مانند جنین در رحم مادر زانوی غم در بر گرفته ای؟!

خواننده عزیز ، شما را به خدا به مترجم و نویسنده ای که خود را مدافع حق و اهل بیت و بیان کننده حقایق می دانند بگویید کجای فرمایش حضرت زهرا) علیها السلام (است که به امامش بفرماید خلق و خوی انسان در تو نیست!! این ترجمه از کجای عبارت حضرت استفاده می شود» اشتملت «از شمول و شامل شدن است یعنی در جامه پیچیدن ، «شمله» هم به معنای جامه و چادر و لباس است و معنای جنین نیز روشن است(2) .

1- احتجاج طبرسی ۱ / ۱۴۵ .

2- کتب لغت از جمله فرهنگ جامع ، ج ۱ .

خوانندگان محترم در می یابند که چگونه نویسنده و مترجم حدیث را تحریف کرده و کلمه (شمله) که به معنای جامه است به (شیمه) که به معنای خلق خوی است تغییر داده اند تا به هدف خود برسند

مترجم در ترجمه ی جمله ی دوم می نویسد و «اینک متهم و غیر قابل اعتماد هستی» «آری امام علی) علیه السلام (متهم و غیر قابل اعتماد بود ولی نزد چه کسی؟ آیا نزد حضرت زهرا) علیها السلام(؟! او که به امام نگفت: من به تو بد گمان هستم بلکه گفت: تو این گونه که نشسته ای مردم تو را متهم می سازند ، در حقیقت حضرت زهرا) علیها السلام (از وضعیت پیش آمده برای امام خویش متأثر است و با او دردل می کند لکن مع الاسف دین به دنیا فروشان سخنان آن حضرت را این گونه وارونه جلوه می دهند و بعد کتب شیعه و علمای شیعه را مورد هجوم قرار می دهند !!

اما این سؤال که چرا حضرت با قوه قهریه در برابر غاصبان مقابله نکرد؟

جوابهای متعددی دارد که ما داوطلبان را به کتاب «رنجهای حضرت زهرا) علیها السلام» (نوشته ی علامه سیدجعفر مرتضی عاملی ارجاع می دهیم و در اینجا فقط به ذکر دو جواب اکتفا می کنیم :

الف: سکوت امام) علیه السلام (به خاطر دستور رسول خدا) صلی الله علیه وآله (بود .

امیر مؤمنان وقتی در مسجد مطلع شد که با توطئه ی ابوبکر و عمر

و خالدبنولید طرحي براي قتل او ريخته شده است گريبان عمر را گرفت و فرمود: اي پسر صهاک به خدا سوگند اگر عهد و پيمان از رسول خدا نبود و اگر در تقدير الهي نبود مي ديدي که (من با شما چگونه مقابله مي کنم و مي فهميدي که) کدامیک از ما ضعيف هستيم و قدرتمان کمتر است(1).

در جاي ديگر نيز به چند تن از صحابه خاص خود فرمود: پيامبر(صلي الله عليه وآله) قبل از وفاتش به من فرمود: اي ابالحسن اين امت بعد از من به تو خيانت مي کنند و عهد مرا نسبت به تو مي شکنند و تو نسبت به من مانند هارون به موسي هستي و امت من رفتارشان مثل رفتار امت موسي با هارون است که پيروي از سامري کردند و هارون را رها کردند گفتم: اي رسول خدا در آن زمان چه کنم ، فرمود: اگر ياور داشتهي با آنان بجنگ وگرنه دست نگهدار و خونت را حفظ کن تا به من ، مظلومانه ملحق شوي (2) .

ب: ابوبکر نيز جواب سؤال را اين گونه مي هد:

وقتي عمر به ابوبکر گفت که من در خانه علي) عليه السلام (را مي بندم و نمي گذارم کاري بکند ابوبکر گفت: تو را به خدا قسم مي دهم دست از سخنان بيهوده ات بردار ، به خدا سوگند اگر پسر ابي طالب بخواهد من و تو را بکشد با دست چپ خويش مي کشد نه با دست

---

1- احتجاج طبرسي . 1 / 127

2- احتجاج طبرسي . 1 / 98

راست و تنها چيزي که ما را از دست او نجات داده است يکي از اين سه امر است: ۱) او تنهاست و ياوري ندارد ۲) پيامبر(صلي الله عليه وآله) به او دستور داده که با ما درگير نشود ۳) هيچ قبيله اي نيست مگر اينکه با او دشمني دارد. و بدان که اگر اين سه امر نبود حکومت به دست او مي رسيد گرچه ما هم ناراحت بوديم دنيا در نزد او بي ارزش است و او را از مرگ باکي نيست آيا فراموش کردي روز جنگ احد همه فرار کرديم و از کوه بالا مي رفتيم در حالي که زمامداران قوم (دلاوران عرب) اطراف او را گرفته بودند و يقين بود که او کشته مي شود و هيچ راه فراري از ميان آنان نداشت تا اينکه پياده به جنگ ادامه داد(1)....

اما حديثهاي بعد در اين عنوان

(با تيتير فقط خنده رو!! پيرمرد حقه باز! چشمان خيره!)!

نويسنده در تيتير اول ي ۶۲ از تفسير قمي از زبان حضرت فاطمه) عليها السلام (اوصافي از قول زنان قریش درباره اميرالمؤمنين) عليه السلام(ذکر مي کند که چند مطلب در اين باره قابل ملاحظه است;

اولا ؛ اين حديث مرفوعه است و از نظر حديث شناسان بي اعتبار است.

ثانياً ؛ اين حضرت زهرا) عليها السلام (نيست که اين اوصاف را به امام علي

---

1- احتجاج طبرسي 1 / 130 - ۱۲۹ .

(عليه السلام) نسبت دهد بلکه سخنان زنان قریش است که دنبال عيب جويي علي) عليه السلام (بودند .

ثالثاً ؛ اصل این موضوع (در صورت صحت) مربوط به زمانی است که ازدواج حضرت فاطمه (علیها السلام) (با حضرت علی) علیه السلام (مطرح بود و طبیعی است دختر باید تمام جوانب را با پدرش که رسول خدا) صلی الله علیه و آله (است در میان بگذارد از جمله حرفهای زنان قریش درباره همسر آتی خویش است .

ما برای روشن شدن بیشتر هدف نویسنده بخشی از قبل و بعد جملات متناسب را می آوریم :

درباره ازدواج حضرت زهرا (علیها السلام) هر کس صحبت می کرد پیامبر از آن اعراض می کرد تا مردم از او مأیوس شدند وقتی پیامبر (صلی الله علیه و آله) خواست او را به ازدواج علی (علیه السلام) (در آورد به صورت خصوصی با دخترش گفتگو کرد حضرت فاطمه (علیها السلام) (عرض کرد: ای رسول خدا نظر شما هر چه باشد پذیرفته است ولی زنان قریش درباره ی او می گویند او مردی است با شکم بزرگ و دستان بلند ، مفاصل درشت ، موهای ریخته ، چشمانی درشت با شانه های بلند نظیر کوهان شتر ، خنده رو و بی مال است. پیامبر فرمود: ای فاطمه آیا می دانی خداوند بر دنیا توجه فرمود و مرا بر مردان جهانیان به عنوان پیامبر انتخاب کرد و برای بار دوم توجه کرد پس علی را به عنوان وصی بر مردان جهان اختیار کرد و در مرحله بعد تو را به

زنان جهانیان انتخاب کرد(1). ...

آیا این تعبیر خیانت نیست؟

تیتیر دوم نویسنده در این «پیرمرد حقه باز» است که می خواهد چنین وانمود کند که در کتب شیعه ، علی (علیه السلام) (پیرمرد حقه باز به حساب آمده است حال بشنو اصل کلام ابی الفرج اصفهانی را ؛

ابی اسحاق می گوید: پدرم مرا در روز جمعه به مسجد برد (جمعیت زیاد بود در نتیجه) پدرم مرا بلند کرد دیدم علی بالای منبر خطبه می خواند او پیرمردی بود که موهای جلو سرش ریخته ، با پیشانی برآمده (که نشانه تیزهوشی است) با شانه های کشیده و محاسنی بلند به گونه ای که به سینه اش ریخته بود با چشمانی جذاب و مهربان. به پدرم گفتم او کیست؟ گفت: علی بن ابی طالب پسر عمو و برادر و وصی پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) (و امیر مؤمنان است(2).

آیا فردی هست که از مترجم و نویسنده ای که خود را امین و آزادمنش می دانند بپرسد از کجا شما این جمله را پیدا کردید که حقه بازی از چشمانش نمایان بود جمله «لیناً فی العین» «کجا به معنای حقه بازی است؟! کچل بودن را از کجا به دست آوردید؟» !اصح «به معنای کسی است که موهای جلو سرش ریخته است و

1- تفسیر قمی 303 / 2 ، ذیل آیات معراج از سوره النجم .

2- مقاتل الطالبيين ، ص ۱۶ .

این عیب محسوب نمی شود و شامل کچلی که یک نوع بیماری است نمی شود .

مضافاً بر اینکه در کجای حکایت فوق نسبت عیب یا بدی به امام امیر مؤمنان (علیه السلام) (داده شده است به جز تحریفات نویسنده!!

اما تیتیر سوم (چشمان خیره)



ابوالفرج می نویسد: آن امام سیزده چهارشانه ای بود که به کوتاهی نزدیک تر بود با شکمی بزرگ ، انگشتان باریک، بازوان کلفت ، ساقهای باریک ، چشمانی جذاب، محاسن پرپشت ، موهای جلو سر ریخته و پیشانی برآمده .

اولاً ؛ این حدیث نیست بلکه جمله ابوالفرج اصفهانی است و او اموی است و در نظر اهل سنت مورد اطمینان است، نه نزد شیعیان.

ثانیاً؛ این توصیف امام در اواخر عمر و ایام خلافت خویش است ، خود او بعد از ذکر وصفهای فوق می گوید: این اوصاف در روایات متفرقه آمده بود که من آنها را جمع نمودم (1) . و از جمله ابواسحاق که در بالا آمد نیز استفاده می شود که این اوصاف مربوط به دوران حکومت آن حضرت است که نزدیک ۳۰ سال از شهادت حضرت زهرا (علیها السلام) گذشته و نزدیک به ۴۰ سال بعد از ازدواج با آن حضرت بوده است .

1- مقاتل الطالبیین ، ص ۱۶ .

ثالثاً ؛ اوصافی که ذکر شده اوصاف یک پهلوان قوی هیکل است که هر صفتی از این صفات انسان را به سمت خود جلب می کند. بازوان کلفت که نشانه قدرت بازوی اوست ، و سینه فراخ و گشاده او که نشان صبر و مقاومت وی است ، محاسن زیبا و پرپشت و چشمان ملیح و نمکین او که نشانه عطوفت و مهربانی است به گونه ای که هر فردی در کنارش احساس آرامش می کند .

رابعاً؛ تعجب از نویسنده است که خود را عالم می داند و به چند

روایت ضعیف تمسک کرده و از روایات متعدد در منابع اهل سنت

که پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) را بدمنظر جلوه می دهد چشم پوشی کرده است رجوع کن به سنن ترمذی ۶۰۳/۵ و صحیح مسلم ۱۸۲۳/۴ و صحیح بخاری ۸۶/۱ .

عنوان سوم

(توهین به حضرت فاطمه - س -)!

نویسنده در این عنوان چهار تیتیر دارد ؛

تیتیر اول قهرمانی ! از مرحوم کلینی در اصول کافی روایت می کند که فاطمه شانه عمر را گرفت و او را به طرف خود کشید .

این روایت سندش ضعیف است زیرا در آن عبدالله بن محمد جعفی که ضعیف شمرده آمده است (1) گذشته از آن روایت به صورت

- - 1- معجم رجال الحدیث ۱۰ / ۳۱۴ .

قیچی شده آورده اصل حیث را ملاحظه فرمایید در صد امانت داری نویسنده معلوم شود. عبدالله بن محمد جعفی می گوید: که امام باقر (علیه السلام) و امام صادق (علیه السلام) فرمودند: وقتی کار مردم به آنجا رسید که رسید حضرت فاطمه (علیها السلام) (شانه عمر را گرفت و به طرف خود کشید و فرمود: به خدا سوگند، ای پسر خطاب اگر به خاطر این نبود که بلا دامنگیر افرادی گناه شود می دانستی که خدا سوگند می دادم پس خدا را سریع الاجابه می یافتم) فوراً دعایم مستجاب می شد (1).

علت این که آن حضرت شانه عمر را گرفت شاید شرایط زمانی برای حفظ جان امام چنین اقتضایی داشت و حفظ جان امام بر همه واجب است

تیتز دوم جر و بحث؛ از کتاب سلیم بن قیس نقل می کند که حضرت زهرا (علیها السلام) در قضیه فدک پیش ابوبکر و عمر رفت و با آنان جر و بحث کرد و در میان مردم فریاد کشید تا این که مردم به دورش جمع شدند!!

مطلبی به این صورت در کتاب سلیم بن قیس نیست کما این که مطالب قبل نیز به صورتی که نویسنده ادعا می کرده معمولاً ناصواب است آری؛ در کتاب سلیم بن قیس از امام امیر مؤمنان (علیه السلام)

---

- [الكافي ١ / ٤٦٠].

روایت می کند که حضرت زهرا (علیها السلام) (در زمانی که ابوبکر و عمر خواستند فدک را بگیرند به آنان فرمود: آیا در زمان حیات پیامبر (صلي الله عليه وآله) فدک در دست من نبود و کیل من در آنجا نبود و من از غله های آن استفاده نکردم؟ ابوبکر و عمر گفتند: آری حضرت فرمود: پس چرا شما از من شاهد بر آنچه در دستم هست می طلبید؟ گفتند: زیرا آن فیء مسلمانان است. اگر شاهد اقامه شد که هیچ و گرنه آن را می گیریم. حضرت زهرا (علیها السلام) (در حالی که جمعیت اطراف ابوبکر و عمر بودند و می شنیدند فرمود: آیا شما می خواهید آنچه پیامبر خدا (صلي الله عليه وآله) انجام داده است باز گردانید و درباره ی ما برخلاف مسلمانان حکم کنید؟ ای مردم بشنوید آنان چه کارهایی انجام می دهند (1)!!

ملاحظه می فرمایید حضرت فریادی نکشیده است بلکه با آنان احتجاج کرده است و جمعیت حضور داشته و خطبه و احتجاجهای آن حضرت در منابع شیعی و سنی آمده است از جمله شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، جلد ۱۶، ص ۲۳۶ و نهاییه ابن اثیر، جلد ۴، ص ۲۷۳، در ترجمه لغت لَمَّه و تفسیر کشاف، جلد ۱، در آیه ذی القربی و تاریخ ابن کثیر، جلد ۱۲، ص ۴۴۱ (2).

---

1- سلیم بن قیس، ص ۱۳۶.

2- برای اطلاع بیشتر رجوع شود به نهج الحیاة (فرهنگ سخنان فاطمه) علیها السلام ((از ص ۱۰۰ تا ۱۱۹).

تیتز سوم: عدم رضایت؟!

باز نویسنده از قول مرحوم کلینی در فروع ذکر می کند که حضرت زهرا (علیها السلام) (از ازدواج با علی (علیه السلام) راضی نبود و گریان بود این حدیث نیز مانند حدیث اول بی اعتبار است چون بی سند است و ما حدیثی درباره گفتگوی رسول خدا (صلي الله عليه وآله) (با حضرت زهرا) علیها السلام (از تفسیر قمی درباره

وضعیت علی) علیه السلام (ذکر کردیم و شاید حدیث در کافی نیز به همین مضمون بوده و لابد حضراتی که دنبال بهانه ای بودند آن را دلیل بر عدم رضایت حضرت زهرا) علیها السلام (دانسته اند.

تیتیر چهارم: شکایت؟!

نویسنده از کتاب کشف الغمه روایت می کند که پیامبر) صلی الله علیه وآله (همراه بُریده به نزد حضرت زهرا) علیها السلام (رفتند ، «تا پدرش را دید چشمانش اشک آلود شد حضرت فرمودند: دخترم چرا گریه می کنی؟ فرمود: به دلیل قلت طعام و کثرت ناراحتیها و شدت غمها»... )

کجای این روایت توهین به حضرت زهرا) علیها السلام (محسوب می شود؟! اگر کسی درباره وضعیت سخت خاندان رسالت که در دوران صدر اسلام همچون سایر مسلمانان به سختی زندگی می کردند چیزی بنویسد توهینی به اهل بیت) علیهم السلام (نموده است؟ گویا فرهنگ توهین و احترام در نظر نویسنده با عرف عموم مردم تفاوت دارد!!

ضمن این که مطالب فوق در منابع اهل تسنن در بخش فضائل

صحابه آمده است(مراجعه شویبه کتاب فضائل الصحابه ۲/۷۶۴)

درکشف الغمه نیز تصریح شده که روایت مذکور از کتاب مناقب خوارزمی است. چطور شد که نویسنده اینگونه دروغ به خواننده می گوید و روایات اهل سنت را به اسم روایت شیعی ذکر می کند؟!

عنوان چهارم

(توهین به امام حسین - ع -)

نویسنده روایتی را از مرحوم کلینی در کافی نقل می کند مبنی بر این که حضرت رسول) صلی الله علیه وآله ( و حضرت زهرا) علیها السلام (وقتی خبردار شدند که حسین) علیه السلام (کشته خواهد شد ابراز داشتند که چنین فرزندی را نمی خواهند و هنگامی که جبرئیل خبر آورد که امامت و ولایت و وصایت در نسل اوست آنان راضی شدند و نیز با تیتیر) حسین شیر نخورد (اسخنی دارد به این مضمون که حضرت زهرا) علیها السلام (با دل ناخواسته حامله شد و او را تحمل کرد و با دل ناخواسته او را زاد «و هرگز شیر فاطمه و هیچ زن دیگری را نخورد او انگشت ابهام پیامبر را می مکید و تا دو سه روز برایش کافی بود .

بعد از آن نویسنده سؤالاتی مطرح می کند که چگونه پیامبر و حضرت زهرا چنین مژده ای را رد می کنند؟! آیا حضرت زهرا با دل ناخواسته حامله شد؟ و نه ماه حسین را تحمل کرد؟! و آیا با دل ناخواسته او را زاد؟! آیا از شیردانش امتناع میورزید؟»!

بعد می نویسد «نعوذ بالله سید و مولای ما حضرت حسین - علیه السلام - شهید

حماسه آفرین تاریخ خیلی بزرگتر و پاکتر از این است که چنین ... (سخنانی) درباره ایشان گفته شود زنهاي دنیا آرزو می کنند که هر کدام آنها دهها حسین بیآورند و انگهی حضرت فاطمه زهرا آن طاهره عقیقه چگونه از افتخار فرزندی همچون حسین سر باز می زند و ناخواسته حملش می کند و می زاید و شیرش نمی دهد؟ ...»

باید به ایشان گفت: که پیامبر اسلام) صلی الله علیه وآله (و حضرت زهرا) علیها السلام (نیز عواطف انسانی دارند وقتی خبردار می شوند که جگر گوشه آنها با چنین وضعی کشته می شوند این امر بر ایشان سنگین است

و منهای رضای الهی و اجر و پاداش آن به طور طبیعی هر کس از پذیرش آن خودداری می کند به خصوص وقتی پیامبر (صلی الله علیه و آله) در داشتن چنین فرزندی مخیر باشد. لکن وقتی شخصیتی چون رسول خدا (صلی الله علیه و آله و حضرت زهرا) علیها السلام (از آثار پر بار آن مطلع می شوند اعلام رضایت می کنند ولی با این حال وقتی مادر بداند که آینده فرزند در حملش چنین و چنان خواهد بود همواره ناراحت است و آیه شریفه نیز می تواند اشاره به همان حالت حضرت زهرا (علیها السلام) باشد .

گویا نویسنده ، پیامبر (صلی الله علیه و آله و حضرت زهرا) علیها السلام (را انسان نمی دانند و فکر می کند عواطف انسانی ندارند ، پیامبر در شهادت حضرت حمزه) علیه السلام (و مرگ فرزندش ابراهیم) علیه السلام (گریست. چگونه او و دخترش از شهادت فجیع امام حسین) علیه السلام (مطلع باشند و متأثر نباشند؟

اما جمله ای که حضرت زهرا (علیها السلام) (از شیر دادن به حسین) علیه السلام (خودداری کرد از دروغهای بزرگی است که به ساحت حضرت زهرا) علیها السلام (نسبت داده شده است آری ؛ در روایات دارد که امام حسین) علیه السلام (از او شیر نخورد نه اینکه حضرت زهرا) علیها السلام (به فرزند دلیندش شیر نداد. این دستور پیامبر) صلی الله علیه و آله (بود که کسی به حسین) علیه السلام (شیر ندهد تا خود آن حضرت از طریق انگشت ابهام خویش او را سیراب کند و لذا می فرمود: «حسین منی و انامن حسین» و چنین چیزی ناممکن نیست و در قرآن و تاریخ نیز نمونه های آن اتفاق افتاده است ؛ نظیر ، داستان موسی) علیه السلام (آنجا که حضرت موسی) علیه السلام (عصا را به سنگ زد و ۱۲ چشمه آب از سنگ بیرون آمد) (1) .

خود اهل سنت روایت کرده اند که از بین انگشنان پیامبر (صلی الله علیه و آله) آب جوشید تا لشکر چند صد نفری سیراب شدند (2).

اما این جمله که زنان دنیا آرزو می کنند که هر کدام آنان دهها حسین) علیه السلام (بیاورند در صورتی درست است که به بچه هایشان هیچ آسیبی نرسد و در این صورت هیچ کدام حسین نخواهند شد و هیچ مادری هم حاضر نیست فرزندش این گونه با لب تشنه و با آن وضع فجیع به شهادت برسد تنها این فاطمه زهرا) علیها السلام (است که می تواند مادر چنین فرزندی باشد و انگهی نویسنده که از امام حسین) علیه السلام (این قدر دم می زند چرا در اواخر کتاب در ۱۷۲ کربلای امام

1- سوره بقره ، آیه ۶۰ و اداستسقی موسی لقومه....

2- صحیح بخاری ۳ / ۱۱۰۵-۱۱۰۴.

حسین) علیه السلام (و شفای تربت او را به باد تمسخر می گیرد؟ خدایا پناه بر تو از بی تقوایی و از استدراج . (1)

عنوان پنجم

(توهین به ام کلثوم - س - !)

تیتیر چاره ای نبود؟

نویسنده روایتی را از کافی نقل می کند مبنی بر ازدواج ام کلثوم دختر امیرمؤمنان) علیه السلام (با عمر و از امام صادق) علیه السلام (در این باره نقل می کند که فرموده است: «ان ذلک فرج غصبناه» «آن ... (ناموس) بود که از ما غصب شد!!

بعد از آن می پرسد: آیا عمر با ام کلثوم ازدواج شرعی کرد؟ یا این که او را به زور غصب نمود؟ ... وانگهی اگر عمر ام کلثوم را غصب نمود پدرش اسدالله صاحب ذوالفقار و قهرمان قریش چگونه به این ذلت تن در داد و از ناموس خود دفاع نکرد؟!

هدف وسیله را توجیه می کند!!

در جواب می گوئیم ؛ اولاً اصل ازدواج قطعی نیست مرحوم شیخ مفید می گوید: خبری که وارد شده درباره به عقد ازدواج درآورن امیرالمؤمنین (علیه السلام) دخترش را به عمر ، درست نیست ، زیرا در

---

1- اقتباس از آیه شریفه ۱۸۲ سوره اعراف .

---

86

سند آن زبیربن بگار است و نقلی بر توثیق آن نرسیده است و در آنچه نقل می کند مورد اتهام است به خاطر کنیه ای که نسبت به امیرمؤمنان (علیه السلام) داشت(1).

ثانیاً از بعضی از روایات استفاده می شود که ازدواج صوری بود و در حقیقت ازدواجی صورت نگرفته است نظیر روایت عمر بن اذینه ، او می گوید: به امام صادق (علیه السلام) گفته شد که مردم بر ما احتجاج می کنند و می گویند: امیرمؤمنان (علیه السلام) دخترش ام کلثوم را به فلانی داد ، حضرت در حالی تکیه زده بود نشست و فرمود: آیا چنین می گویند؟ گروهی چنین گمان می کنند آنان هرگز به راه مستقیم هدایت نمی شوند. سبحان الله آیا امیرمؤمنان (علیه السلام) قدرت داشته باشد بین او (عمر) و دخترش مانع شود و دخترش را رها کند؟! دروغ می گویند و آن طور که آنان می گویند نبود. فلانی (عمر) از علی (علیه السلام) درباره دخترش ام کلثوم خواستگاری کرد. علی (علیه السلام) خودداری کرد (عمر) به عباس (عموی آن حضرت) گفت: به خدا سوگند اگر دخترش را به ازدواجم در نیامورد مسؤلیت آب دادن به حجاج و زمزم را از تو می گیرم . عباس با علی (علیه السلام) گفتگو کرد ، امام امتناع کرد. عباس اصرار کرد. امیرمؤمنان (علیه السلام) چون دید آن فرد (عمر) بر عباس سخت می گیرد به یک زن جثی از منطقه نجران به نام سحیفه بنت جریریه دستور

---

1- بحارالانوار ۴۲ / ۱۰۸ - ۱۰۷ به نقل از رسائل شیخ مفید ، ص ۶۳ - ۶۱ .

---

87

داد به شکل ام کلثوم در آید و او را برای آن فرد (عمر) فرستاد و ام کلثوم از نظرها پنهان شد تا او به شک افتاد و در فکر تحقیق برآمد که کشته شد و او (زن جثی) به نجران بازگشت و ام کلثوم آشکار شد(1) .

بنابر این روایات همه سؤالات نویسنده جواب داده می شود تنها یک سؤال باقی می ماند و آن این که اگر ازدواجی صورت نگرفته است پس حدیث نقل شده از امام صادق (علیه السلام) (به چه معناست؟

مرحوم علامه مجلسی بعد از نقل حدیث ازدواج و غصب ناموس اهل بیت (علیهم السلام) می گوید: این روایت با داستان زن جثی که به صورت ام کلثوم درآمد منافاتی ندارد ، زیرا آن داستان مخفی بود و به جز افراد خاص از آن مطلع نبودند و چه بسا اهل بیت (علیهم السلام) (امثال این امور را از بسیاری از شیعیان مخفی می کردند زیرا توان فهم آن را ندارند و ممکن است نسبت به اهل بیت غلو کنند. پس معنای جمله» ان ذالک فرج غصبنا» (این می شود که آن را به ظاهر غصب کردند به فرض که صحت داشته باشد غصب است .

ثالثاً؛ به فرض صحت این واقعه ازدواج شرعی بوده زیرا احکام ظاهری اسلام بر کسی که شهادتین بدهد جاری می شود و امیرمؤمنان (علیه السلام) در انجام این ازدواج مضطر بود زیرا همانطور که از روایات استفاده می شود خلیفه قصد داشت در صورت ادامه

1- بحار الانوار ۴۲ / ۸۸ .

مخالفت امام نسبت ناروا به او بدهد .

هشام بن سالم از امام صادق (علیه السلام) نقل می کند که چون عمر از امیرمؤمنان (علیه السلام) درباره دخترش خواستگاری کرد حضرت به او فرمود: او کوچک است عمر به نزد عباس آمد و گفت: من چه عیبی دارم؟ گفت: چطور؟ عمر گفت: از پسر برادرت خواستگاری دخترش را کردم جواب رد به من داد. به خدا سوگند زمزم را از شما می گیرم و هیچ کرامتی برایتان باقی نمی گذارم و بر ضد علی دو شاهد می آورم مبنی بر این که او..... عباس به نزد او آمد و خبر را به او رساند و از او خواست اختیار امر را به او واگذارد. حضرت نیز چنین کرد (1) .

رباعاً؛ به فرض همه مطالب درست باشد و این روایات هم قطعی باشد کجایش توهین به ام کلثوم (علیها السلام) (است؟! آری؛ بسیاری از افراد از بزرگان خویش چون معاویه و... یاد گرفته اند که هدف وسیله را توجیه می کند. برای رسیدن به اهداف فاسدخویش به هر وسیله ای دست می زنند .

1- بحار الانوار ، ج ۴۲ ، ص ۹۴ .

تیتیر دستور محبت با کی ؟

نویسنده در تیتیر دیگر تحت عنوان فوق روایتی ذکر می کند از ابوبصیر مبنی بر این «که زنی خدمت امام صادق (-) علیه السلام (-) آمد و درباره ابوبکر و عمر (رض) پرسید ، فرمودند: (تولیهما) آن دو نفر را دوست داشته باش زن می گوید: پس روز قیامت که من با پروردگارم روبرو شوم بگویم که (انک امرتني بولايتهما) تو مرا به دوستی آنان امر کردی؟ فرمودند: بله، سپس نویسنده می گوید: امام خوبی درباره این (حدیث) ... فرموده: ... امام صادق از روی تقیه چنین فرموده اند «!بعد می گوید»: ای خوبی بزرگوار مگر نه این است که زن سؤال کننده از شیعیان اهل بیت (-) علیهم السلام (-) و ابوبصیر از اصحاب امام صادق (-) علیه السلام (-) بود؟ پس اینجا چه لزومی به تقیه بود؟! بنابراین اجازه بفرمائید که بگویم توجیه آیه الله العظمی ابوالقاسم خوبی نادرست است .»

در اینجا چند مطلب داریم :

(1) این روایت از جهت سند ضعیف است زیرا معلی بن محمدکه مورد وثوق اهل رجال نیست در سندش آمده است (1) پس روایت قابل استناد نیست.

(2) در اینجا مناسب است که متن حدیث آورده شود تا معلوم شود امام نهی از تولی و محبت نسبت به آن دو نفر می کند . ابی بصیر می گوید: نزد امام صادق (علیه السلام) نشسته بودم که ام خالد که یوسف بن عمر

او را طرد کرده بود اجازه ي ورود خواست حضرت فرمود: آیا مي خواهي حرفهاي اين زن را بشنوي؟ گفتم: آري، فرمود: الآن به او اجازه ي ورود مي دهم. آنگاه حضرت مرا کنار خود بر مسند نشانند و آن زن وارد شد او را زني با بياني رسا يافتم در باره ي آن دو (ابوبکر و عمر) پرسيد حضرت به او فرمود: آن دو را دوست مي داري؟ گفتم: پس آنگاه که به ملاقات خدایم رفتم به او بگويم

که شما مرا به دوستي آن دو دستور دادي، فرمود: آري، گفتم: ولي اين کس که با شما بر طنفسه (مسند) نشسته مرا دستور مي دهد که از آن دو تيري جويم و بسياري از مردم به من دستور مي دهند که آن دو را دوست داشته باشم، پس کدامیک بهتر و محبوبتر نزد شماست؟ فرمود: به خدا سوگند اين (فرد که ابوبصير است) و يارانش در نزد من از بسياري از مردم محبوبتر هستند، اين تمسک به قرآن در مقابله با خصم مي کند و مي گويد (1)....

(3) در حديثي که به کافي نسبت مي دهد آمده است که زني خدمت امام صادق (عليه السلام) آمد، از کجا نويسنده فهميد که او شيعه بوده است؟ آیا صرف سؤال کردن فردي از ديگري نشانه پيروي از اوست؟ شايد اين زن از مأمورين مخفي بوده و براي گرفتن سوژه عليه امام به نزد ايشان آمده است تا براي آن حضرت و پيروانش ايجاد دردسر کند و امام از آن مطلع بوده است .

(4) به فرض اين که آن زن از شيعيان و ابوبصير از اصحاب بودند، ولي شايد کسان ديگري در آنجا حضور داشته و امام به خاطر آنان در مرحله اول تقيه نموده است زيرا ابوبصير نمي گويد من تنها در نزد امام بودم و یک زن شيعه آمد و چنين سوالي کرد .

(5) خود سؤال نشانه اين است که توطئه اي در کار بوده است زيرا هر کس با الفبايي شيعه آشنا باشد، جواب اين سؤال را مي داند و اصرار زن که مي گويد: پس روز قيامت مي گويم تو مرا به ولايت آنان دستور دادي، مي رساند که او با اين جمله مي خواهد نقطه ضعفي را عليه امام به دست آورد. ولي امام با ظرافت خاص حکم واقعي را بيان فرمود.

(6) اين داستان چه ربطی به توهين به ام کلثوم دارد که نويسنده در تحت اين عنوان آورده است؟!

عنوان ششم

(توهين به امام حسن مجتبي - ع - )!

تيتير اول (بدون لباس )!

نويسنده از ارشاد شيخ مفيد مطلبي را تحريف مي کند و مي نويسد: «اهل کوفه - چنان ايشان را محاصره کردند و دائره را بر ايشان تنگ نمودند - نه تنها لباسهايشان را که حتي جانماز را از زير پايش کشيدند سرانجام حضرت مجبور شد شمشيرش را حایل کند و بدون لباس بنشيند!!»

بعد مي پرسد» آیا شایسته است امام تا این حد مورد ظلم و ستم قرار گیرد که مجبور شود ... (بدون لباس) جلو مردم بنشیند این است محبت اهل بیت؟!»!

ولي در ارشاد مفید مطلب به طور دیگری است عبارت این گونه است «ثم شدوا علي فسطاطه و انتهوه حتي اخذوا مصلاه من تحته ثم شد عليه عبدالرحمن بن عبدالله بن جعال الازدي فنزع مطرفه عن عاتقه فبقي جالساً متقلداً بالسيف بغير رداء»، «پس اطراف خیمه او را گرفتند و آن چه در خیمه اش بود به تاراج بردند حتي جانماز او را بردند و عبدالرحمن ازدي به او حمله کرد پس جامه را از كتف حضرت برداشت پس حضرت بدون عبا شمشیر را حمایل خود ساخت.»

شما را به خدا از نویسنده بپرسید کجا دارد که تمام لباس حضرت را ربودند؟ و بدون لباس بودن حضرت را از کجا به دست آورد؟!!

مضافاً بر این که ذکر این مطلب و بیان ظلم های به اهل بیت و آوردن آن در کتاب ها آیا توهین به اهل بیت (علیهم السلام) است؟ اگر چنین است کتب اهل سنت نیز بلکه کتابهای آسمانی نیز از این قبیل مملو است - نمونه حکایت ارشاد را ابن اثیر در تاریخ خود ذکر می کند (1). و در قرآن سوره ی بروج نحوه ی شکنجه اصحاب الاخدود را بیان می کند آیا نقل آن توهین به شهدای واقعه اخدود است یا دفاع از مظلومیت آنها؟!!

1- الکامل فی التاریخ. 404 / 3

تیتیر دوم (خوارکنندگان مؤمنان)

نویسنده در این عنوان از سفیان بن ابی لیلی نقل می کند که به امام بی ادبانه سلام کرد و گفت: «السلام علیک یا مدل المؤمنین؟ ... «بعد می نویسد»: آیا امام حسن مجتبی خوار کننده مؤمنان بود؟! یا این که عزت دهنده مؤمنان؟ «عرض می کنیم ضمن این که این روایت به خاطر علی بن الحسین الطویل ضعیف است، این سؤال را شما باید از سفیان بکنی نه از شیعیان آن حضرت و نه از کسانی که مطلب را در کتاب آورده اند - آری؛ این اولین توهین عملی به خاندان اهل بیت (علیهم السلام) نبود آیا آن زمانی که به دومی گفته شد شما که می خواهی این خانه را به آتش بکشی در این خانه فاطمه است گفت: «باشد (1)» اولین توهین ها صورت نگرفت؟

آری؛ در میان اصحاب امام حسن (علیه السلام) افرادی بودند که با آن حضرت بی مهتری می کردند همان طور که بعضی از اصحاب جدش رسول خدا (صلی الله علیه و آله و پدرش امیر المؤمنین) علیه السلام (اینگونه بودند در جنگ احد به تصریح قرآن فرار کردند و هر چه پیامبر (صلی الله علیه و آله) آنان را صدا زد اعتنا نمی کردند (2) و در صلح حدیبیه به او اعتراض کردند و حتی در نبوت پیامبر (صلی الله علیه و آله) شک کردند (3). خوب است نویسنده درباره ی آنان نیز کتابی بنویسد و از پیامبر (صلی الله علیه و آله) دفاع کند

1- الامامة والسياسة، ص ۱۲ .

2-سوره آل عمران، آیه ۱۵۲ .

3-صحیح بخاری 187۲ / و آخر کتاب الشروط ودلائل النبوه ص 128



تا بدانند بعضی از صحابه که ایشان شخصیت‌های دوم اسلام می‌دانند چقدر آن حضرت را آزار داده و به او توهین نموده‌اند، زیرا چنین روایتی در کتب اهل سنت آمده است، نظیر المستدرک ۳ / ۱۷۵ و کنز العمال ۱۱ / ۳۴۹ و ....

#### عنوان هفتم

(توهین به امام صادق - ع -)!

تیتیر (سند رسوایی)

نویسنده ، حدیثی درباره ی زاره نقل می‌کند که او بعد از سؤالی از امام صادق ( علیه السلام ) و خارج شدن از محضر او ، نسبت به امام صادق ( علیه السلام ) جسارت کرد و بعد از آن شروع به حمله می‌کند که ... و در آخر اشاره می‌کند که از مرحوم آیه الله خویی در هنگام تألیف کتاب معجم الرجال درباره حدیث فوق سؤال کردم او « فرمود: هیچ عالمی از لغزش خالی نیست »! سپس به نقد جمله ایشان می‌پردازد و به دنبال آن حدیث بی سند دیگری در این رابطه می‌آورد و در پایان می‌نویسد: « ای ستمگران و از خدا بی‌خبران!! ای کسانی که سنگ محبت آل بیت را به سینه می‌زنید! آخر چه بگوئیم؟! دلم از غم و درد و اندوه دارد خون می‌چکد ، آیا این گونه دشنامها و اهانتها و جسارتها شایسته اهل بیت کرام است؟! بدانید که مقام شامخ اهل بیت ( علیه السلام ) بسیار بالاتر از این بی ادبی هاست! »!

اشک تمساح به خاطر حدیث بی سند (رسوایی کدام یک بیشتر

است؟)

آنچه ایشان به مرحوم آیه الله خویی نسبت می‌دهد بی سند است و صرف ادعاست و غیرقابل قبول. آری ، آیه الله خویی در معجم الرجال بعد از آوردن روایت فوق می‌گوید: من تعجبم پایان پذیر نیست که چگونه کشی و شیخ ، روایت زشت و بی ارزش که هیچ مناسب با مقام زراره و جلالت او نیست و یقیناً روایت فاسدی است ذکر کرده اند به خصوص که تمام راویان آن مجهول است (1).

انشاء الله مطالب بیشتر رادر فصل آتی در ذیل روایاتی که درباره زراره آورده است می‌آوریم تا معلوم شود که به تعبیر قرآن « قد بدت البغضاء من افواههم » بغض و کینه از زبانشان آشکار است و آنچه در دل مخفی می‌کنند بزرگتر است (2) .»

لازم به ذکر است کسانی که مرحوم آیه الله خویی رادر جمع آوری معجم الرجال کمک می‌کردند نامهایشان در مقدمه چاپ اول معجم آمده است و در میان آنان هیچ کس از کربلا در میانشان دیده نمی‌شود که نویسنده ادعا می‌کند من از کربلایم و جزو آن گروه بودم!!

1- معجم رجال الحديث. 7 / 219

2- سوره آل عمران ، آیه ۱۱۸ .

#### عنوان هشتم

(توهین ادامه دارد)!

تیتیر اول حضرت عباس (ع) )

تیتیر دوم فرزندان حضرت عباس (ع) )

تیتیر سوم حضرت عقیل (ع) )

در ذیل این سه تیتیر ۴ روایت ذکر می کند که دو حدیث آن در مذمت حضرت عباس (عموی پیامبر) و یک حدیث در لعن فرزندان عباس عبدالله و عبیدالله و و یک روایت در مذمت حضرت عقیل است .

حدیث آخر که به نقل از فروع کافی ، جلد ۸ است در کافی وجود ندارد و سه حدیث دیگر ضعیف است .

اما حدیث اول تعدادی از روایانش ضعیف هستند و حدیث دوم روایتگرش جعفر بن معروف است که مورد وثوق در نزد شیعه امامیه نیست و حدیث سوم که مربوط به لعن فرزندان عباس عموی پیامبر است گذشته از این که مرسل است دو راوی ضعیف نیز در سند او وجود دارد (1). و روایت چهارم که دلالت می کند که عباس و عقیل دو مرد ضعیف بودند ایرادی ندارد زیرا نه پس از اسلام و نه قبل از اسلام مطلبی در باره قوت و شجاعت آنها نقل نشده است بلکه در جنگ بدر با مشرکین اسیر شدند (2)

---

1- معجم رجال الحديث ۱۰ / ۲۳۶ و ۲۳۸ و ۲۳۴ .

2- اسدالغابه ۳ / ۱۶۵ .

به طور کلی می توان این نتیجه را درباره مجموع روایاتی که مورد تمسک نویسنده قرار گرفته بیان کرد که یا روایات مورد استناد ضعیف و بی ارزش است یا به صورت قیچی شده و بریده است و

کجا دیده و شنیده شده که شیعیان ابن عباس را لعن کنند؟! با این که سخنان علمای آنان در مدح او شهره آفاق است (1).

این شیوه اهل سفسطه و غلط اندازان است که خود را محقق و آزادمش و طرفدار حق می دانند ولی از آن بی بهره اند که نمونه آن در تیتیر چهارم مشاهده می شود که چگونه حدیث را قیچی کرده و مطلب را خلاف واقع نشان داده است .

تیتیر چهارم (امام زین العابدین - ع -)

در این بخش روایتی از کلینی نقل می کند که امام چهارم (به بردگی یزید اقرار کرد و گفت : «آنچه از من خواستی قبول کردم من اکنون غلام بی اختیار توام اگر خواستی مرا نگهدار و اگر خواستی بفروش»!!!)

و بعد از آن مانند قسمتهای پیشین صدای مظلومیت خویش را در دفاع از امام و حمله به شیعه شروع می کند. ماتم سرایی می کند و چون تمساح اشک می ریزد و می نویسد: «اگر خواسته باشیم همه آنچه

---

1- ک: به رجال علامه و ابن داود و تحریر طووسی و معجم رجال الحديث.

که درباره اهل بیت آمده جمع آوری کنیم سخن به درازا می کشد ... «و بعد دو روایت درباره ابراز محبت پیامبر اسلام) صلی الله علیه و آله (نسبت به حضرت زهرا) علیها السلام (و بوسیدن دخترش ذکر می کند و می پرسد که آیا با عقل جور در می آید که رسول الله صورت و سینه دخترش را ببوسد؟! اگر این حال پیامبر و فاطمه باشد پس باید بقیه چه کار کنند؟! حال به نقل اصل حدیث درباره ی گفتگوی یزید و امام سجاد) علیه السلام (می پردازیم: (گرچه این حدیث از نظر سند به خاطر ایوب خرا ز که ناشناخته است ضعیف است).

بریدین معاویه می گوید: از امام باقر) علیه السلام (شنیدم که فرمود: یزیدین معاویه قصد حج داشت و وارد مدینه شد مردی از قریش را خواست و به او گفت: آیا اقرار می کنی برده من باشی به گونه ای که اگر بخواهم تو را بفروشم و اگر بخواهم تو را به عنوان برده نگهدارم مرد قریشی گفت: به خدا سوگند نه تو از من از جهت نسبت فامیلی گرامی تر هستی و نه در جاهلیت و اسلام پدرت از پدر من افضل است و نه تو در دین از من برتر و بهتر هستی. پس چگونه به آنچه خواستی اقرار کنم؟

یزید گفت: اگر اقرار نکنی به خدا تو را می کشم. آن مرد گفت: کشتن تو مرا مهمتر از کشتن حسین بن علی (علیهما السلام) (پسر رسول خدا) صلی الله علیه و آله (که نیست. یزید دستور داد او را کشتند آنگاه به دنبال علی بن الحسین) علیه السلام (فرستاد و سخنانی مثل سخنان با مرد قریشی را به او گفت. علی بن الحسین) علیهما السلام (فرمود: آیا اگر اقرار نکنم تو

همان گونه که آن مرد را کشتی مرا نخواهی کشت؟ یزید ملعون به او گفت: آری؛ علی بن الحسین) علیهما السلام (در آن شرایط) فرمود: من نسبت به آنچه تو می خواهی اقرار می کنم من بنده ای مجبور هستم اگر می خواهی نگهدار و اگر می خواهی بفروش. یزید ملعون گفت: شر نزدیک توست تو خونت را حفظ کردی و چیزی از شرافتت کاسته نشد(1).

اگر امام در چنین شرایطی این گونه سخن بگوید یا کسی آن را نقل کند توهین است؟ ضمن این که حضرت در برابر یزید نفرمود: (انا عبدک) من بنده و برده تو هستم بلکه فرمود: (انا عبد مکره) من بنده ای مکره و مجبور هستم شاید مقصود امام) علیه السلام (این باشد که من بنده خدا هستم که الان مکره هستم و مجبورم برای حفظ جانم جمله ای که تو دوست داری بگویم در نتیجه حضرت به او نفرموده است من غلام تو هستم تا نویسنده بتواند چنین مطالبی را بعد از آن بیاورد.

آری؛ با قیچی کردن روایات و پیدا کردن روایات ضعیف که تقریباً در هر کتاب از هر فرقه ای یافت می شود و نیز با جعل حدیث می توان هرگونه اتهام را به دیگری نسبت داد.

اشکال دیگری را مرحوم علامه مجلسی در بحار بر این روایت وارد دانسته که موجب بی اعتباری بیشتر این حدیث می شود و ی

می نویسد: معروف در تاریخ است که این ملعون (یزید) بعد از خلافت به مدینه نیامد بلکه از شام بیرون نرفت تا مُرد و به جهنم وارد شد. (1) البته بنی امیه و پیروان آنان دست به هر جنایتی می زدند و صدور اعمال و قیچی از آنان دور نیست بلکه واقعی نقل می کند که مسلم بن عقبه وارد مدینه شد و از مردم خواست که با یزید بیعت کنند به عنوان برده و خدمتگذار، به گونهای که هر کاری می خواهد در باره اموال و خانوادها و خونهاشان انجام دهد(2).

وابن حجر در شرح حال مسلم بن عقبه مي گوید: مسلم در گفتار و رفتار با اهل مدینه بدر رفتار کرد و در خون ریزی کوچک و بزرگ زیاده روی کرد تا او را «مسرف» نامیدند او سه روز مدینه را مباح اعلام کرد و لشکر (ش) می زد دیدند و می کشتند و به نوامیس مردم تجاوز می کردند بعد از سه روز، قتل را بر داشت و از کسانی که زنده ماندند به عنوان بردگان یزید بن معاویه بیعت گرفت (3)

اما احادیث مربوط به ابراز علاقه پیامبر اسلام (صلي الله عليه وآله) نسبت به دخترش لازم به بررسی و تحلیل دارد پیامبر گرامی اسلام (صلي الله عليه وآله) مانند یک فرد عادی نیست و بر اساس احساسات کار نمی کند بلکه هر کار او بر اساس حکمت است و پیامی دارد. آن حضرت می داند در آینده وقایع تلخی رخ خواهد داد و با هر طریق ممکن می خواهد جلو آن حوادث ناگوار را بگیرد. گاهی در جمع

---

1- بحار الانوار ۴۶ / ۱۳۸.

2- البدایه و النهایه 225۸ /

3- الاصابه 232۶ /

101

همسرانش می فرماید: «کدامیک از شما در منطقه حوآب مورد پارس سگها قرار خواهید گرفت (1)».

و در جایی دیگر گُلوی حسین) علیه السلام (و از شکم تا حلق او را بوسه می زند و درباره او و برادرش می فرماید: «الحسن و الحسين امامان قاما اوقعدا (2)» و درباره ی دخترش می فرماید: «رضا فاطمة من رضاي و سخط فاطمه من سخطي (3)» و در برابر او تمام قامت برمی خیزد و دست او را می بوسند و احیاناً رو و سینه اش را می بوسد (4) یا درباره عمار می فرماید: «تقتله الفئة الباغية (5)» ولی مع الاسف هوا و هوس تذکرات و سفارش های گفتاری و عملی پیامبر (صلي الله عليه وآله) را بی اثر ساخت و هر جا محل بوسه و اقدام پیامبر بود مورد حمله قرار گرفت بر دست زهرا) علیها السلام (شلاق زدند و بر صورتش سیلی و بر سینه اش میخ در کوبیدند و بدن حسینش را زیر سم اسب قرار دادند و بر گلویش شمشیر نهادند. شاید بتوان گفت که رفتارهای پیامبر (صلي الله عليه وآله) (در حقیقت یک عمل بازدارنده برای ظلم ها بود تا آنان که احیاناً حدیث پیامبر را فراموش کردند رفتار پیامبر آنان را متنبه سازد زیرا فراموش کردن حدیث و سخن زودتر اتفاق می افتد تا فراموشی رفتارهای بسیار چشمگیر نظیر بوسیدن پیامبری ۶۰ ساله دست دختر ۱۵ ساله و یا بر شانه خود سوار کردن

---

1- بحار ۱۸ / ۱۲۳.

2- جلاء العیون. 1 / 310

3- الامامة و السياسة ، ص ۱۴ .

4- جلاء العیون ۱ / ۱۳۴ .

5- بحار ۲۲ / ۳۲۶ .

102

فرزند و نوه عزیزش و....

حال شما بنگرید افراد کوتاه نظر و مغرض چگونه هدایت های رسول خدا (صلي الله عليه وآله) را به باد تمسخر می گیرند؟ اینجاست که انسان به یاد آیه شریفه قرآن می افتد که می فرماید: «و نزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمؤمنين ولا يزيد الظالمين الا خسارا» ، آنچه از قرآن نازل می کنیم شفا و رحمت برای اهل ایمان است و همین قرآن که شفا و رحمت است ، برای ستمگران فقط خسران و زیان را افزون می کند (1)». و همین سخن درباره گفتار و رفتار پیامبر (صلي الله عليه وآله) نیز صادق است که برای بعضی جز خسران و زیان اثر دیگری ندارد .

مخفی نماند که اکثر علمای اهل سنت بوسیدن تمام اعضای فرزند دختر و پسر را به جز عورت جایز می دانند. ابن بطال می گوید: جایز است بوسیدن هر عضوی از اعضای فرزند کوچک و هم چنین بزرگ در بیشتر علمای مکر عورت و در مناقب فاطمه (علیها السلام) گذشت که پیامبر (صلي الله عليه وسلم) او را می بوسید و نیز ابوبکر دخترش عائشه را می بوسید (2)

(کدام زشت تر است؟!)

جمعی از اهل سنت روایت کرده اند که ابن عباس گفت: دیدم رسول خدا (صلي الله عليه وسلم) دو ران حسین را باز کرد و..... او را بوسید (3)!!!! بیبھی در سنن خویش از عبدالرحمن بن ابی لیلی نقل

1-سوره اسراء ، آیه ۸۲.

2-فتح الباری ۱۰ / 350 /

3-المعجم الكبير ۳ / 45 / و 108 / 12 و الاصابه ۱ / 611 / و ذخائر العقبی ص ۲۲۱

می کند که نزد پیامبر (صلي الله عليه وسلم) بودیم که حسن آمد پس بر آن حضرت بالا رفت پیامبر پیراهن او را باز کرد و دو.... او را بوسید!!!! (1) آقای نویسنده آزاد منش و عالم فرزانه در باره این روایات که در کتب اهل سنت چه می گوید؟! !

عنوان نهم

(توهین به امام رضا - ع -)!

در این قسمت حکایتی از اصول کافی نقل می کند و ابتدا می نویسد: «بزرگان ما در نسب محمد قانع) امام جواد) علیه السلام (شک کردند که آیا فرزند امام رضا است «!!!... بعد داستان را با حذف بعضی از قسمتها ذکر می کند و در پایان با تیتراژ تقلید از منافقین «می نویسد»: پس شیعیان حضرت رضا شک کردند که محمد قانع فرزند ایشان باشد!! با وجود این که حضرت می فرمایند او فرزند من است آنها باور نمی کنند و برای اثبات مدعای خود دست به دامن قیافه شناس می اندازند «!وی در ادامه از مطلب خود نتیجه گیری می کند که خلاصه آن چنین است :

«این کار نه تنها طعن آشکار به امام رضا) علیه السلام (است بلکه آشکارا همسرش را متهم کردند و در پاکی او شک نمودند (همان گونه که منافقین همسر پیامبر) صلي الله عليه وآله (را متهم نمودند) ممکن است این اتهام درباره دیگری مطرح باشد اما به اهل بیت) علیهم السلام (چنین تهمت

ظالمانه اي روا داشتن کمال پستي است ولي متأسفانه مصادر علمي ما که مدعي هستيم علوم اهل بيت (عليهم السلام) را برايمان نقل کرده اند پراز امثال اين گونه اباطيل و خرافاتند».

ما در اینجا به نقل اصل حدیث مي پردازيم و بعد به نتیجه گيري نویسنده نظري مي اندازيم؛ (ضمن اين که اين روایت نیز ضعیف است زیرا زکریای بن یحیی بن نعمان درسند آن است و وي نا شناخته است).

زکریای بن یحیی مي گوید از علي بن جعفر برادر امام هفتم) علیه السلام (شنیدم که به حسن بن حسین مي گفت: به خدا سوگند خداوند ابوالحسن رضا (امام هشتم) علیه السلام ( را ياري کرد. حسن (بن حسین) گفت: آري فدایت شوم برادرانش بر او ستم روا داشتند علي بن جعفر گفت: آري به خدا، و ما عموهايش نیز بر او ستم کردیم. حسن (بن حسین) گفت: من که نبودم شما چه کردید؟ گفت: برادرانش (و ما نیز) (به او گفتند: در میان ما امامي سبزه نبوده است حضرت رضا) علیه السلام (به آنان فرمود: او پسر من است گفتند: رسول خدا) صلي الله عليه وآله (به وسيله قیافه شناس (نیز) قضاوت مي کرد پس بين ما و بين شما قیافه شناس نظر بدهد .

حضرت فرمود: شما بفرستید قیافه شناسان ببینند ولي من هرگز چنین نمي کنم و به آنان نگویند براي چه آنان را خواسته اید و شما باید در منازل خویش باشید وقتي قیافه شناسان آمدند ما را در باغ نشانند و عموها و برادران و خواهران در برابرش قرار گرفتند و بر

امام رضا) علیه السلام (جامه اي پشمي پوشانند و کلاهي بر سرش نهادند و بيلي بر شانه اش نهادند و گفتند: شما وارد باغ شو به گونه اي که گمان شود داري کار مي کنی. سپس ابي جعفر) محمدبن علي امام جواد) علیه السلام ( را آوردند و گفتند: اين پسر را به پدرش ملحق کن (و بگو پدرش کیست؟) (قیافه شناسان گفتند: اینجا پدرش نیست ولي اين فرد عموي پدرش و آن یکی نیز عموي پدرش و اين فرد عمو خودش و اين عمه اش است و اگر پدرش در اینجا باشد فردي است که در باغ کشاورزي مي کند زیرا پاهاي آنان مثل هم است آنگاه ابوالحسن (امام رضا) علیه السلام ( رو برگرداند. قیافه شناسان گفتند: او پدرش است(1). ...

همانطور که از حدیث کاملاً استفاده مي شود کسانی که سخن امام رضا) علیه السلام ( را نمي پذیرفتند و از آن حضرت خواستند تن به نظر قیافه شناس بدهد بستگان آن حضرت بودند نه شیعیان آن حضرت، و لذا قیافه شناسان هم گفتند: اين عموي پدر و آن عموي خود او ... است معلوم مي شود همه از اقوام بودند نه شیعیان آن حضرت، در نتیجه تمام حرف هاي نویسنده مانند حرف هاي قبلي بي اساس و تحریف و سخن از پیش خود است اين اولاً،

و ثانیاً؛ متهم کردن همسر پیامبر به مسائل خلاف عفت ربطی به داستان ما ندارد و اصل قضیه اتهام نیز معلوم نیست اساسی داشته

باشد و ما در خاتمه کتاب و علم غیب امام در این باره مطالب مناسب را ذکر کردیم .

ثالثاً؛ اگر نویسنده معتقد است که در میان اطرافیان پیامبر) صلي الله عليه وآله( منافقین بودند پس چگونه او تمام اصحاب پیامبر اسلام) صلي الله عليه وآله ( را مورد احترام مي داند و اخذ به سنت آنان مي کند و روش آنان را مانند روش پیامبر، محترم مي داند؟) (1) از دیدگاه اهل سنت اصحاب پیامبر) صلي الله عليه وآله (به کسانی گفته مي شود که ولو یک لحظه آن حضرت را درک کرده باشند. (!!)

رابعاً؛ ذکر احادیث فوق در منابع شیعی نشان دهنده ظلمی است که به اهل بیت (علیهم السلام) روا شده است و این ظلم نه تنها از ناحیه دشمنان خارجی و داخلی بلکه گاهی از ناحیه بستگان و خویشان خود آنان بوده است و عبور بزرگان حوزه از کنار این روایات و زیر سؤال نبردن بستگان اهل بیت (علیهم السلام) (به خاطر احترام به خود اهل بیت) علیهم السلام (است و بعضی از بزرگان نیز ممکن است توجیهاتی ذکر کنند که مورد پسند بعضی از افراد نباشد.

البته در اینجا یک سؤال مطرح می شود که چگونه ممکن است بستگان نزدیک امام معصوم (علیه السلام) رفتارهایی ناروا داشته باشند؟ پاسخ به این سؤال در عنوان نهم ذکر خواهد شد انشاءالله

در ضمن مطلب منسوب به مرحوم آیه الله خویی نمی تواند درست

-1 اهل بیت (ع) از خود دفاع می کند ص ۱۳

باشد زیرا همان طور که قبلاً اشاره شد متعارف در مدارس اهل سنت است که حدیث را نزد بزرگان خویش می خوانند نه در حوزه های شیعی بلکه جزو مطالعه خارج از درس محسوب می شود مضافاً بر این که مرحوم خویی در درسها و مطالب خود چیزی را از مرحوم کاشف الغطا نقل نمی کند چون از شاگردان وی نبوده بلکه معاصر او بوده است.

نویسنده در پایان این عنوان از لابلای گفتاری طولانی از عیون اخبار الرضا (علیه السلام) (با نیت) باز هم تهمت (نقل می کند که دختر عموی مأمون عاشق امام بود و امام عاشق او. و نویسنده این امر را نیز تهمت دیگری از شیعه به امام می داند ولی باید توجه داشت که کلمه در کتاب عیون اخبار الرضا عشق نیست بلکه حبّ به معنای دوستی است و محبت و علاقه بین امام و پیروان آنان نه تنها بد نیست بلکه نشانه پرداخت اجر رسالت است. مسلم است که پیامبر اسلام) صلی الله علیه و آله (و اهل بیت) علیهم السلام (مؤمنان را دوست دارند و مؤمنان نیز پیامبر و اهل بیت) علیهم السلام (او را دوست دارند و ذکر مطلب فوق در عیون نشان دهنده این است که محبت به امام رضا) علیه السلام (حتی در خاندان مأمون نیز بوده است و ما نمی دانیم کجای این محبت و نسبت آن به امام) علیه السلام (عیب است؟

روشن است که محبت امام به مردم از قبیل محبت خداوند به بندگان است نه از قبیل روابط جنسی بعضی از انسانهای رذل.

عنوان دهم

(توهین به جعفر - ع -)!

در این عنوان نویسنده اشاره ای به برادری از امام حسن عسکری (علیه السلام) (به نام حضرت جعفر می کند و می گوید که این جعفر را به کذاب ملقب کردند و از مرحوم کلینی نقل می کند که «او فاجری بود که فسقش را آشکار می کرد. شهوترانی که به شدت معتاد عرق خوردن بود در میان مردان فردی را مثل او ندیدم که خودش آبروی خود را بریزد و در باطن خویشتن را حقیر و سبک بشمارد.»

بعد می نویسد: آیا واقعاً در میان اهل بیت) -علیهم السلام) (چنین شخصی وجود داشته است که فاسق و فاجر و شهوتران و عرق خوار باشد؟!!

گرچه نویسنده در این بخش نیز قسمتهای مهمی از حدیث را که می توانست حقایق را آشکار کند که مورد مذاقش نبوده حذف نموده است (از جمله وجود مقدس امام دوازدهم) علیه السلام (که نویسنده منکر وجود خارجی اوست و بحث آن به طور اجمال انشاءالله خواهد آمد ولی) ما به خاطر جلوگیری از طولانی شدن بحث از نقل آن اجتناب می کنیم و به سؤالی که در آخر عنوان قبل مطرح شد و نظیر آن در اینجا آمده است می پردازیم و جواب آن را ذکر می کنیم و آن اینکه:

همه می دانیم خداوند انسان را خلق کرد و برای او عقل و وحی را قرار داد و به او اراده و اختیار داد تا بتواند به کمال اختیاری برسد. هیچ کس در انجام گناه مجبور نیست کما این که هیچ کس در انجام کارهای خوب نیز مضطر نیست و این اصل شامل فرزندان پیامبران و امامان (علیهم السلام) می شود. فرزند پیامبر بودن فرد را مجبور به انجام کار خوب نمی کند و از انسان سلب اختیار نمی کند کما این که در خانواده بد بودن نیز از انسان سلب اختیار نمی کند. گرچه در تصمیم گیریهای او مؤثر است، ولی هرگز او را مانند یک عنصر بی اراده نمی سازد. شیعه این اصل عقلانی را مطابق با آیات و روایات و تاریخ می داند و محبت به اهل بیت (علیهم السلام) (سبب نشده است تا کسانی که در بستگان اهل بیت) علیهم السلام (لغزیدند معرفی نکنند. این روش اهل سنت است که هر کس مرتبط به پیامبر شد) مثل همه همسران پیامبر) بلکه حتی کسی که یک بار پیامبر را دیده باشد او را عادل بلکه معصوم بدانند و برخلاف عقل و قرآن و تاریخ نظر دهند - چه کسی نمی داند که پسر نوح جزء کافران شد و با آنان به هلاکت رسید؟ خداوند به حضرت نوح) علیه السلام (فرمود: (او گرچه پسر توست ولی) از اهل تو نیست او عمل غیر صالح است(1).

و یا چه کسی است که با قرآن کمی آشنا باشد و نداند که نمونه های انسان کافر از دیدگاه قرآن زن حضرت نوح) علیه السلام (و حضرت لوط

1- سوره هود، آیه ۴۶، قال انه ليس من اهلك .

پیامبر) علیه السلام (بودند؟ و یا نداند که دو همسر پیامبر اسلام) صلی الله علیه وآله(عایشه و حفصه) علیه آن حضرت توطئه کردند و خداوند با نزول سوره تحریم آنان را رسوا کرد؟

اگر به صراحت قرآن پسر نوح از اهل بیت نوح) علیه السلام (نیست جعفر پسر امام نیز از اهل بیت) علیهم السلام (نخواهد بود و نویسنده به خاطر افکار خلاف عقل و قرآن از یک نیروی فاسد به دفاع برخاسته است .

معیار در خوبی، صرف انتساب به پیامبر) صلی الله علیه وآله (نیست و معیار در بدی انتساب به فرد فاسد نیست که زن و پسر نوح با این که منتسب به آن حضرت بودند بر ایشان سودی نداشت و به صراحت قرآن وارد آتش شدند(1) .

آسیه نیز همسر فرعون از او کسب بدی نکرد و انسان نمونه برای همه اهل ایمان شد .

آخرین عنوان

(قاتل اهل بیت کیست؟!)

در پایان فصل دوم کتاب، نویسنده به یک امر اشاره می کند مبنی بر اینکه عده زیادی از آنان (اهل بیت) در مناطق شیعه نشین به دست خود شیعیان کشته شدند و خوانندگان را به کتاب مقاتل الطالبیین



ارجاع می دهد و در پایان ، چند مطلب بی دلیل دیگر را بیان می کند که بعضی از آنان چون در بحثهای آتی به طور مفصل خواهد آمد ما از طرح آن خودداری می کنیم .

اما این که بسیاری از افراد منسوب به اهل بیت (علیهم السلام) در مناطق شیعه نشین کشته شدند سخنی به حق است ولی دو مطلب در اینجاست ؛ یکی اینکه چرا امامزادگان و سادات گرامی و اولاد اهل بیت (علیهم السلام) به این مناطق آمدند؟ دوم اینکه چه کسانی آنان را به شهادت رساندند؟

در بخش اول باید گفت چون بنی امیه و بنی عباس بدترین رفتار را با خاندان رسالت (علیهم السلام) داشتند لذا آنان احساس امنیت نمی کردند و بهترین محل را برای زندگی در مناطق دوردست از شهر خود (مدینه منوره) و کنار شیعیان می دیدند ولی دستگاههای غاصب و ظالم به تعقیب آنان می پرداختند و به کارگزاران و جاسوسان خویش که در مناطق شیعه نشین حضور داشتند دستور تعقیب و قتل آنان را می دادند و با ایجاد رعب و وحشت مردم را از نزدیک شدن به آنان برحذر می داشتند ، زیرا با حضور منتسبین به خاندان رسالت (علیهم السلام) (در میان مردم و حمایت مردم از آنان حکومت غاصبان متزلزل می شد.

لذا آنان با انواع ترندها به نابودی سادات گرامی و فرزندان اهل بیت (علیهم السلام) همت گماشتند و نه تنها آنان بلکه کسانی که از ایشان حمایت کردند مورد حمله قرار می گرفتند. شاهد آن وجود

قبور شهدا در کنار مزار اهل بیت (علیهم السلام) (است رجوع به کتاب نامبرده (مقاتل الطالبیین) نیز مطالب فوق را روشن می کند. بنابراین قاتل اهل بیت (علیهم السلام) (و سادات گرامی همان خلفا و حاکمان غاصب و ظالم و دست نشانده های آنان بودند نه شیعیان ، بلکه به عکس آنان از حامیان و فدائیان اهل بیت (علیهم السلام) بوده و هستند و بسیاری از شیعیان در دفاع از آنان شهید شده اند .

کدام توهین است؟

محدثان و تاریخ نویسان سنی از جمله بخاری و مسلم و احمد بن حنبل و طبرانی و ابن ابی الحدید می نویسند: هنگامی که وفات پیامبر فرا رسید گروهی از رجال از جمله عمر بن خطاب در خانه ی آن حضرت حضور داشتند. پیامبر (صلی الله علیه و آله (فرمود: بیایید تا فرمانی برای شما بنویسم که بعد از آن گمراه نشوید .

عمر گفت: «ان الرجل لیهجر»، «پیامبر هذیان می گوید»!!! همین کتاب خدا برای ما کافی است در این هنگام حصار به گفتگو و کشمکش پرداختند عده ای می گفتند: نزدیک تر شوید تا پیامبر فرمانی برای شما بنویسد که بعد از وی هرگز گمراه نگردیدو گروهی حرف عمر را تکرار می کردند. وقتی سخنان بیهوده و گفتگوی آنان بالا گرفت ، پیامبر فرمود: برخیزید (1).

1- برای اطلاع بیشتر به مراجعات مراجعه ۴۴ و اجتهاد در برابر نص ، ص ۱۶۷ تا ص ۱۸۱ رجوع کنید .

شما بگوئید کدامیک از این دو توهین است جمله ای که الاغ پیامبر (صلی الله علیه و آله (به آن حضرت گفت که پدر و مادر فدایت یا جمله عمر بن خطاب؟ پیامبری که خداوند درباره اش می فرماید: «و ما ینتطق عن الهوی ان هو الاوحی یوحی»، «او از روی هوی سخن نمی گوید (آنچه می گوید) تنها وحی است که به او نازل می شود (1)». اگر کسی بگوید: پیامبر هذیان می گوید توهین نیست؟! تعصب تا کجا ، وجود یک

روایت آن هم به صورت «روایت شده» در کتب شیعی درباره ی الاغ پیامبر این قدر هیاهو دارد و توهین محسوب می شود ولی توهین آشکار یک فرد به ساحت مقدس رسول خدا (صلی الله علیه وآله) قابل دیدن و بررسی نیست؟! الله اکبر.

توهین بر خلفاء در کتب اهل تسنن

در قسمتهای قبل مطالبی را از نویسنده مشاهده کردیم که به گمان وی توهین محسوب می شد ولی واقعیت آن است که در کتب اهل سنت آنقدر مطالب نازیبا حتی در باره خلفا دیده می شود که موجب تعجب انسان است به خصوص آن که برادران اهل تسنن معتقد به صحاح سته هستند و مطالب در آن را نظیر قرآن صحیح می دانند در حالی که شیعه معتقد به صحیح بودن تمام مطالب یک کتاب شیعه هم نیست. مطلب ذیل از جمله مطالبی است که در کتب

1- سوره النجم ، آیات ۳ و ۴ .

اهل سنت آمده است و ما چون قصد نداریم حتی توهین های مذکور در کتابهای اهل سنت را درباره ی خلفا ذکر کنیم لکن جهت جواب به نویسنده ، به دو روایت از جلال الدین سیوطی اکتفا می کنیم.

آرزوی می کند علف باشد !!

حسن می گوید که ابوبکر گفت: به خدا سوگند من دوست داشتم این گیاه بودم تا خورده شوم و هضم شوم!!!  
قتاده می گوید: به من خیر رسیده که ابوبکر گفت :دوست داشتم علفی بودم تا چارپایان مرا بخورند(1) !!!

نکته :

اگر این حدیثها صحیح باشد و ظاهراً صحیح نیز هست معلوم می شود که ابوبکر از انسان بودن خود شرم دارد در حالی که انسان بودن کرامت است و خداوند می فرماید: «و لقد کرّمنا بنی آدم» «...» ، «ما فرزندان آدم را گرامی داشتیم(2)»...

او در هیچ جا حیوان و گیاه را بر انسان برتری نداده است تا ابوبکر آرزو کند که همچون گیاه که پست تر از حیوان است باشد .

و اگر این احادیث جعلی باشد پس معلوم می شود کتابهای اهل

1- تاریخ الخلفاء ، ص ۹۷ .

2- سوره اسراء ، آیه ۷۰ .

سنت قابل اعتماد نیست و در آنها احادیث جعلی وجود دارد. ولی واقعیت آن است که احادیثی که در فضیلت خلفا وارد شده است به طور کلی جعلی است و آن روایات به دستور معاویه و با صادر کردن بخشنامه رسمی و فرستادن آن به تمام کشور اسلامی جعل شده است ، او به جعل حدیث جهت فضیلت خلفا و بر ضد امیرمؤمنان (علیه السلام) دستور صادر کرد و برای هر حدیث جعلی مبالغه هنگفتی پرداخت می کرد و این

روایات جعلی تمام کتب اهل سنت و به خصوص صحاح آنان را پر کرده است و گاهی به ندرت احادیثی صحیح در میان آنها دیده می شود که روایات فوق و روایت بعدی از این قبیل است. برای اطلاع بیشتر می توان به کتبی از جمله شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید معتزلی جلد ۱، ص ۴۶۳ به بعد مراجعه کرد.

آرزو می کنند ... و گوسفند باشند!!!

سیوطی درباره آرزوی ابوبکر و عمر چنین می نویسد:

ضحاک گفت: ابوبکر گفت: به خدا سوگند دوست داشتم درختی (علفی) در کنار جاده بودم پس شتری از کنارم عبور می کرد و مرا می چید و وارد دهانش می کرد پس مرا می جوید آنگاه مرا هضم می کرد و بصورت ... خارج می کرد و بشر نبودم» ثم اخرجني بعراً و لم اكن بشراً!!!! «عمر گفت: ای کاش گوسفندی برای خانواده ام بودم مرا تا آن جا که مورد نظرشان بود چاق می کردند و آنگاه که خوب

116

چاق شدم مرا سر می بریدند و بعضی از مرا سرخ می کردند و بعضی را آبگوشت، سپس مرا می خوردند و بشر نبودم» ثم اكلوني و لم اكن بشراً(1)!!!!»

اگر این حدیث در منابع شیعی حتی منابع غیر معروف دیده می شد و ما درباره ی ابوبکر و عمر چنین گفتیم با ما شیعیان چگونه رفتار می کردند؟! ما که به خاطر مصالح اسلام و مسلمین و به امر ائمه (علیهم السلام) لب فرو بسته ایم با ما این گونه رفتار می کنند. حتماً اگر مثل این روایات در کتابهای ما دیده می شد همان دستور معاویه را درباره ی شیعیان اجرا می کردند و بعضی از حضرات همان رفتاری که حجاج بن یوسف با شیعیان (علی) علیه السلام (داشت امروز با ما داشتند.

1- تاریخ الخلفاء، ص ۱۳۳.

117

118

فصل سوم / ازدواج موقت

فصل سوم

119

ازدواج موقت

در اول این بحث نویسنده به گمان خود خواسته با غیر شرعی قلمداد کردن ازدواج موقت از اهل بیت (علیهم السلام) دفاع کند و روایاتی را که در این باب وارد شده با تعبیرات زنده خود تفسیر می کند و به نظر ایشان از این امر سوء استفاده های بسیار شده و بدترین اهانتها به زن روا داشته شده است. انشاءالله در قسمتهای بعدی در این مورد سخن خواهیم گفت.

علی رغم نویسنده چیزی که می تواند جلو مفاسد اخلاقی و خانمانسوز و گسترش بی بند و باری و هرزگی را بگیرد ازدواج موقت است و روایاتی در ترغیب آن وارد شده است و این که امثال نویسنده از حلال بودن متعه

وحشت دارندانند بسیاری از افرادست که نماز وسایر احکام بر آنان سنگین است و از آنوحشت می کنند ولی باید بدانند که حکم خداوند به خاطر خوشایند افراد وضع یا رفع نمی شود

اما بررسی روایات

روایت اول : شرط ایمان

از امام صادق (علیه السلام) روایت است که فرمود: متعه (ازدواج موقت) دین من و دین پدرانم است هر کس که به آن عمل کند به دین پدرانم عمل کرده و هر کس منکر آن شود منکر دین ما شده و به دین غیر ما

معتقد شده است .

نویسنده بعد از ذکر این روایت می گوید: «ملاحظه می فرمایید بنابراین روایت هر کس متعه نکند یا آن را قبول نداشته باشد کافر است»!

در حقیقت ، این سؤال مطرح است که چگونه می شود اگر فردی یکی از احکام را قبول نداشته باشد موجب انکار دین می شود؟

در پاسخ می گویم: کسی که به رسول خدا) صلی الله علیه وآله (ایمان دارد به تمام آنچه آن حضرت آورده است مؤمن است و تبعیض در آنچه پیامبر) صلی الله علیه وآله (آورده (تا بخواهد به بعضی مؤمن باشد و به بعضی دیگر غیر مؤمن)، معنا ندارد . خداوند درباره ی کسانی که می گویند: ما به جمعی از آنچه پیامبر) صلی الله علیه وآله (آورده ایمان می آوریم و به بعضی دیگر ایمان نمی آوریم می فرماید: کافران حقیقی اینان هستند(1).

بنابراین رد بعضی از دستورات دینی رد اصل دین است و اگر ثابت شد چیزی (مثل نماز و روزه) جزو دین است و به اصطلاح ضروری دین باشد و کسی آن را انکار کند در حقیقت اصل دین و آورنده آن را انکار نموده است. عین همین سخن درباره ی مذهب می آید اگر چیزی ضروری مذهبی از مذاهب اسلامی باشد و فردی آن را انکار نماید از آن مذهب خارج می شود: نظیر رجعت و ازدواج موقت (متعه) (در نزد مذهب شیعه) بنابراین انکار متعه یا رجعت یا غیبت صغری جزو ضروریات مذهب شیعه اهل بیت) علیهم السلام (است و

1- سوره نساء ، آیه ۱۵۰ ... و یریدون ان یفرقوا بین الله و رسله و یقولون نؤمن ببعض و نکفر ببعض....

بر همین اساس امام انکار متعه را انکار معتقدات پدران خود و معتقد به روش غیر اهل بیت می شمارد و حدیث فوق در بیان اثبات کفر و خروج از اصل دین برای فرد منکر متعه نیست بلکه به صورت روشن می رساند که منکر متعه از روش اهل بیت) علیهم السلام (که اسلام شناسان واقعی هستند خارج شده است. و لذا از امام صادق (علیه السلام) روایت شده که فرمود: از ما نیست که کسی مؤمن به بازگشت (رجعت) ما نباشد و متعه را حلال نداند(1).

البته روایت به شکلی که نویسنده آورده در منابع شیعی وجود ندارد این روایت ساخته و پرداخته نویسنده است که خود را انسانی آزادمش و عالم وارسته می داند!!

احادیث ثواب ازدواج موقت (متعه )

حدیث اول فضیلت متعه را بیان می کند که اگر فردی برای رضای خدا این کار را انجام دهد موجب آمرزش گناهانش می شود و در حدیث دوم فضیلت طواف خانه خدا را برای چنین شخصی ذکر می کند که به نظر می رسد این روایات ، مشکلی ندارد .

در سطور آتی به نحو اجمال روشن خواهیم کرد که ازدواج موقت نه تنها در نزد شیعه بلکه در نزد بسیاری از بزرگان اهل تسنن و حتی در نزد بعضی از ائمه اربعه اهل سنت مجاز است و وقتی این

1- من لا یحضره الفقیه . 291 / 3

122

کار جایز شد و راهی برای جلوگیری از زنا و عمل خلاف عفت بود و فرد به خاطر رضای الهی یک کار حلال مشروع را انجام داد یقیناً به خاطر همین نیت خویش به خدا نزدیک می شود و رحمت الهی شامل حال او می شود و می تواند آمرزش گناه و اجر طواف خانه خدا ثواب کار مشروع او باشد که برای رضای الهی انجام داده است .

در حدیث سوم نیز چیزی شبیه همین امر آمده است که فردی که یکبار متعه انجام دهد (و در نتیجه به خاطر خدا از حرام الهی اجتناب کند) از غضب خدا در امان شده و در مرتبه ی دوم با ابرار محشور می شود (زیرا این فرد بنای به ترک گناه دارد و در نتیجه همنشین ابرار می شود) و در مرتبه ی سوم آن فرد با پیامبر (صلی الله علیه و آله) خواهد بود (زیرا از گناه به خاطر پیامبر اجتناب نموده است .)

اصل حدیث چنین است: (گرچه این روایت نیز از جهت سند قابل قبول نیست چون صالح بن عقبه و پدرش که در سند روایت آمده اند مورد اعتماد اهل رجال نیستند)

صالح بن عقبه از پدرش نقل می کند که به امام باقر (علیه السلام) گفتم: آیا کسی که متعه (ازدواج موقت) انجام دهد ثواب دارد؟ فرمود: اگر مقصود او از متعه رضای الهی باشد و بخواهد بر خلاف کسی که آن را منکر است) و جزو دین نمی داند و حرام می شمارد) رفتار کرده باشد خداوند به خاطر هر کلمه ای با آن همسرش بگوید برایش حسنه ای می نویسد و به خاطر هر دستی که به سمت او دراز می کند

123

حسنة ای برایش می نویسد و به خاطر هر مرتبه ی نزدیکی گناهی از او را می آمرزد و چون غسل انجام داد به مقدار آنچه آب بر موهایش رسیده خداوند او را می آمرزد ، گفتم: به تعداد موهایش؟! فرمود: آری به تعداد موهایش(1).

این روایت به خوبی دلالت دارد که ثواب صرفاً به خاطر شهوترانی نیست بلکه برای اجرای دستور خدا ، و رضای خدا و مخالفت با کسی است که حکم خدا را قبول ندارد .

نویسنده تحت عنوان ارتقای درجه از تفسیر منهج الصادقین روایتی را در باب فضیلت ازدواج موقت دارد که متأسفانه مثل بسیاری از موارد دیگر بدون سند است (البته مواردی هم که با سند و ذکر می کند معمولاً خلاف واقع است چه رسد به مواردی که بی سند است) و به فرض صحت حدیث مانند روایات فوق خواهد بود که مؤمنی حکمی از احکام الهی را به خاطر رضای الهی اجرا کرده است و بر خلاف نظر بدعت گذاران حلال خدا را حفظ کرده است ؛ یعنی ، همانطور که اهل بیت (علیهم السلام) (چون امام حسین و امام حسن و امام علی و رسول خدا) (نگهبان دین خدا و احکام او هستند این فرد نیز در حدتوان خود نگهبان دین خدا بوده است .

ملاحظه می فرمایید: نویسنده ، مطابق با نظر خلیفه دوم ، ازدواج

موقت را یک کار حرام می داند و آن را زنا می شمارد و از دستورات رسول خدا (صلي الله عليه وآله و اهل بيته) عليهم السلام (و بسیاری از صحابه و تابعین و بزرگان اهل سنت چشم پوشی می کند و فردی که این کار را انجام دهد او را انسان پلیدی به حساب می آورد.

خوب بود و بی تاریخ و سیره اهل سنت نگاه می کرد تا این گونه خلاف ادب سخن نمی گفت. و بی اگر به کتاب دوستش موسی جارالله (صاحب الوشيعه) مراجعه می کرد می دید که ابن جریح سنی در مکه خود ازدواج موقت داشت تا جایی که ۷۰ زن را صیغه کرد(1).

نویسنده صیغه کردن زنان هاشمی را بسیار بد می داند و فریادش بلند است می نویسد: «خوب دقت کنید؛ زنان هاشمی که سلاله طاهره نبوت و از اهل بیت پیامبر (- صلي الله عليه وآله) هستند از این هجوم محفوظ نمانده اند در حالی که بعید است اهل بیت اطهار به چنین عمل زشتی تن در دهند.»

اگر نویسنده به کتب اهل سنت مراجعه می کرد می دید خود پیامبر (صلي الله عليه وآله و اصحاب او حتی تا مدت زمانی از خلافت عمر بن خطاب این کار را می کردند. به عنوان نمونه در این حدیث دقت کنید؛

قتاده می گوید «از ابانصره شنیدم که می گفت به جابر بن عبدالله گفتم: این زبیر از متعه نهی می کند و ابن عباس به آن دستور می دهد (تو چه می گویی؟) گفت: سخن در نزد من است ما، در زمان رسول

خدا (صلي الله عليه وآله وسلم) (تا زمان عمر بن خطاب) متعه داشتیم پس وقتی عمر بن خطاب روی کار آمد گفت: خداوند آنچه برای پیامبرش خواست حلال کرد و قرآن در جایگاه های خویش نازل شد پس حج خویش را از عمره جدا کنید و به دنبال ازدواج دائم باشید (و کسی حق ندارد ازدواج موقت انجام دهد) پس اگر مردی با زنی ازدواج موقت انجام دهد او را سنگسار می کنم(1)».

ابن عباس می گوید: اولین فرزندی که از متعه به دنیا آمد (عبدالله بن زبیر) آل زبیر بود(2).

عبدالله به عطا می گوید: از امام باقر (عليه السلام) درباره ی آیه شریفه «و اذ اسرّ النبي» پرسش کردم، فرمود: رسول خدا (صلي الله عليه وآله) (با زنی ازدواج موقت (متعه) انجام داد سپس به بعضی از همسرانش مطلب را بیان فرمود، آن همسر پیامبر (صلي الله عليه وآله) (را متهم به کار زشت (فاحشه) نمود، حضرت به او فرمود: آن برای من حلال است زیرا ازدواج تا زمان مشخص است تو آن را کتمان کن ولی آن زن خبر را برای بقیه زنان پیامبر (صلي الله عليه وآله) (پخش کرد(3).

شعبه بن مسلم می گوید: من بر «اسماء» دختر ابی بکر وارد شدم و از او درباره متعه سؤال کردم او گفت: ما آن را در زمان رسول خدا (صلي الله عليه وآله) (انجام می دادیم(4).

مرحوم صدوق نیز نقل می کند که علی (علیه السلام) زنی را در کوفه از قبیله ی بنی نهشل متعه کرد (1).

ما به عنوان نمونه به چند روایت در منابع شیعی و سنی درباره ی رواج متعه در میان اهل بیت (علیهم السلام) و صحابه و حتی بزرگان اهل بیت (علیهم السلام) اشاره کردیم تا معلوم شود که نویسنده یا یک فرد بی اطلاع نسبت به احکام و تاریخ است یا فردی مغرض و سرسپرده است .

سن متعه

نویسنده که از خیال بافیهای خود لذت برده در ی ۸۳ با ذکر روایتی درباره سن زنی که می تواند صیغه شود داد سخن سر می دهد و سپس با ذکر فتوایی از حضرت امام خمینی (قدس سره) مبنی بر این که می شود بچه شیرخوار را صیغه کرد همه چیز را به باد تمسخر می گیرد غافل از آن که اولاً از امام صادق (علیه السلام) درباره ی صیغه کردن دختر سؤال کرده است (2) نه دختر بچه (ولی متأسفانه مثل سایر روایات ، نویسنده ، جاریه که به معنای دختر است به معنای دختر بچه معنا کرده است) و ثانیاً؛ حضرت ، سن دختری را که می شود با او ازدواج موقت داشت و فریب نمی خورد ده سال ذکر کرده است و در اسلام دختر ۹ ساله بالغه است و در مناطق حجاز دخترها قبل از ۱۰ سالگی ازدواج می کنند و به خانه شوهر

می روند نمونه ی آنان ، حضرت صدیقه کبری فاطمه زهرا (علیها السلام) است که در ۹ سالگی ازدواج کرد و در ۱۰ سالگی مادر شد و بنابر نقل اهل سنت عایشه در ۶ سالگی به عقد پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) درآمد و در ۹ سالگی به خانه آن حضرت رفت (1). بلکه اهل سنت فتوا داده اند که نکاح شیر خوار جایز است (2) بالاتر این که مالک و شافعی و ابوحنیفه فتواداده اند که نزدیکی کردن با دختر بچه ای که طاقت جماع دارد جایز است. (3) اگر نویسنده از این مطالب بی خبر است پس چگونه می خواهد درباره ی مسائل مهم اسلام اظهار نظر کند و اگر مطلع است پس با چه جرئتی احادیث شیعه را به باد تمسخر می گیرد؟!

اما فتوای حضرت امام خمینی را در تحریر الوسیله نیافتیم و به فرض صحّت این انتساب (که به نظر می رسد در آن نیز تحریف صورت گرفته است) اشاره به اصل محرمیت است یعنی می شود دختر بچه شیرخوار را صیغه کرد و با او محرم شد و ازدواج دختر بچه موجب محرمیت است و فرد با او و مادر و مادربزرگش محرم می شود نه چیزی که نویسنده تصور کرده از قبیل شهوترانی و نزدیکی و !!... اللهم اشف کل مریض

اما درباره ی داستان جوانی که سّی بود و از مرحوم آیه الله خویی

1- صحیح بخاری ۲/۶۰ و ۴۶۱ باب تزویج النبی عائشه. ودلائل النبوة ۷/۲۸۴. لازم به ذکر است که طبق بعضی از نقلها عایشه بیوه بود که به عقد پیامبر (صلی الله علیه وآله) درآمد.

2- مغنی ابن قدامه ۹/۱۶۰

3- شرح النوی بر صحیح مسلم ۹/۲۰۶

خواست تا دخترش را به طور موقت به ازدواج او در آورد به نظر می رسد (اگر اصل داستان مثل بعضی از ادعاهای دیگرش ساخته ی خود نویسنده نباشد) هر دو جوان سنی بودند و با نقشه ای حساب شده می خواستند موجبات تحقیر مذهب شیعه را فراهم کنند و هتک خانواده مرجعیت شیعه نمایند که آن مرجع آگاه نقشه آنان را خنثی نمود و فرد ضعیف النفسی مثل نویسنده، فریب خورده و فکر کرده است که یکی از آنان شیعه و دیگری سنی است و آن شیعه از مذهب دست کشیده است کجای دنیا پیدا می شود یک جوان شیعه معتقد به مذهب اهل بیت (علیهم السلام) (به خاطر یک مسئله فقهی دست از مذهب و ولایت و محبت خاندان پیامبر) صلی الله علیه وآله (بردارد و محبت قاتلان و غاصبان حقوق اهل بیت) علیهم السلام (را در دل خود جای دهد؟!)

و این جواب را هر فردی می تواند به آن سنی موهوم بدهد که بسیاری از امور جایز وجود دارند ولی از انجام آن در شرایطی خود داری می کنیم: نظیر طلاق و دادن دختر به فرد بیمار و بخیل و بداخلاق و پست و در صورت بودن نکاح دائم با فرد شایسته ازدواج موقت پسندیده نیست گرچه در اسلام جایز است؛ زیرا در ازدواج دائم حق نفقه و ارث و... وجود دارد ولی در ازدواج موقت نیست. بنا بر این ممکن است چیزی حلال باشد و انسان به آن راضی نباشد و دادن دختر به سنی از این قبیل است.

#### تحریم متعه

نویسنده ادعای می کند «که صیغه (ازدواج موقت) در عصر جاهلیت مباح بوده است وقتی که اسلام آمد تا مدتی آن را بر حکم اباحتش باقی گذاشت و آنگاه در غزوه خیبر برای همیشه حرام گردید اما آنچه در نزد ما شیعیان اعم از عوام و فقهاء معروف است این است که صیغه را عمر بن خطاب حرام کرده است، در حالی که خود حضرت رسول (-) صلی الله علیه وآله (-) در غزوه خیبر حرام بودن آن را اعلام فرموده اند «، آنگاه دو روایت برای اثبات ادعای خود نقل می کند یکی از امیرمؤمنان (علیه السلام) (که فرمود: پیامبر) صلی الله علیه وآله (در روز جنگ خیبر گوشت الاغ اهلی و ازدواج متعه را حرام کرد و دیگری از امام صادق (علیه السلام) (در جواب این پرسش که آیا مسلمانان در زمان رسول خدا) صلی الله علیه وآله (بدون شاهد ازدواج می کردند؟) فرمودند: خیر .

و گمان کرده که «این دو روایت برای نسخ حکم متعه و ابطال آن حجت قاطع به شمار می آید «و ادعای می کند که امیرمؤمنان (علیه السلام) (از خود نبی اکرم) صلی الله علیه وآله (حکم تحریم را نقل کرده و بقیه ائمه اطهار) علیهم السلام (بعد از ایشان این حکم را دانسته و نقل کرده اند و بعد ادعای دیگری دارد مبنی بر اینکه روایاتی که خلاف این حکم (حرمت متعه) است همه جعلی است و همه ی ائمه) علیهم السلام (می دانستند که متعه حرام است و می نویسند): اگر امام صادق (-) علیه السلام (-) حکم حرام بودن متعه را نمی دانست نمی فرمودند نکاح بدون شاهد درست نیست «در آخر

نتیجه گیری می کند که «مشخص شد که روایاتی که به متعه یا صیغه ترغیب می کند یک حرف آن از ائمه اطهار (-) علیهم السلام (-) ثابت نیست بلکه نیروهای ستون پنجم و دشمنان قسم خورده اسلام که منظور شان بدنام کردن اهل بیت و توهین به آنان بوده است این گونه روایات را جعل کرده اند ... در حالی که حتی یک نفر از ائمه اطهار (-) علیهم السلام (-) و حتی یک مرتبه هم ثابت نیست که متعه کرده باشند یا اینکه به حلال



بودن متعه حکم داده باشند ... پس دیدیم که جعل کنندگان این روایات جز دشمنان اسلام و دشمنان اهل بیت نمی توانند باشند و الا نعوذ بالله از این روایات تکفیر اهل بیت ثابت می شود!»

ما در اینجا به طور اجمال به بررسی ادعاهای بی دلیل نویسنده می پردازیم؛ تنها دلیل برای نسخ حکم میاح بودن متعه دو روایت ذکر شده می داند و ادعا می کند که نزد شیعیان معروف است که عمر بن خطاب آن را تحریم کرده حال به جملات زیر توجه کنید تا روشن شود حکم تحریم متعه توسط چه کسی صادر شد و سپس به نقد بقیه مطالب می پردازیم (این روایات از کتب اهل سنت است). تا بیش از پیش دروغگویی نویسنده ثابت شود که تنها شیعیان حکم تحریم متعه را به عمر نسبت نمی دهند و او را بدعتگذار نمی دانند بلکه بسیاری از اهل تسنن نیز مانند شیعیان اظهار نظر می کنند و اگر این روایات جعلی است معلوم شود که کتب اهل سنت پر از احادیث جعلی است که به قول ایشان دشمنان اسلام و نیروهای ستون پنجم این روایات را جعل کرده اند و وارد کتابهای

معتبر اهل سنت نموده اند).

(1) جابر بن عبدالله می گوید: «ما با یک مشت خرما و آرد در زمان رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) و ابی بکر متعه می کردیم تا آن که عمر در قضیه (ازدواج موقت) عمرو بن حریث از آن نهی کرد (1)».

(2) خوله دختر حکیم بر عمر بن خطاب - رضی الله عنه - وارد شد و گفت: «ربعیه پسر امیه زنی را متعه کرده است و از آن حامله شده است پس عمر - رضی الله عنه - در حالی که عبایش به زمین کشیده می شد (از خانه) بیرون آمد و گفت: این متعه است اگر پیش من آورده بودی او را سنگباران می کردم (2)».

(3) ابن جریر طبری از علی نقل می کند که فرمود: «اگر عمر پیش از این نهی از متعه نکرده بود من حتماً بر آن فرمان می دادم و به جز شقی (بدبخت) زنا نمی کرد (3)».

(4) عروه به (عبدالله) بن عباس گفت: «از خدا نمی ترسی که به مردم اجازه می دهی متعه کنند؟ ابن عباس گفت: برو از مادرت بپرس، عروه گفت: اما ابوبکر و عمر چنین نکردند. ابن عباس گفت: به خدا سوگند شما دست بردار نیستید تا خداوند شما را عذاب کند من از پیامبر (صلی الله علیه وسلم) (برایتان می گویم و شما از ابوبکر و عمر براریم

1- الغدیر ۶ / ۲۰۵ و ۲۰۶. وصحیح مسلم ۲ / ۲۳۱ کتاب النکاح باب المتعه .

2 الموطأ ۲ / ۵۴۲ و الغدیر ۶ / ۲۰۶.

3- الغدیر ۶ / ۲۰۷ و کنز العمال ۱۶ / ۵۲۲ و ۵۲۳.

حدیث می گویند؟»

علامه امینی بعد از نقل حدیث فوق می گوید: «علت اینکه ابن عباس به عروه گفت از مادرت (که اسماء دختر ابوبکر بود) بپرس این بود که زبیر او را متعه کرد و از او عبدالله بن زبیر به دنیا آمد. راغب در محاضرات جلد ۲، ص ۹۴ می گوید: عبدالله بن زبیر ایراد به عبدالله بن عباس می گرفت که چرا می گوید: متعه حلال است. عبدالله بن عباس به او گفت: از مادرت بپرس که چگونه پدرت حایل را بین خود و مادرت برداشت؟ عبدالله بن زبیر از مادرش پرسید مادرش به او گفت: من تنها تو را از راه متعه زاییدم (1)».

(5) الممتقی الهندی از ابی قلابه نقل می کند که عمر گفت: دو متعه در دوران رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) بود که من از آنها نهی می کنم و (برانجام آن) ها عقاب می کنم (ازدواج موقت و متعه حج (2)»).

اینها از جمله دهها روایاتی است که در مجامع روایی اهل سنت درباره حلال بودن متعه در زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله و ابوبکر و اول زمان عمر بوده است و بسیاری از بزرگان اهل سنت به آن فتوا داده و عمل کرده اند (3).

#### 1- الغدير 209 / 6 - 208 .

2 شیعیه پاسخ می دهد ، ص 100 وکنز العمال 16 / 521 .

3- مرحوم علامه امینی ره در الغدير تحت عنوان (من اباح متعه النساء ، کسانی که متعه زنان را مباح می دانند) نام دهها تن از بزرگان اهل سنت را از منابع سنی می آورد ، از جمله آنان ؛ جابر بن عبدالله ، عبدالله بن مسعود ، عبدالله بن عمر ، معاویه بن ابی سفیان ، ابوسعید خدری ، زبیر بن عوام ، ابی بن کعب ، ربیعة بن امیه ، سعید بن جبیر ، طاوس یمانی سدی ، مجاهد ، پیروان عبدالله بن عباس از اهل مکه و یمن ، مالک بن انس (امام فرقه مالکیه) و ابن جریح مکی .

ابوحیان در تفسیرش بعد از نقل اباحه متعه می گوید: «و بر این قول جماعتی از اهل بیت و تابعین هستند و این اباحه را کسانی چون ابن جریح مکی متوفی 150 قبول کرده اند. شافعی می گوید: ابن جریح 70 زن را صیغه کرد و ذهبی می گوید: او با حدود 90 زن ازدواج متعه کرد.» به نقل از تفسیر قرطبی ، 5 ، ص 133 ، فتح الباری ، 9 ، ص 142 .

سرخسی در مبسوط می گوید: «تفسیر متعه آن است که به زنی بگوید: تو را متعه می کنم (از تو بهره می برم) به این مدت و به این مقدار و این نزد ما باطل است ولی نزد مالک بن انس جایز است و ابن عباس نیز همین قول را دارد. الغدير ، ج 6 ، ص 223 - 220 .

#### 133

از مطالب فوق بی اساسی ادعاهای نویسنده کاملاً واضح شد و نیازی به توضیح ندارد و معلوم شد که تحریم متعه بدعت خلیفه دوم بوده است و بسیاری از اهل سنت که از ادمنش بودند نظر خلیفه را نپذیرفتند مگر در شرایط ترس و خفقان و روایاتی که در فضیلت متعه از اهل بیت (علیهم السلام) رسیده است به خاطر حفظ سنت اسلامی و مخالفت با بدعتگذاران است همانطور که از روایات فضیلت استفاده می شود .

ما در اینجا درباره دو حدیثی که نویسنده برای نسخ متعه به آن استدلال کرده است نقد کوتاهی داریم.

اما حدیث اول ؛ راوی آن زید بن علی بن الحسین علیه السلام (است که اشاره به حرمت متعه و گوشت الاغ اهلی دارد. اولاً چون مطابق با نظر خلفای اهل سنت است حمل بر تقیه می شود و احتمال تقیه در آن زیاد است. ضمن این که سند این حدیث ضعیف است به خاطر عمرو بن خالد که مورد اعتماد اهل رجال نیست و نیز راوی

#### 134

دیگرش حسین بن علوان که سنی است. و ثانیاً در جمع با سایر روایات که به صورت متواتر دو فرقه (شیعه و سنی) آورده اند حمل بر حرمت موقت می شود به خصوص که گوشت الاغ کراهت دارد و حرمت ندارد و در جنگ خیبر به خاطر جلوگیری از نابودی الاغ اهلی پیامبر اسلام) صلی الله علیه و آله (از آن منع کرد (همانطور که در بعضی از روایات بر آن تصریح شده است) و منع از مصرف گوشت الاغ در آن شرایط موقت بوده است و هیچ یک از فقهای فتوا به حرمت گوشت الاغ نداده است و تعجب از کسی است که خود را در زمره مجتهدان می داند از اجماع فقهای شیعه درباره حرام نبودن گوشت الاغ بی اطلاع است!! و ثالثاً این روایت به فرض صحّت و دلالتش بر حرمت دائم به خاطر معارضه اش با دهها روایت دیگر که به صورت

متواتر وارد شده است و نیز مخالفتش با قرآن ، کنار گذاشته می شود و به آن عمل نمی شود. زیرا با یک روایت نمی شود از آیه قرآنی که دهها روایت و عمل امت را به دنبال دارد اعراض کرد .

مرحوم شیخ طوسی بعد از نقل روایت تحریم متعه و الاغ اهلی می گوید: «این روایت در حال تقیه وارد شده است و بر خلاف نظر شیعه است و هر کس روایات و روش امامان (ما) علیهم السلام (را درباره ی مباح بودن متعه بداند علم به این مطلب دارد. پس نیاز به بحث زیاد در این رابطه نیست(1)» .

1- تهذیب الاحکام ۷ / ۲۵۳ .

135

اما روایت دوم ؛ دلالت دارد بر وجود شاهد برای ازدواج در عصر پیامبر اسلام) صلی الله علیه وآله (و این روایت هیچ ربطی به حرمت ازدواج موقت و نسخ حکم حلیت آن ندارد ، زیرا همان طور که در ازدواج دائم شاهد گرفته می شود در ازدواج موقت نیز می توان شاهد گرفت و از روایات نیز استفاده می شود که این کار بهتر است و بودن شاهد در هنگام ازدواج ارتباطی به نسخ حکم ازدواج موقت ندارد. بلکه خود همین روایت صریح در حلال بودن متعه است اصل حدیث چنین است :

معلي بن خنيس مي گوید: «به امام صادق) علیه السلام (گفتم: چند شاهد در متعه کافي است؟ فرمود: یک مرد و دو زن ، گفتم: اگر هیچ کس را نیافتند چه کار کنند؟ فرمود: بر آنان مشکلي نیست ، گفتم: نظر شما چیست اگر آنان نگران بودند از اینکه دیگران خیردار شوند؟ آیا یک شاهد کافي است؟ فرمود: آری ، گفتم: فدایت شوم آیا در زمان رسول خدا) صلی الله علیه وآله (بدون شاهد ازدواج می کردند؟ فرمود: خیر .»

مرحوم شیخ طوسی بعد از نقل روایت فوق می نویسد: «این روایت تنها منع از ازدواج موقت بدون شاهد است و در عصر رسول خدا) صلی الله علیه وآله (تنها ازدواج با شاهد بوده است و گرفتن شاهد بهتر است و نبودن ازدواج بدون شاهد در عصر آن حضرت دلیل بر منع آن نیست همانطور که می دانیم بسیاری از کارهای مباح بوده و در زمان پیامبر) صلی الله علیه وآله (اتفاق نیفتاده است و ممکن است روایت جنبه

136

احتیاط را بیان کند تا اینکه زن گمان نکند این کار خلاف شرع است .

سپس مرحوم شیخ طوسی روایتی ذکر می کند مبنی بر اینکه وجود شاهد به خاطر این است که زن گمان نکند که این کار خلاف شرع است(1).

بنابراین نه تنها این روایت بر حرام بودن ازدواج موقت دلالت ندارد بلکه برعکس دلالت بر مباح بودن آن دارد .

مطلبی را که نویسنده از مرحوم شیخ طوسی در توضیح روایت نقل می کند وجود خارجی ندارد و تنها مطلبی که ما در بالا از وی ذکر کردیم در تهذیب هست به آنان که داعیه علم و اجتهاد دارند و خود را آزادمش وامین می دانند و این طور مطلب می سازند یا تحریف می کنند چه باید گفت؟! !!

تمسک به یک روایت برای جلوه تناقض

نویسنده با آوردن روایتی از امام صادق) علیه السلام (می خواهد تعارض بین روایات درباره ازدواج موقت را درست کند. مضمون روایت که از نظر سند ضعیف است و از امام صادق) علیه السلام (نقل شده است چنین است:

زني نزد عمر آمد و گفت زنا کردم عمر دستور سنگسار او را داد وقتي خبر به امير مؤمنان (عليه السلام) رسيد ، پرسيد چگونه زنا كردي؟

1- تهذيب الاحكام. 262 / 7

137

گفت از بياباني عبور مي کردم خيلي تشنه شدم از فردي باديه نشين آب خواستم ، آن فرد تنها زماني راضي شد به من آب دهد که من خودم را در اختيارش قرار دهم. امير مؤمنان (عليه السلام) فرمود: به خدای کعبه اين ازدواج است. وي بعد از نقل روايت ضمن اشاره به اينکه متعه با رضايست طرفين صورت مي گيرد و در اينجا زن مجبور بوده براي حفظ جاننش تن به چنين کاري بدهد مي خواهد تناقض را نشان دهد زيرا به نظر وي از يك طرف فتاواي فقهاي شيعه بايد رضايست طرفين در متعه باشد ولي در اينجا رضايست نبوده ولي باز حضرت آن را ازدواج مي داند .

لکن جواب ايراد را مرحوم صاحب جواهر داده است وي مي فرمايد: «اين روايت حمل مي شود بر اينکه اين کار در حکم ازدواج است به خاطر اضطرار و مجبور بودن زن ، همان طور که در همين روايت به نقل ديگري آمده است: آن زن گفت : چون عطش بر من اثر کرد به نزد او رفتم پس او مرا آب داد و به من تجاوز کرد. علي (عليه السلام) فرمود: اين همان است که خداوند مي فرمايد: «فمن اضطر غير باغ و لاعاد» (پس هر کس مجبور شد و ستمگر و تجاوزگر نبود (پس گناهي بر او نيست) و اين زن ستمگر و تجاوزگر نيست. آنگاه عمر او را رها کرد و گفت : لو لا علي لهلك عمر ، اگر علي نبود عمر نابوده شده بود(1)».

1- جواهر الكلام 30 / 104 - 103 .

138

مفاسد (ساختگي) صيغه

نويسنده تحت اين عنوان هفت مفسده براي ازدواج موقت ذکر مي کند و ما به آنها اشاره مي کنيم و به طور اجمال به بررسي آن مي پردازيم :

(1) در مفسده ي اول وي مدعي است که «مخالف با نصوص شرع است» که بي اساس بودن اين ادعا در بحثهاي گذشته ثابت شد و در سطور بعدي نيز در اين رابطه سخن خواهيم گفت .

(2) در مفسده ي دوم وي مدعي است که «اين ديدگاه باعث شده که روايات دروغيني ساخته شود و به ائمه اطهار (-عليهم السلام -) منسوب گردد» . ما هم مي گوئيم آري ؛ اين ديدگاه که مخالف نظر خليفه دوم بوده است سبب جعل حديث شده است و افراي به خاطر جلوگیری از طعن بر خليفه دوم و توجيه خلاف شرعهاي وي روايات متعددي را جعل کرده اند مبني بر اينکه خود پيامبر (صلي الله عليه وآله) متعه را حرام اعلام کرده است (لکن اين روايات آنقدر مضطرب و متناقض است که هرکس به آنان رجوع کند بر جعلي بودن آن ها پي مي برد، جلد 6 الغدير مي تواند در اين رابطه منبع خوبي باشد).

(3) در مفسده ي سوم وي مدعي مي شود که «در اين روايات حتي صيغه با زن شوهردار که شوهرش زنده و موجود است جايز دانسته شده است» (و سپس نتيجه گيريهاي آنچناني مي کند. اي کاش اين فرد که خود را محقق مي داند لااقل يك روايت يا فتوا در اين باره ذکر

139

می کرد تا بدانیم در کدام روایت یا چه کسی متعه زن شوهردار را جایز دانسته است؟!

ما فقط یک جمله می گوئیم و آن اینکه این اولین و آخرین حرف بی اساس نیست» هذا بهتان عظیم يعظكم الله ان تعودوا لمثله ابدًا «، این دروغی بزرگ است خداوند به شما نصیحت می کند که هرگز مثل آن را مرتکب نشوید(1)».

(4) در مفسده ي چهارم وي مدعي است که» اولیای خانواده شان نمی توانند بر دختران باکره شان مطمئن باشند چون ممکن است بدون اطلاع و رضایت خانواده با کسی (ازدواج موقت) داشته باشد و صبیغه شوند و چه بسا ناگهان پدر مطلع می شود که دخترش قبل از ازدواج حامله است «و نتوانند کاری انجام دهند .

پاسخ این حرف نیز روشن است زیرا بسیاری از فقهای شیعه اذن پدر را در ازدواج دختر باکره شرط می دانند و فرقی بین ازدواج دائم و موقت نیست. رجوع به رساله عملیه مراجع بزرگ تقلید این واقعیت را نشان می دهد .

(5) در مفسده ي پنجم وي مدعي است صبیغه کردن بازي کردن با آبروي مردم است ، روشن است این دیدگاه مربوط به کسانی است که ازدواج موقت را خلاف شرع می دانند و آن را زنا محسوب می کنند. آیا ازدواج موقت بازي با آبروي مردم است یا عمل لواط

---

1- سوره نور ، آیه ۱۶ و ۱۷ .

کسانی که متعه را حرام می دانند و لواط را انجام می دهند؟! یحیی بن اکثم از جمله کسانی بود که سخت با متعه مخالف بود و آن را به شدت حرام می دانست ولی مرتب با جوانان و پسران زیبا که صورتشان بدون مو بود لواط می کرد و با آن مأنوس بود (1) !!! حال کدامیک بازي با آبروي مردم است؟! احکام خداوند تابع امیال اشخاص نیست بلکه تابع مصالح و مفاسد واقعی است و خداوند با علم به آنها احکام را وضع کرده است. ممکن است بعضی از امور را برای خود دوست داشته باشد ولی برای دیگران نپسندد مثلاً اینکه دوست دارد چند همسر داشته باشد ولی آن را برای دختران و خواهرانش نپسندد و دوست داشته باشد متعه انجام دهد ولی دوست نداشته باشد کسی با دخترش یا خواهرش (به خاطر نکاح دائم) متعه انجام دهد و این دوست داشتن و نداشتن دلیل بر حرمت تعدد زوجات متعه نمی شود.

(6) در این مفسده به نظر نویسنده مرد و زن از هم ارث نمی برند و رضایت سرپرست زن شرط نیست و گواه و اعلان نیز ندارد ولی از روایات قبل روشن شد که گرچه اعلان لازم نیست لکن گرفتن گواه بهتر است و رضایت پدر دختر باکره شرط است و ارث بردن از یکدیگر تابع توافق و قرارداد بین زن و مرد است. ضمن این که بعضی از اهل سنت ازدواج به دون گواه و اعلان را صحیح

---

1- اجتهاد در مقابل نص ، ص ۲۲۳ و ۲۲۴ .

می دانند و معتقدند که در مواردی زن و شوهر از هم ارث نمی برند(1)

اما روایت منسوب به امام صادق (علیه السلام) که زن را، متاع کرایه ای معرفی کرده است سندش به خاطر سعدان بن مسلم ضعیف است و در کتابهای رجال توثیق

نشده است(2) آری در منابع اهل سنت دیده می شود که آنان کرایه کردن زن را جایز می شمارند هیچ مفسده ای در این بخش به چشم نمی خورد، نظیر ابوحنیفه(3).

(7) به نظر نویسنده (ازدواج موقت) «صیغه راه را برای زنان و مردان اوباش باز کرده» «تا آبروی دین را بریزند ولی حقیقت آن است که جلوگیری از ازدواج مشروع موقت آن قدر مفاسد به دنبال دارد که قابل شمارش نیست و اگر این راه حلال الهی بسته نشده بود به تعبیر امیر مؤمنان) علیه السلام (به جز افراد شقی و بدبخت آلوده به زنا نمی شدند(4).

تأویل بی دلیل (یا با دلیل) دزد راه کیست؟

نویسنده حکایتی را از مرحوم آیه الله خویی نقل می کند که نامبرده روایت تحریم متعه در روز خیبر را حمل بر تحریم موقت کرده و ما چون بحث درباره ی دو روایت مورد استثنای نویسنده را به طور

---

1- رک- به مغنی ابن قدامه ۷ / ۵۰۰ و ۳۳۹ و ۱۶۶ و ۱۳۱

2- معجم رجال الحديث ۸ / ۹۸-۹۹

3- اقتضاء الصراط المستقیم ص ۲۳۶.

4- الغدير. 6 / 207.

---

142

مفصل بحث کردیم از تکرار آن پرهیز می کنیم و در آنجا ثابت کردیم که تأویل نویسنده بی دلیل و برخلاف نظر بسیاری از بزرگان اهل سنت است نه نظر مرحوم آیه الله خویی و نیز از مباحث گذشته روشن شد که دزد راه کیست؟ آنان که روایت را جعل می کنند و روایت قیچی شده را مورد تمسک قرار می دهند و به یک روایت ضعیف و معارض با دهها روایت دیگر استناد می کنند و گفتن دروغ و نسبت ناروا از سرتاسر نوشتارشان می بارد و کتابهای آن چنانی خود را بین افراد غیر مطلع، به صورت مجانی توزیع می کنند دزد راه هستند، آیا اینان دزدانی نیستند که برای فریب جوانان و جداکردنشان از مذهب اهل بیت) علیهم السلام (و با مطرح کردن مسایل فرعی می خواهند آنان را از مسائل اصلی و دشمن شناسی و مقابله با دشمنان اسلام باز دارند؟!)

جوانان ما به خوبی می دانند که فقهای بزرگوار ی چون امام خمینی (ره) بودند که به مسلمانان عزت بخشیدند و جلو دزدیها را گرفتند.

نویسنده بعد از شاهکاریهای خود در حمایت از نظر عمر بن خطاب فقهای شیعه را در دام افتاده، معرفی می کند!! الحمد لله که در عالم اسلام یک نفر پیدا شد و فهمید هزاران تن از بزرگان اسلام از زمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله و آله) تا الان در دام افتاده اند و او تنها کسی بود که توانست از دام نجات پیدا کند!!

---

143

رای قرآن چیست؟

نویسنده راه مبارزه با فساد و تباهی و جلوگیری از دزدان را رجوع

به قرآن می داند و با تمسک به دو آیه، دو راهکار معرفی می کند؛

## 1) عفاف (خویشترندی)

آیه مربوط که در سوره نور آمده است از کسانی که زمینه‌ی ازدواج بر ایشان فراهم نیست می‌خواهد عفت پیشه کنند تا خداوند از فضل خود، آنان را بی‌نیاز کند و زمینه‌ی ازدواج را برایشان فراهم سازد. ولی اولاً؛ در آیه از کسانی که توانایی ازدواج ندارند خواسته شده خوشترند باشند و کسانی که می‌توانند ازدواج موقت کنند ضرورتی برای خویشترندی ندارند؛ می‌شود آیه را این‌طور معنا کرد که به وسیله متعه عفت پیشه کنند تا خداوند از فضل خود آنان را بی‌نیاز کند و وسیله ازدواج دائم را فراهم سازد همان‌طور که این مضمون در بعضی از روایات وارد شده است (1) وگرنه روشن است کسانی که از این طریق پاک می‌مانند و در برابر تمایلات جنسی و زمینه‌ی شهوترانی بیرونی تاب مقاومت دارند و خود را حفظ می‌کنند اندک هستند.

-1 کافي ۵ / ۴۵۲.

## 2) آیه ازدواج با کنیزان

خداوند در سوره نساء به کسانی که توانایی ازدواج با زنان آزاده را ندارند سفارش می‌کند با کنیزان عقیقه ازدواج کنند.

مخفی نماند که آیه ازدواج با کنیزان بعد از آیه متعه وارد شده است (1) و خود همین می‌رساند که ازدواج با کنیزان برای کسی است که نتواند ازدواج با زنان آزاد اعم از ازدواج دائم یا موقت داشته باشد.

## 3) راهکار سوم :

ولی بر همه واضح و روشن است که با گسترش فرهنگ ابتذال در جامعه بشری از طریق ماهواره و فیلمها و شبکه سراسری اینترنت و ... و عدم وجود کنیز در جوامع اسلامی، برای جوانانی که امکان ازدواج بر ایشان فراهم نیست و گاهی به منظور ادامه تحصیلات خود باید سالهای متمادی در یک کشور یا شهر غریب به سر ببرند صرف سفارش کردن به خویشترندی و کنترل غریزه جنسی و عدم ارائه راه کار عملی مشکل را برطرف نمی‌سازد و افرادی که نمی‌توانند به حالت عزوبت باقی بمانند بی‌تردید در منجلاب فحشا و آلودگی سقوط خواهند کرد. در اینجا است که نقش راهکار سوم که قرآن بر آن تصریح دارد روشن می‌شود زیرا ممکن نیست

-1 سوره نساء آیه ۲۵-۲۴.

آئین اسلام شریعت جاودانه و آخرین دین باشد و طرحی برای این معضل فراگیر نیندیشیده باشد. راهی که قابل اجراست و در زمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به آن عمل شده است و بعدها مورد اختلاف واقع گردیده است و قرآن به آن تصریح دارد ازدواج موقت است. در سوره نساء می‌خوانیم:

«فما استمعتم به منهنّ فاتوهن اجورهن فریضة» ، «پس هرگاه از آن زنان بهره مند شدید مزد آنان را (که مهر معین است) بپردازید (1)» .

مفسران شیعه و سنی برآنند که آیه یادشده در مورد نکاح متعه نازل گردیده است و صاحبان صحاح و مسانید و جوامع روایی اهل سنت پذیرفته اند که این امر در اسلام بوده است.

تنها یک سؤال مطرح است که آیا حکم نکاح متعه نسخ شده است یا خیر؟ که جواب آن از لابلای مباحث گذشته روشن شد روایات و تاریخ اسلام حاکی از آن است که عمل به این حکم الهی تا زمان خلافت خلیفه دوم در میان مسلمانان رایج بوده است و خلیفه دوم از آن نهی کرده است .

در اینجا یادآوری یک نکته ضرورت دارد و آن اینکه ؛ کسانی که از ازدواج موقت (متعه) هراس دارند و آن را نامشروع می پندارند باید توجه داشته باشند که تمام فقها و محققان اسلامی نظیر آن را از نظر معنا در عقد دائم پذیرفته اند و آن این که مرد و زن عقد دائم

---

1- سوره نساء ، آیه ۲۴ .

ببندند ولی نیت هر دو آن باشد که بعد از یک سال یا کمتر یا بیشتر به وسیله طلاق از هم جدا گردند .

واضح است که چنین پیوندی به حسب ظاهر دائمی و در حقیقت موقت است و تفاوتی که این گونه نکاح دائم با متعه دارد این است که متعه در ظاهر و باطن محدود و موقت است ولی این نوع ازدواج دائم به ظاهر همیشگی و در باطن محدود است. کسانی که این نوع ازدواج دائم را که مورد پذیرش همه فقهای اسلامی است جایز می دانند چگونه از تشریح و تجویز نکاح متعه بر خود ترس و هراس راه می دهند؟

قابل توجه است که تمام شرایطی که در نکاح دائم مطرح است در نکاح موقت نیز هست ، تنها تفاوت در دائم و موقت بودن است شرایط زیر همانطور که در ازدواج دائم معتبر است در نکاح موقت نیز معتبر است؛

1- زن و مرد نباید مانع شرعی در ازدواج داشته باشند وگرنه عقد آنان باطل است .

2- مهریه مورد رضایت طرفین در عقد باید ذکر شود .

3- مدت ازدواج باید معین باشد .

4- عقد شرعی اجرا گردد .

5- فرزند متولد از آنان مشروع است و نام پدر و مادر (مانند عقد دائم) در شناسنامه ذکر می گردد .

6- نفقه فرزندان بر پدر است و اولاد از پدر و مادر ارث می برد .

7- زن در صورتی که یائسه نباشد باید عده نگهدارد .

تنها تفاوت این است که چون ازدواج متعه برای رفع ضرورت تشریح شده است هزینه زن بر عهده شوهر نیست و در صورتی که شرط نکنند از یکدیگر ارث نمی برند و معلوم است که این دو تفاوت تأثیری در ماهیت ازدواج ندارد(1) .

از مطالب فوق علت نهی امام صادق (علیه السلام) و امام رضا (علیه السلام) (درباره ی نکاح متعه روشن شد ؛ زیرا ازدواج متعه برای رفع ضرورت است و در این حال است که انسان با انجام نکاح متعه خود را از گناه حفظ می کند و طبیعی است خداوند برای چنین فردی پاداش اخروی نیز منظور می کند ولی این ازدواج مربوط به کسانی نیست که دارای همسر شایسته هستند و برای آنان متعه ضرورت ندارد و لذا در روایت امام هفتم (به علی بن یقظین دارد) ما انت و ذاک و قد اغناک الله عنها ، تو را به متعه چه کاری است



خداوند تو را از آن بی نیاز کرده است(2)» به خصوص فردی مانند علی بن یقین که وزیر هارون الرشید بود که در معرض خطر قرار داشت. گرچه در تنمه همین حدیث که نویسنده آنرا حذف کرده جمله‌ای است که دلالت بر حلال بودن متعه دارد. ادامه حدیث چنین است: «گفتم: می‌خواهم حکم آن را بدانم. فرمود: در کتاب علی (علیه السلام) و آثار مکتوب آن حضرت است. گفتم: ما متعه را زیاد کنیم و متعه

1- برای اطلاع بیشتر رجوع شود به کتاب شیعه پاسخ می دهد ، ص ۱۰۲ - ۹۵ .

2- وسایل الشیعه ، ج 14 ، باب ۵ ، از ابواب متعه ، حدیث ۱ .

زیاد باشد؟ فرمود: آیا چیزی جز آن موجب شادی و سرور است؟

در روایت دیگر از امام ابی الحسن (علیه السلام) است که فرمود: متعه حلال مطلق است برای کسی که با ازدواج (دائم) بی نیاز نشده است .

سپس چنین فردی به وسیله نکاح متعه پاکدامنی خود را حفظ کند پس کسی که با ازدواج (دائم) از آن بی نیاز شد در صورتی که همسرش از او غایب شد (و به گناه می افتد) باز نکاح متعه برایش مباح است(1).

علت دیگر برای نهي از متعه

یکی از علت‌های دیگری که موجب می شد تا امامان (علیهم السلام) از نکاح متعه نهي کنند شرایط سیاسی حاکم بود لکن نویسنده با حذف قسمت عمده روایت و تحریف در قسمتهای ذکر شده خواسته اصل حرمت متعه را از نظر امام صادق (علیه السلام) ثابت کند. نهي امام صادق (علیه السلام) (عمار را از ازدواج متعه در این رابطه است اصل حدیث چنین است :

عمار می گوید که امام صادق (علیه السلام) (به من و سلیمان بن خالد فرمود): «قد حرمت علیکما المتعه من قبلی مادمتما بالمدينة لا نکما تکثران الدخول علی فاخاف ان تواخذا فیقال: هؤلاء اصحاب جعفر ، من به خاطر (مصلح) خودم ازدواج متعه را تا زمانی که در مدینه هستید بر شما

1- وسایل الشیعه ، ج ۱۴ ، باب ۵ ، از ابواب متعه ، حدیث ۱ .

دو نفر حرام کردم زیرا شما زیاد بر من وارد می شوید و من می ترسم که شما را (در رابطه با متعه) بازداشت کنند و بگویند: اینان یاران جعفر (امام صادق) هستند(1) .»

آیا نویسنده با تغییر جمله «قد حرمت علیکما المتعه» «بر شما دو نفر متعه را حرام کردم» به «قد حرمت علیکم المتعه» «بر شما شیعیان متعه را حرام کردم» و حذف بقیه روایت شیوه یهود و نصاری را در تحریف و خلاف جلوه دادن حق نپیموده است؟ ضمن این که این روایت مانند سایر روایات ضعیف است چون در سندش حکم بن مسکین است که توثیقی در باره آن در کتب رجال وارد نشده است .

برخورد امام باقر (علیه السلام) (قضاوت با شما)

اما برخورد امام باقر (علیه السلام) با سؤال عبدالله بن عمیر برخورد یک ولی خدا با فردی پست و پلید است و از خود روایت ، پستی عبدالله بن عمیر به خوبی استفاده می شود او قصد دهن کجی به امام (علیه السلام) را داشته و امام کریمانه از او روی گرداند و به آیه شریفه «و اذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاماً و چون نادانان، آنان (عباد الرحمن) را مورد خطاب قرار دهند (عباد الرحمن) از کنارشان به سلامت بگذرند و با آنان درگیر نشوند (2)» عمل کرد. ما اصل روایت را نقل می کنیم تا خوانندگان محترم خود قضاوت کنند :

---

1- کافی. 5 / 467

2- سوره فرقان ، آیه .

---

150

زراره می گوید: «عبدالله بن عمیر لیبی به نزد امام باقر (علیه السلام) آمد و گفت: چه می گویی درباره ازدواج موقت زنان؟ فرمود: خداوند آن را در کتابش و بر زبان پیامبرش (صلی الله علیه و آله) حلال شمرده است پس تا روز قیامت حلال است او گفت: آیا مثل تو چنین سخنی می گوید در حالی که عمر آن را حرام اعلام کرد و از آن نهی کرد؟! حضرت فرمود: گرچه او چنین کرده باشد. (عبدالله بن عمیر) گفت: من به خدا پناه می برم از اینکه چیزی را که عمر حرام کرده است حلال بشماري. حضرت فرمود: تو حرف دوستت (عمر) را بگیر و من نیز بر قول رسول خدا (صلی الله علیه و آله) هستم. پس بیا تا من با تو ملاعنه کنم که سخن رسول خدا (صلی الله علیه و آله) درست و حرف دوست تو (عمر) باطل است. عبدالله بن عمیر به امام رو کرد و گفت: آیا خوشحال می شوی که همسران و دختران و خواهران و دختران عمویت این کار را انجام دهند. حضرت چون سخن از همسرانش و دختران عمویش شد از او چهره اش را برگرداند(1)».

خلاصه :

از مباحث گذشته چنین نتیجه گیری می شود از آنجا که اسلام یک دین جاودانه است و باید پاسخگویی همه نیازهای انسانها برای همیشه باشد لذا برای آنان که زمینه ازدواج دائم را ندارند خداوند

---

1- کافی. 5 / 449

---

151

نکاح موقت را که نظیر نکاح دائم است قرار داده است و این امر مطابق با شرع و عقل است و صدها روایت نیز بر آن دلالت دارد و بدین وسیله می توان از مفاسدی که جامعه بشری را با نابودی روبروی سازد جلوگیری کرد و روایاتی که بر منع آن دلالت دارد یا از روی تقیه صادر شده است یا به خاطر جو سیاسی روز و یا جلوگیری از هوسرانی است و هیچ دلیل عقلی یا شرعی بر حرام بودن آن وجود ندارد.

بحث دیگر جاریه

نویسنده بحث دیگری را در ادامه بحث متعه مطرح می کند تحت عنوان «حدیث بخوانیم» (وی دو حدیث از استبصار نقل می کند مبنی بر این که امام باقر (علیه السلام) (و امام صادق) (علیه السلام) اجازه داده اند که فرد کنیزش را در اختیار دیگری بگذارد تا از او بهره ببرد و سپس می گوید: «اگر همه انسانهای روی زمین جمع شوند و قسم بخورند که امام باقر و امام صادق (-) علیهما السلام - (چنین چیزی گفته اند من یکی باور نخواهم کرد.

ائمه اطهار بسیار عزیزتر و شرافتمندتر و بزرگوارتر از آنند که چنین چرندیات باطلی بر زبان آورند «....» سپس الفاظ رکیک و زشتی را به کار می برد که ما از تکرار آن معذور هستیم .

لکن باید توجه داشت اولاً ؛ کنیزی که در اینجا مطرح است خدمتگزاران در منازل نیستند بلکه مقصود کنیزانی هستند که در

صدر اسلام خریداری می شدند و جزو اموال انسان محسوب می شدند .

ثانیاً ؛ درباره بردگان و کنیزان در فقه کتابی وجود دارد و احکام خاص آنان در آنجا مورد بررسی قرار می گیرد از جمله احکام آنان سبکتر بودن تکلیف شان و کمتر بودن حد در صورت گناه بر آنان است .

ثالثاً ؛ بهره بری جنسی از کنیز مشروط به آن است که همسر نداشته باشد همانطور که از حدیث شماره ۴ و ۷ کتاب استبصار جلد ۳ استفاده می شود .

رابعاً ؛ در روایت اول که از امام باقر (علیه السلام) نقل شده آمده که حضرت فرمود: آنچه صاحب کنیز برای خودش حلال است از کنیز بهره ببرد می تواند آن را برای دیگری حلال کند معنی روایت این است که اگر کنیز همسر داشته باشد فقط در انجام کارها می تواند از او استفاده کند و حق بهره جنسی ندارد و اگر کنیز همسر ندارد می تواند از او بهره جنسی و غیر جنسی ببرد و می تواند آن را به دیگری ببخشد و دیگری نیز حکم صاحب اول کنیز را دارد به عبارت دیگر دو راه برای بهره بری جنسی از کنیز در اسلام وجود دارد ؛ یکی ازدواج و دیگری مالک او شدن (به شرطی که همسر نداشته باشد) روایت دوم که از امام صادق (علیه السلام) وارد شده است نیز به همین مطلب دلالت دارد آنجا که حضرت به محمدبن مزارب می فرماید: این کنیز را بگیر تا به تو خدمت کند و از او بهره ببری .

متأسفانه نویسندگان مطابق با طبع و روش خویش به طور گزینشی عنوان و حدیثی را انتخاب می کنند و بدون در نظر گرفتن مجموعه روایات و جوّ صدور کلام امام (علیه السلام) همه چیز را به باد تمسخر و فحاشی و هتاک می گیرند ، در حالی که روایات نیز مانند آیات قرآنی مطلق و مقید و ناسخ و منسوخ و عام و خاص دارد و باید مجموع روایات را با یکدیگر سنجید و حکم اسلامی را بیان کرد مانند کسی که مشروب بخورد و وقتی از او پرسند چرا شراب می خوری می گوید خدا در قرآن گفته است حلال است!! زیرا خدا فرموده است «لا تقربوا الصلوة و انتم سكارى» «در حال مستی به نماز نزدیک نشوید.» پس معلوم می شود مست بودن و میگساری بی اشکال است !!!

استدلال نویسندگان نیز مانند این فرد مشروب خوار است با این تفاوت که شرابخوار آیه قرآن را تکذیب نمی کند ولی نویسندگان روایات را تکذیب می کنند .

خامساً ؛ کتب اهل سنت نیز پراز این مطالب در این باره است مثلاً در کتاب الفقه علی مذاهب الاربعه آمده است: شخصی مالک کنیزی است آن را می فروشد سپس قبل از آن که به مشتری تحویل دهد با او نزدیکی می کند در این صورت نه لازم است مهریه بپردازد و نه حدی بر آن می خورد ولی مشتری می تواند از قیمت آن کم کند در صورتی که کنیز باکره باشد وگرنه از قیمت آن نیز چیزی

کم نمی شود(1). وحتی در میان اهل سنت کسانی هستند که قایل اند زن می تواند کنیزش را حلال شوهرش کند؛ نظیر سفیان ثوری که قایل به جواز تحلیل است(2).

سادساً؛ اصل بودن کنیز در جامعه اسلامی امروزه منتفی است و لذا در کتابهای فقهی اخیر کلمه ای در این رابطه دیده نمی شود با این حال این همه هیاهو و توهین برای چه؟ آیا مشکل جوامع اسلامی بهره بری از کنیز است؟ تمام مشکلات و گرفتاریهای مسلمین را نویسنده رفع نمود تنها همین یک مشکل باقی مانده است؟! !!

#### مشروعیت لواط

یکی از اموری که بر هر مسلمان واضح است حرمت لواط است ولی در وطی در دبر همسر اختلاف است و از آن تعبیر به لواط نمی شود؛ کما این که اتیان از قُبُل زن را جماع می گویند. و این عمل ( وطی در دبر همسر) را جمعی حرام دانسته اند و دیگران که جایز شمرده اند کراهت را شدید دانسته و گفته اند: اگر زن راضی نباشد این کار حرام است و این ربطی به مشروعیت لواط آن گونه که نویسنده جلوه می دهد ندارد. حتی از کلمات اهل سنت استفاده می شود که در میان آنان نیز کسانی وجود دارند که این فتوی را قبول دارند در کتاب «الفقه علی مذاهب الاربعه» آمده است «بر نزدیکی

---

1- الفقه علی مذاهب الاربعه. 4 / 123

2- المحلي. 12 / 206

---

155

کردن با زن بر اساس عقد صحیح تمام مهریه قطعی می شود (و باید مرد آن را بپردازد) و سپس در حاشیه می نویسد: «حنابله می گویند: در چهار مورد مهریه قطعی می شود؛ اولی آن موارد: نزدیکی کردن در قُبُل یا دُبُر زن است و سپس از موارد ممنوع (نزدیکی کردن مانند) حیض و نفاس را ذکر می کند و هیچ اشاره ای به نزدیکی در دبر را ندارد(1)».

همچنین از قول شافعیه نیز می نویسد: مهریه قطعی می شود و احتمال سقوط داده نمی شود به دو امر یکی نزدیکی کردن است با زن و ادخال ... در قُبُل زن یا دُبُر او ... دوم مرگ یکی از زن و شوهر قبل از نزدیکی . (2)

مرحوم شیخ طوسی در کتاب تهذیب نقل می کند که حکایت شده که مالک (امام فرقه مالکیه) نیز قایل به حلّیت بهره بری از عقب همسر است(3) .

این فتاوی فقهی بر اساس روایاتی است که نویسنده برای وهن و تحقیر مذهب شیعه به آنها تمسک کرده است اگر او بی غرض بود سری به کتابهای اهل سنت می زد و می دید آنچه در کتب شیعه وجود دارد در آن کتابها نیز هست جز این که در روایات و فتاوی شیعه (البته آنان که حرام نمی دانند و فتاوی بر کراهت شدید آن می دهند) رضایت همسر را شرط می دانند ولی در کتب اهل سنت

---

1- الفقه علی مذاهب الاربعه. 4 / 115

2- الفقه علی مذاهب الاربعه. 4 / 114

3- استبصار. 3 / 344

---

156

چنین شرطی را ما نیاقتیم .

شاید تمام روایاتی که درباره مجاز بودن وطی در دُبُر همسر در کتب شیعی آمده است از ده روایت تجاوز نکند و نویسنده آنها را مخالف صریح آیه ۲۲۲ سوره بقره می داند ولی بهتر بود که به کتب روایی اهل سنت رجوع کند تا ببیند چندین برابر این احادیث که به زعم او مخالف نص صریح قرآن است در کتابهای آنان دیده می شود به عنوان نمونه تنها جلال الدین سیوطی در ذیل آیه ۲۲۲ سوره بقره حدود ۲۵ حدیث درباره مشروعیت وطی در دُبُر همسر ذکر می کند و نویسنده از کنار همه آنها گذشته و فقط روایات مذکور در کتابهای شیعه را خلاف نص قرآن و خلاف فطرت می شمرد و کسانی که چنین کنند را راهزنان معرفی می کند ، ما نیز در اینجا به نقل ۳ روایت اکتفا می کنیم و قضاوت را به خوانندگان گرامی واگذار می کنیم .

(1) نسائی از طریق یزید بن رومان از عبیدالله پسر عبدالله بن عمر نقل می کند: «ان عبدالله بن عمر کان لا یری بأساً بان یاتی الرجل المرأة فی دبرها»، «عبدالله بن عمر ایرادی نمی گرفت بر کسی که از عقب با زن (خود) نزدیکی کند(1)» .

1- تفسیر الدر المنثور. 1 / 266

(2) ابن جریر از دراوردی نقل می کند: «به زید بن اسلم گفته شد که محمد بن منکر را از نزدیکی با زنان از عقب نهی کرده است زید (بن اسلم) گفت: گواهی می دهم که محمد (بن منکر) به من خبر داد که خودش نیز چنین کاری را می کند(1)!!!»

(3) خطیب از ابی سلیمان جوزجانی روایت می کند «از مالک بن انس (امام فرقه مالکیه) درباره وطی در دُبُر همسر خویش پرسیدم او (مالک) گفت: همین الان سرم را به خاطر همین کار شستم (و غسل کردم) (2)» .

با توجه به مطالب فوق ضرورتی درباره نقد بیشتر نظرات نویسنده و بررسی روایات مذکور وجود ندارد و می توان برای این بحث به آیات قرآنی نظیر آیه 223 سوره بقره «نساءکم حرث لکم فاتوا حرثکم انی شتمت»... و روایات مربوطه در منابع اهل سنت چون تفسیر قرطبی ۲ / ۲۲۶ و صحیح مسلم ۱ / ۲۴۲ و ۲۴۳ و سنن ترمذی ۱ / ۲۳۹ و ۲۴۲ و سنن الدارمی ۱ / ۲۵۵ تا ۲۵۹ رجوع کرد که می رساند آنچه اهل سنت حرام می دانند بهره بری از قُبُل

زن در حال حیض است و سایر بهره بریها در حال حیض بلا مانع است و آنچه نویسنده در ۱۰۲ ذکر می کند که در حال حیض به زنان نزدیک نشوید و هیچ بهره ای از آنان نبرید تا پاک شوند خلاف نظرات بزرگان اهل سنت است.

1- همان .

2- همان .

فقط این سؤال در اینجا از نویسنده می شود که آیا با اتهام واهی به شیعه که متعه زن شوهردار و لواط را جایز می دانند راه وحدت امت اسلامی را می پیماید؟!

راهزنی:

نویسنده در پایان این فصل تحت عنوان «راهزنی» اشاره به روایتی از حضرت رضا (علیه السلام) می‌کند که در آن به حلال بودن وطی در دُبر همسر دلالت می‌کند. و حضرت به سخن لوط پیامبر در سوره هود استشهاد می‌کند که (لوط به قومش) گفت: «این دختران برای شما پاکترند.» زیرا قوم لوط خواهان لواط بودند و پیامبرشان آنان را به کار دیگری که حرام نبود راهنمایی کرد. آنگاه نویسنده آیه ۲۸ عنکیوت را که می‌فرماید: «شما به سراغ مردان می‌روید و راهزن هستید.» را مفسر آیه سوره هود می‌داند و ارضای غریزه جنسی را از طریق عقب راه زنی معرفی می‌کند.

گرچه تفسیر قطع طریق که در آیه ۲۸ عنکیوت آمده به قطع نسل می‌تواند معقول باشد ولی تفسیری بر خلاف نظر بعضی از مفسران اهل تسنن، نظیر ابن کثیر و قرطبی و طبری است که در تفاسیرشان ذیل آیه آورده‌اند. آنان می‌گویند: قطع طریق به معنای گرفتن راه مردم و جلو مسافران را گرفتن است (البته این جمله عین عبارت آنان نیست بلکه از تعبیرهای مختلفشان به دست می‌آید)

و هرگز اتیان همسراز عقب در بعضی از اوقات موجب قطع نسل

159

نمی‌شود و خلاصه سخن این که این کار در میان جمعی از صحابه و بزرگان اهل سنت چون مالک و شافعی مرسوم بوده است و نویسنده اگر نمی‌داند پس چگونه داعیه اجتهاد و اصلاح طلبی دارد و ابیروای اصلاح طلبان را می‌ریزد و اگر نمی‌داند به چه جرأتی روایت اهل بیت را به باد تمسخر می‌گیرد؟!!

گذشته از همه ی این مطالب، قوم لوط به سراغ مردان می‌رفتند تا غریزه ی جنسی خویش را ارضاء کنند و در اینجا (به فرض صحّت روایات) ارضای غریزه ی جنسی از طریق عقب همسر مطرح است نه مسئله ی لواط که هم جنس بازی با مردان با یکدیگر است

160

فصل چهارم / خمس

فصل چهارم

161

خمس یا کلید بانکها

نویسنده در این فصل ابتدا روایاتی را درباره حلال بودن خمس اموال شیعیان در عصر غیبت از ناحیه ی امامان معصوم (علیهم السلام) نقل کرده است (و عمده روایات از امام صادق) علیه السلام (و امام باقر) علیه السلام است) و سپس فتاوی گروهي از فقهای شیعه را درباره ی حلال بودن خمس و واجب نبودن پرداخت آن ذکر می‌کند و به دنبال آن دو فتوای مفصل از شیخ مفید و شیخ طوسی درباره ی طریقه ی مصرف خمس می‌آورد و آنگاه با عنوان چرخش اندیشه با اشاره به فتوای تمام فقها در قرن اخیر در وجوب خمس، مراحل تحول در دیدگاه خمس را (آن گونه که تصور کرده) ذکر می‌کند و در پایان (مطابق دیدگاه خود) به علت تولد خمس اشاره می‌کند و کسانی که خمس می‌گیرند را از جمله کسانی می‌داند که مال مردم را به حرام می‌خورند.

ما در اینجا به بررسی موضوع خمس بر اساس سر فصلهایی که در کتاب مورد بحث آمده است می‌پردازیم؛ گرچه روایاتی در حلیت خمس وارد شده است لکن در برابر آن روایات فراوانی است که بر واجب بودن خمس و حلال نبودن ذره ای از آن، دلالت دارد به دو نمونه آن اشاره می‌کنیم:

(1) محمدبن زیدطبری می‌گوید: «گروهی از خراسان بر امام رضا (علیه السلام) وارد شدند و از آن حضرت خواستند خمس را بر آنان

حلال کند حضرت فرمود: آیا آن را حلال کنم؟ با زبانتان اظهار دوستی می کنید و خمسی را که به عنوان حقی از طرف خداوند برای ما و برای خودش قرار داده است نمی دهید؟ هرگز برای یک نفر از شما آنان را حلال نمی کنم(1)».

(2) ابی بصیر از امام محمد باقر (علیه السلام) روایت می کند که فرمود: «هر کسی چیزی از خمس را بخرد چیزی را که حلال نیست خریده است(2)».

خوانندگان می توانند برای اطلاع بیشتر به کتب احادیث از جمله وسایل الشیعه، جلد ۶، باب ۲ و ۳ از ابواب انفال مراجعه کنند.

نکته:

روایاتی که دلالت بر حلال بودن خمس دارد بیشتر به مسئله پاکي شیعه و پاک بودن نسلشان تکیه دارد و این امر مربوط به ازدواج (و خرید کنیز و غنیمت کردن کنیز در جنگ و پرداخت مهریه) و مخارج زندگی است به این معنا که اهل بیت (علیهم السلام) به شیعیان اجازه دادند آنچه در خرید کنیز و مصارف زندگی و ازدواج و نفقه زندگی مصرف می کنند و از درآمدهای سالیانه آنهاست بدون پرداخت خمس می توانند مصرف کنند روایتهای ۱ و ۲ و ۳ و ۴ که نویسنده آورده در این رابطه است به خصوص روایت چهارم که

1- وسایل، ج ۶، باب ۳، از ابواب الانفال، حدیث ۳، ص ۳۷۶.

2- وسایل، ج ۶، باب ۳، من ابواب الانفال، حدیث ۵، ص ۳۷۶.

محمد بن مسلم از امام باقر (علیه السلام) (یا امام صادق) علیه السلام (روایت می کند که حضرت فرمود: ما آن را حلال کردیم تا تولد شیعیان ما پاک باشد. (و نطفه آنان از لقمه حرام نباشد و کنیزشان و مهریه زنان از مال حرام نباشد تا ازدواجشان صحیح باشد) و اولاد و نسل آنان پاک باشد (و فرزندان نامشروع نداشته باشند).

بعضی از روایات دیگر که خمس را حلال می کند مربوط به آنجایی است که پرداخت خمس برای افراد در شرایطی که دارند رنج و مشقت دارد (از قبیل مشکلات اقتصادی و تنگدستی) و طبیعی است امام که مظهر رحمت الهی است نمی خواهد شیعیان در تنگدستی و مشقت باشد همانطور که از حدیث ۶ و ۷ استفاده می شود. در روایت ۷ تصریح است به اینکه هر کس در تنگدستی قرار دارد حق امام بر او حلال است و در حدیث ۶ که از یونس بن یعقوب است و متأسفانه روایت درست معنا نشده چنین آمده است:

«فدایت شوم در دست ما اموال و بهره ها و تجارتهایی است و می دانیم حق شما در آن قطعی است و ما نسبت به آن کوتاهی کرده ایم امام صادق (علیه السلام) (فرمود: ما با انصاف با شما رفتار نکردیم اگر شما را به کلفت (و رنج) در امروز ببندازیم و از در انصاف با شما وارد نشده ایم(1)».

1- وسایل، ج ۶، باب ۴، من ابواب الانفال، ج ۶، ص ۳۸۰.

همانطور که ملاحظه می شود حدیث ششم صراحت دارد که حلال بودن خمس مربوط به کسی است که در فشار اقتصادی قرار دارد و در حدیث هفتم حضرت می فرماید: الیوم، یعنی امروز، منصفانه نیست که شما را به کلفت و رنج بیندازیم معلوم می شود شرایط جامعه یا فرد سؤال کننده به گونه ای بوده است که حضرت او را از پرداخت خمس معاف کرده است. همان طور که ملاحظه می شود نویسنده در حدیث ۶ خیانت دیگری مرتکب شده است و کلمه ی (الیوم) را از حدیث حذف کرده تا بتوتنبه هدف خود برسد.

اما حدیث هشتم که نویسنده به آن استشهاد کرده است آن نیز دلالت بر وجوب خمس و پرداخت آن دارد و سپس امام آن را به فرد می بخشد و روشن است که امام می تواند خمس را به فردی ببخشد.

به نظر می رسد آنچه امامان (علیهم السلام) در باب خمس حلال نموده اند مربوط به نکاح (مهریه و خرید کنیز و خرج ازدواج) و مسکن و تجارت (سرمایه به مقدار نیاز جهت زندگی) است و می توان گفت همه فقهای شیعه بر این امر اتفاق نظر دارند. در این باره بعد از اشاره به فتاوی فقهای که قایل به حلال بودن خمس و واجب نبودن آن هستند سخن می گوئیم.

فتاوی فقهای شیعه درباره خمس

گرچه گروهی از فقهای شیعه فتوا به حلال بودن خمس برای شیعه

165

داده اند ولی آنچه نویسنده به علمای بزرگ شیعه نسبت داده است قابل تأمل است بلکه حتی کسانی که فتوی به واجب نبودن خمس داده اند مقصودشان موارد خاص است که پرداخت خمس آن موارد لازم نیست نه این که به طور کلی خمس حلال است و پرداخت آن واجب نیست.

مثلاً صاحب جواهر (که نویسنده مدعی است خمس را واجب نمی داند) عقیده دارد که خمس در انفال و آنچه از اموال مربوط به حقوق امامان (علیهم السلام) در دست دشمنان آنان است و به طریقی به دست شیعیانشان می رسد حلال است (ولی نویسنده قیدهایی آن را حذف کرده است (1)).

همین طور عبارت مرحوم محقق در شرایع» و لا یجب اخراج حصّة الموجودین من ارباب الخمس منه «، «واجب نیست سهم صاحبان خمس از آن به ایشان پرداخت شود.» بعد از این جمله دارد: ثابت شده که امامان (علیهم السلام) (مناکح) آنچه مربوط به زناشویی) و مسکن و تجارت (است) در زمان غیبت برای شیعیان مباح نموده اند (2).

یحیی بن سعید حلی نیز در همان الجامع للشرایع حلال بودن تصرف در اموال را بدون پرداخت خمس مربوط به ازدواج و مسکن و تجارت می داند.

بنابراین طبق نظر این بزرگان خمس در سه مورد ذکر شده واجب

1- جواهر الکلام. 141 / 16

2- شرایع الاسلام ۱ / ۱۸۴.

166

نیست نه اینکه ایشان مطلقاً قایل به عدم وجوب خمس در زمان غیب باشند. همچنین جمله ای که از مرحوم شهید ثانی نقل می کند نه در مجمع الفائده والبرهان و نه در مسالک یافت نمی شود و مطلبی که برساند وی قایل



به حلال بودن مطلق خمس است وجود ندارد. آری در شرح لمعه که بعد از مسالک تألیف کرده تصریح می کند که خمس را در زمان غیبت باید به فقیه جامع الشرائط داد.

مرحوم صاحب مدارک از اباحه را مربوط به همین ۳ مورد میداند (1).

مرحوم مقدس اردبیلی نیز در مجمع الفائدة والبرهان تصریح می کند که در صورتی که ممکن باشد خمس را به فقیه عادل امین بدهد سزاوارتر است از این که خودش آن را مصرف کند زیرا او نایب امام (علیه السلام) است (2). مرحوم سلار در کتاب (مراسم) سخنی دارد که دلالت دارد که مباح بودن مربوط به انفال است نه خمس. مراجعه به آن کتاب خیانت دیگر نویسنده را آشکار می کند. مرحوم سبزواری گرچه به اباحه خمس فتوا می دهد ولی بعد می فرماید: احوط نزد من مصرف کردن همه اقسام خمس به سر پرستی فقیه عادل جامع فتواست و سزاوارست که آن رعایت شود (3)... مرحوم فیض نیز سهم سادات را واجب می داند و سر پرستی همه را با فقه عادل مطابق احتیاط و بهتر مداند (4).

مرحوم کاشف الغطاء نیز برخلاف آنچه نویسنده آورده است

---

1- مدارک الاحکام ۵ / ۳۸۳.

2- مجمع الفائدة والبرهان ۴ / ۳۵۷.

3- ذخیره المعاد ص ۴۹۲.

4- مفاتیح الشرایع ۱ / ۲۲۹.

پرداخت خمس را حتی بر سادات لازم می داند و تنها حلال بودن آن را مربوط به آن چیزی می داند که شیعه از حاکم جور به وسیله ی هدیه و یا اجاره و خرید و فروش بدست می آورد. او معتقد است در صورتی که مکلف خمس را به مجتهد بپردازد دیگر تکالیفی ندارد و می گوید: اگر مجتهد از طرف غایب (به عنوان نماینده آن حضرت) علیه السلام (خمس را بپذیرد پس ظاهر این است که مجزی است و بعد می فرماید: و این کلام درباره همه حقوق جاری است (1).

همچنین نسبتی که به مرحوم شیخ رضا همدانی نیز می دهد خلاف واقع است ایشان نیز مانند سایر فقهای شیعه خمس را واجب می داند و درباره چگونگی مصرف آن نظرش این است: «بنابر اقوی فرد می تواند خمس را به سادات مستحق بپردازد ولی احوط این است که مطلق خمس (حتی سهم سادات) را به فقیه جامع الشرائط که حاکم در عصر غیبت است بپردازد او می نویسد: اشکالی نیست در این که فقیه جامع الشرائط از طرف امام (علیه السلام) در حال غیبت در مثل این امور نیابت دارد و همان طور که از بررسی کلمات بزرگان استفاده می شود این امور از قطعبات است (2)».

ما به ذکر همین چند نظر فقهای که فتوای آنان خلاف واقع نقل شده بود اکتفا می کنیم و به یک نکته مهم اشاره می کنیم و آن اینکه شاید به ندرت پیدا شود کسی که قایل به حلال بودن خمس به نحو

---

1- کشف الغطاء ، ص ۳۶۴ - ۳۶۳ .

2- مصباح الفقیه فی الزکاة الخمس ، ص ۱۶۱ ، به صورت تلخیص .

مطلق در میان فقهای شیعه باشد .

و شاید بتوان بین نظرات کسانی که قابل به عدم وجوب خمس هستند با کسانی که قابل به وجوب آن هستند جمع کرد که اولی مربوط به مناخ (مسایل زناشویی) و مساکن (منازل مسکونی) و تجارت (سرمایه در حد نیاز برای زندگی) است و دومی مربوط به مازاد موارد ذکر شده است و هرکس به کلمات بزرگان رجوع کند می تواند این امر را به خوبی استفاده کند .

اما فتوای شیخ مفید و شیخ طوسی

نویسنده دو فتوا از مرحوم شیخ مفید و شیخ طوسی ذکر می کند و می خواهد با ذکر این دو فتوی بگوید که خمس بر شیعیان واجب نیست غافل از اینکه خود همین دو فتوی بر وجوب خمس دلالت دارد و تنها چیزی که در آن مطرح است چگونگی مصرف خمس است ما در اینجا فتاوی این دو عالم بزرگ را درباره ی وجوب خمس ذکر می کنیم تا معلوم شود آنان نیز خمس را مطلقاً حلال نمی دانسته اند .

«مرحوم شیخ مفید می فرماید: بدان ، خداوند تو را تأیید کند که آنچه درباره ی حلال بودن خمس آوردیم تنها درباره مناخ (ازدواج و مسایل زناشویی) است و علت آن همان است که در روایات از امامان (علیهم السلام) آمده است که میلاد شیعیان پاک باشد و درباره بقیه اموال وارد نشده است و روایاتی که درباره وجوب

خمس و سختگیری به آن است مربوط به غیر از مناخ است (1) .»

همین طور مرحوم شیخ طوسی در نهاییه می فرماید: «اما در حال غیبت پس امامان (علیهم السلام) اجازه داده اند به شیعیان در خمس مربوط به آنان در موارد مناخ (زناشویی) و تجارت (سرمایه) و مساکن (محل سکونت) تصرف کنند درباره سایر موارد پس در هیچ صورت حق تصرف در اموال را (بدون پرداخت خمس) ندارند (2)».

بنابراین جمع بین روایات حلال بودن خمس بر شیعیان و وجوب پرداخت آن همان است که این دو فقیه بزرگ بر آن تصریح فرموده اند و صاحب جواهر نیز بر آن اشاره دارد و می توان ادعا کرد که همه فقهای شیعه بر حلایت خمس در بعضی از موارد اتفاق نظر دارند کما این که شاید نتوان فقیهی پیدا کرد که قابل به حلایت خمس به طور کلی باشد .

و نویسنده با حذف قیل و بعد بعضی از فتاوی و آوردن روایات مربوط به حلایت خمس درباره مناخ و تجارت و مسکن خواسته است به خواننده این گونه تلقین کند که حکم به وجوب خمس از فتاوی فقهای شیعه در قرن اخیر است و بدین وسیله زمینه بدبینی را به آنان فراهم کند .

1- جواهر الکلام. 146 / 16

2- همان .

ولایت خمس با کیست؟

اما در زمان غیبت خمس را باید به چه کسی داد و چگونه مصرف کرد ، موضوع مورد بحث و اختلافی در میان فقها از صدر اسلام تا کنون بوده است. بعضی از فقها بر این نظر بوده اند که خود فرد می تواند خمس را اعم از سهم امام (علیه السلام) و سهم سادات در موارد مشخص در اسلام مصرف کند و به صاحبان خمس بپردازد و بعضی بر این عقیده هستند که چون در عصر غیبت مجتهد جامع شرایط نائب حضرت صاحب الزمان - ارواحنا للعداء - است باید آنچه مربوط به آن حضرت (از جمله خمس) است به او ارجاع داده شود یا با اذن او مصرف شود. آری نظراتی چون دفن این اموال امروزه مورد قبول نیست .

باید این نکته از نظر مخفی نماند که همانطور که همه علوم در حال پویایی است و نقاط ضعف و قوت علوم به تدریج معلوم می شود و نظرات دانشمندان در هر فن مورد بحث صاحب نظران آن فن قرار می گیرد در فقه شیعه نیز این اصل جاری است به خلاف اهل سنت که خود را ملزم می دانند نظرات چهار فقیه خود در قرن دوم اسلام «مالک بن انس ، محمد بن ادریس (شافعی) ، احمد بن حنبل ، نعمان بن ثابت (ابوحنیفه)» را برای همیشه پیاده کنند و حق رد آنان را ندارند ولی باب اجتهاد در شیعه همواره باز است و نظرات بزرگان مرتب مورد نقد قرار می گیرد و چه بسا نظرات قبلی در

مرحل بعد پذیرفته نیست. نظیر آن درباره ی حکم نجاست آب چاه در گذشته بود که فتوی به نجاست آب چاه می دادند و مسایل متعدد و سختی را در کتب فقهی ذکر می کردند که از جمله آن در کتاب لمعه مرحوم شهید آمده است ولی امروزه این فتوی دیگر مورد پذیرش نیست و روایات در این باب را حمل بر استحباب می کنند و آب چاه را معتصم می دانند. این موضوع در همه مسایل فقهی مطرح است فقها امروزه می دانند (بلکه هر فردی که از دوران غیبت صغری فاصله بگیرد می فهمد) که دفن خمس در خاک تزیین آن است و لذا این فتوی مورد قبول نیست در زمان مثل شیخ طوسی که به دوران غیبت صغری نزدیک بودند و انس به ظهور داشتند این فتوی به ذهن آنان نزدیک بود و این امر را نباید چرخش در فقه دانست. مخفی نماند که مرحوم شیخ طوسی و فقهای اخیر مانند مرحوم خویی در سهم سادات اتفاق نظر دارند و اختلاف نظر آنها درباره سهم امام (علیه السلام) است و این ها از امور اجتهادی است و کاری به حلال بودن مطلق خمس ندارد.

چیزی که موجب شده است بسیاری از فقها از صدر اسلام تا کنون فتوی بدهند که خمس باید در دست فقیه جامع شرایط باشد مسئله نیابت او از حضرت امام زمان (علیه السلام) است و ولایت فقیه و نیابت او از حضرت بقیة الله - رومی له الفداء - به نحو اجمال پذیرفته شده همه فقهای شیعه است و هرکس ولایت فقیه و جانشینی او را از امام معصوم (علیه السلام) (پذیرفت تردیدی نیست که در تمام امور به او

رجوع می کند از جمله مسائل مالی اسلام که خمس و زکات و ... است و استفاده او از وجوهات شرعی نظیر خمس به مقدار نیاز است و این امری قابل قبول است ، زیرا اگر کسی خدمتگذار فردی شد ؛ طبیعی است که آن فرد زندگی او را تأمین می کند و فقها که زندگی خود را وقف اسلام نموده اند حق دارند به مقدار نیاز از وجوهات شرعی استفاده کنند. هرکس با زندگی فقهای بزرگ آشنا باشد می داند که آنان چقدر با احتیاط و وسواس برای نیازهای خود از وجوهات استفاده کرده و حتی المقدور از اموال شخصی خود استفاده کرده اند و کمترین تصرف را جهت امور شخصی از وجوهات داشته اند. بله ممکن است فردی از صفای باطن یک عالم دینی سوء استفاده کند و وجوهات را بیش از آنچه باید ، مصرف کند ولی این ربطی به اصل حکم ندارد و برای جلوگیری از همین امور است که سخت ترین شرایط را برای مرجع تقلید و ولی فقیه آورده اند. و این فتوی به خلاف آنچه نویسنده ابراز می دارد که چرخش در قرن اخیر بوده است از صدر اسلام و اوایل دوران غیبت کبری بوده است به عنوان نمونه ابی الصلاح حلبی (447 - ۳۷۴هـ) در کتاب کافی می گوید: «اگر مکلف به خمس خللی وارد کند نافرمانی خدا را کرده است و مستحق لعنت است زیرا ظالم آل محمد (صلی الله علیه وآله) است(1)» ...

گرچه او در 173 می نویسد: «و بر کسی که خمس واجب شد لازم است آن را اخراج کند و آن بخشی را که مربوط به ولی امر (علیه السلام) است جدا کند و منتظر باشد تا آن را به حضرت برساند و اگر نشد و زمان مرگ او فرا رسید وصیت کند به کسی که به دین و بصیرتش اطمینان دارد تا از طرف او واجب را ادا کند».

ولی در ۱۷۲ می نویسد: «واجب است بر کسی که خمس و زکات و فطره و انفال واجب است آن را به حاکم اسلامی که منصوب از طرف خداست برساند یا به کسی که از طرف او معین شده است بدهد تا در جایگاهش قرار دهد. پس اگر از یکی از این دو امر معذور بود پس آن را به فقیه مطمئن بدهد. اگر از آن نیز معذور بود خودش متولی آن می شود تا آن را برای شیعه نیازمند عادل مصرف کند.»

بنابراین آنچه نویسنده، تحت عنوان تحول در دیدگاه خمس و مراحل پنج گانه آن آورده مطلبی بی اساس و باطل است؛ زیرا همانطور که ملاحظه می شود وی در مرحله اول (یعنی در زمان غیبت صغری و دو قرن بعد از آن مدعی است به کسی خمس داده نمی شد ولی همانطور که ملاحظه شد فتاوی شیخ مفید و شیخ طوسی و ابی الصلاح حلبی که در همان قرن اول بعد از غیبت صغری بودند همه قایل به لزوم پرداخت خمس بودند. ما به همین مقدار اکتفا می کنیم و به مسئله علت خمس می پردازیم.

مناسب است که به این نکته اشاره کنیم که کتاب مرحوم آیه الله

خویی (منهاج الصالحین) است و کتاب فقهی است و کتاب (ضیاء الصالحین) که نویسنده به وی نسبت می دهد از محمد صالح جواهرچی است و کتاب زیارت و دعاست و کتاب فتاوی فقه نیست. آفرین به این محقق اسلام شناس که به جمع اهل تسنن پیوست با این شناخت و معرفت که فرق بین کتاب دعا و فقه نمیگذارد!!

#### علت تولد خمس

نویسنده تحت عنوان فوق به مقوله ای اشاره می کند به نام سهم مجتهد و می گوید: «سهم مجتهد مقوله ای است که در عصور بسیار متأخر پدید آمده است «... تا اینکه می گوید»: ملاحظه می فرمایید که هیچ نصی درباره خمس کسب و کار وجود ندارد نه کتاب، نه سنت و نه قول امام، بلکه این دیدگاهی است که در عصور بسیار متأخر توسط بعضی از فقهاء پدید آمده است و کاملاً با قرآن و سنت و اقوال ائمه (-) علیهم السلام (-) و فتاوی فقهاء و مجتهدین معتبر مخالف است.»

خوانندگان گرامی می دانند که هیچ کس تا به حال سخنی از سهم مجتهد به میان نیاورده است آری؛ در نظر کسانی که معتقد به نیابت مجتهد جامع الشرائط در عصر غیبت هستند سهم امام و خمس و وجوهات در اختیار و زیر نظر او در موارد مشخص در اسلام مصرف می شود و از این جهت به فرض اگر به آن سهم مجتهد گفته شود منعی ندارد همچنین با توجه به مباحث گذشته خوانندگان گرامی به بی اساس بودن ادعاهای نویسنده مبنی بر

نبودن نصی درباره خمس ... در این بخش مانند سایر موارد پی می برند.

#### اسباب انحراف

نویسنده در اواخر فصل، انحراف انسان را در پول و شهوت می داند و با ذکر حدیثی از امیرمؤمنان (علیه السلام) زاهدان را می ستاید. آری؛ اگر پول در اختیار افراد بی تقوی و خودکامه باشد فسادآور است ولی اگر در اختیار اسلام شناس مذهب چون شیخ انصاری یا مثل مرحوم سیدکاظم یزدی یا امام خمینی - ره - باشد

موجب رحمت برای جامعه اسلامی است. زندگی ساده حضرت امام خمینی (قدس سره) برای کسانی که زندگی او را از نزدیک دیده اند مایه عبرت است. آری کسانی چون معاویه و شیخ نشینان خلیج فارس و ... با پول و شهوت به فساد می افتند.

آیا این دلسوزی ها جز برای این است که مردم از اطراف فقهای شیعه که نگهبانان اسلام هستند پراکنده شوند؟ و مردم از مراجعه به آنان در مسائل مختلف خودداری کنند؟ تا دشمنان اسلام بتوانند ضربه های مهلک را بر پیکره جوامع اسلامی وارد کنند؟ زیرا با حضور علمای پاک و مهذب در میان مردم هرگز دشمنان اسلام نمی توانند به اهداف خود برسند. چیزی که سبب شده احکام نورانی اسلام به خصوص خمس مورد حمله قرار گیرد این است که فقهای شیعه از این طریق از دولتها مستقل بوده و هستند و میتوانند

در مقابل انحرافهایستند به خلاف علمای اهل سنت که از زمان خلفا تا کنون وابسته به حکومتها بودند.

قال الله :

«هم الذین یقولون لا ینفقوا علی من عند رسول الله حتی ینقضوا»، «اینان همان کسانی هستند که می گویند به کسانی که اطراف رسول خدا هستند انفاق نکنید تا آنان پراکنده شوند» (1) «....»

در خاتمه این فصل مناسب است به این مسئله توجه شود که شیعیان خمس را متعلق به امام عصر - عج - می دانند و مجتهد جامع الشرايط را نماینده ی او می دانند و لذا به عشق مولای خود از روی رغبت خمس را پرداخت می کنند. آنان نه تنها با اتکا به روایات وارده به وجود آن حضرت عقیده دارند بلکه هر روز آثار پربرکت وجودی آن حضرت را لمس می کنند. آری اغیار و نامحرمانی که منکر آن حضرت هستند و از لطف او محروم و چشمانشان از دیدن نمایندگانش و شوکت و عظمت دوستداران و ارادتمندانش کور و گوشهایشان از شنیدن حقایق کر است». صم بکم عمی فهم لا یرجعون(2)»

تحریف و تصرف در سخنان امام خمینی (ره) علت تولد خمس)

نویسنده در 123 تحت عنوان رأی امام خمینی ره القاب

1- سوره منافقون ، آیه ۷۱ .

2- سوره بقره ، آیه ۱۸ .

احترام آمیزی را برای مرحوم امام می آورد (حال به چه قصد و نیتی؟ خدا می داند) و سپس سخنان آن بزرگوار را طبق خواست خود تحریف می کند .

در این مورد خوانندگان می توانند به ص ۲۲ کتاب ولایت فقیه مرحوم امام خمینی - ره - مراجعه کنند و تحت عنوان احکام مالی ، دیدگاه ارزشمند آن بزرگوار را مطالعه کنند. مرحوم امام - ره - در این بخش در صدد اثبات حکومت در اسلام هستند و می فرمایند: وجوب خمس و زکات و جزیه و ... که اگر درست طبق شرع اسلام پرداخت شود اموال زیادی خواهد بود فقط برای پرداخت به فقرا و سادات و طلبه نیست و از هزینه ی آنان بسیار بیشتر است پس این مبالغ برای چه تشریح شده؟ مسلم است که برای اداره ی حکومت اسلامی تشریح شد ، عین عبارت حضرت امام چنین است: «معلوم می شود منظور از وضع چنین مالیاتی فقط رفع احتیاج سید و روحانی نیست ، بلکه قضیه مهمتر اینهاست و منظور رفع نیاز مالی تشکیلات بزرگ حکومتی است.»

اما نویسنده این فرمایش امام را چنین آورده است ایشان فرمودند: «به نظر بنده حکومت اسلامی عادل به سرمایه های گزافی احتیاج ندارد که به کارهای پیش پا افتاده و مصالح شخصی مصرف کند».

شما خوب دقت کنید و قضاوت کنید که امام چگونه خمس و زکات را برای مصرف حکومت عادل و تشکیل حکومت واجب می داند و تشریح آن را دلیل بر برنامه مالی حکومت اسلامی

---

178

می داند ولی ایشان می خواهد استفاده کند که امام می فرماید حکومت نیاز به خمس و زکات ندارد تا برای کارهای پیش پا افتاده (نظیر مخارج سادات) مصرف شود!! و آنگاه می خواهد اینطور نتیجه گیری کند که خمس و زکات را علما برای بهره بری شخصی خود واجب کرده و از مردم می گیرند تا در مسیر هوا و هوس خویش مصرف کنند !!

---

179

---

180

فصل پنجم / بازی با کتابهای آسمانی

فصل پنجم

---

181

بازی با کتابهای آسمانی

نویسنده در اول این فصل متذکر می شود که «شک نیست که پس از صحائف آسمانی و سه کتاب معروف که همگی منسوخ هستند قرآن کریم یگانه کتاب آسمانی است که بر پیامبر اسلام حضرت محمد (- صلی الله علیه و آله (- نازل شده است و سپس ابراز می دارد که طی مطالعاتی که داشته ام پی برده ام که فقها و روحانیون ما از کتابهایی سخن می گویند که گویا علاوه بر قرآن ، بر پیامبر بزرگوارمان (- صلی الله علیه و آله (- نازل شده ، ایشان و این کتابها را به طور اختصاصی در اختیار امیرالمؤمنین (- علیه السلام (- گذاشته است «و با علامت تعجب و جمله» ملاحظه فرمائید «:هشت روایت را به صورت بریده می آورد و نام کتابهای الجامعه ، صحیفة الناموس ، صحیفة العبیطة، صحیفة ذوابة السیف ، صحیفة علی ( علیه السلام )، الجفر ، مصحف فاطمه ، تورات و انجیل و زبور را می آورد .

در اینجا چند سؤال مطرح است :

(1) آیا این نامها به گونه ای که نویسنده مطرح کرده است در روایات آمده است؟

(2) مقصود از این کتابها چیست؟ آیا این کتابها آسمانی هستند؟ و اگر آسمانی است چگونه مطالب و معارف آن در قرآن نیامده است؟

(3) چرا حقایق این کتابها در اختیار امت قرار داده نشده است؟

---

182

پاسخ سؤال اول

گرچه بعضی از نامه‌های مذکور در روایات آمده است نظیر جامعه و مصحف فاطمه (علیها السلام) ولی نامه‌های چون صحیفه ی ناموس نامه‌های از پیش خود در آورده نویسنده است او چنین عنوانی را اول ذکر می کند ، و بعد روایتی می آورد بدون اینکه حتی یک کلمه مربوط به آن در روایت دیده شود ، مثلاً بعد از شماره ۲ (صحیفه ناموس) می نویسد: «از حضرت رضا) علیه السلام (در حدیث علامات امام آمده است که فرمودند: در نزد امام صحیفه ای خواهد بود که در آن نام تمام شیعیان تا روز قیامت درج خواهد بود و صحیفه دیگری که در آن نام تمام دشمنانشان تا روز قیامت درج خواهد بود «-بعد از آن ، از بودن چنین صحیفه ای که بتواند این همه نام را در خود جای دهد تعجب می کند و می گوید:» به نظر شما همه کامپیوترها و عقل های الکترونیکی دنیا می توانند این عدد خیالی را بشمارند و در خود جای دهند؟ اگر معجزه هم خواستند ثابت کنند آن فقط در اختیار پیامبران قرار می گیرد آن هم در اشیای ملموس نه چیزهای غیبی؟ این که چه لزومی بوده که دروغ به این گونه ای از زبان ائمه و اهل بیت) علیهم السلام (گفته شود ما که سر درنیاوریم «! و بعد آرزو می کند که این مطالب به دست دشمنان اسلام نیفتد تا موجب تمسخر اسلام و مسلمین شود .

خوانندگان گرامی ؛ ملاحظه می کنید که اولاً ؛ نامی از صحیفه ی ناموس در حدیث نیامده است . و ثانیاً حضرت فرموده است که

این کتاب آسمانی است و بر پیامبر نازل شده است .

ثالثاً ؛ جمع آوری اطلاعات زیاد در یک مجموعه به خصوص با امکانات امروزی مثل کامپیوتر و هارد و سی دی که نویسنده به بخشی از آنها اشاره می کند امری کاملاً طبیعی است اگر مجموعه اسامی پیروان اهل بیت) علیهم السلام (مثلاً چند میلیارد باشد ممکن است تمام آن اسامی را در یک سی دی جای داد . کسانی که کمترین اطلاع از وسایل جدید داشته باشند به بی اطلاعی نویسنده درباره ی این امور اعتراف خواهند کرد .

رابعاً ؛ آیا وقتی بشر عادی بتواند چنین اطلاعاتی را در یک شیء ملموس جای دهد آیا جای دادن آن توسط حجت خدا کاری غیر معقول خواهد بود؟ و اگر این کار از افراد معمولی و عادی قابل قبول باشد از خاندان اهل بیت) علیهم السلام (غیر قابل قبول خواهد بود؟!)

خامساً ؛ خداوند در سوره مطفین دو کتاب معرفی می کند: یکی کتاب «فجار» و دیگری کتاب «ابرا» که در آن دو حقایق بی شماری جای داده می شود مضافاً بر آن که آن دو کتاب غیرملموس است .

اهل سنت خود روایت کرده اندکه پیامبر) صلی الله علیه وآله(دو کتاب بیرون آورد که اسمهای تمام اهل بهشت و جهنم در آن ذکر شده بود(1) مسلم اسمهای تمام اهل بهشت بیش از اسمهای شیعیان است چطور است که امثال نویسنده آن دو کتاب را می پذیرند و تعجب نمی کنند

\_\_\_\_\_ [سنن ترمذی 449 / 4 و مسند احمد ۲ / ۱۶۷ .

و دروغ نمی پندارند ولی چیزی را که نزد اهل بیت) علیه السلام(درباره اسامی پیروان خویش است را به باد تمسخر می گیرند؟؟!!

آیا این نشانه محبت نویسنده به خاندان رسالت) علیه السلام (است مضافاً بر

این که این دو کتاب الان کجاست؟ آیا نمی تواند در نزد اهل بیت

پیامبر) صلی الله علیه وآله (باشد و اسمهای پیروان و دشمنانشان در آن دو کتاب باشد . سادساً ؛ خدا کند که دشمنان اسلام کتاب مورد بحث را نبینند تا گمان کنند که او از علمای اسلام است و فکر کنند علمای مسلمانان این قدر کم اطلاع و غیر منطقی هستند .

حدیث ۵ نیز وضعیتی شبیه حدیث دو دارد که هیچ اشاره ای در آن به نام صحیفه ی علی (علیه السلام) نیست (البته سخن سرایی هایی که بعد از حدیث دو نویسنده داشته دیگر در اینجا نیست).

پاسخ سؤال دوم

در پاسخ به این پرسش که مقصود از صحیفه جامعه و مصحف فاطمه (علیها السلام) (و جفر و ... چیست؟ باید گفت: مقصود این است که امامان از اهل بیت) علیهم السلام (دارای علوم مختلف هستند و تنها اطلاعات آنان مثل بقیه مردم به ظاهر قرآن باز نمی گردد، بلکه آنان عالمترین مردم هستند و آنان به تعبیر امام هادی (-) علیه السلام (-) در زیارت جامعه معدن علم و اهل خانه وحی هستند و به صراحت قرآن و

185

اتفاق مفسران تمام علم کتاب در نزد علی (علیه السلام) است (1).

امام علی (علیه السلام) می فرماید: «رسول خدا) صلی الله علیه وآله (در بیماریش هزار در علم را به صورت راز به من آموخت که از هر در آن هزار درب دیگر از علوم باز می شود (2)».

و به نقل متواتر شیعه و سنی پیامبر) صلی الله علیه وآله (به امیرمؤمنان) علیه السلام (فرمود): «من شهر علم هستم و تو دروازه آن هرکس خواهان ورود به شهر و حکمت باشد باید از آن وارد شود.» ابن عباس می گوید: «ما بیان می کردیم که رسول خدا) صلی الله علیه وسلم (70 (عهد (و آموزش) با علی داشت و آن عهد (و آموزش) را با غیر او نداشت (3). حتی ابوهریره که حدود سه سال از عمرش را در کنار پیامبر) صلی الله علیه وآله (سپری کرده ادعا می کند که دو گنجینه و دریای معارف از آن حضرت آموخته است (4) شما می توانید باره امیر مؤمنان) علیه السلام (و معارف بلندی که در ظرف ۲۳ سال از پیامبر) صلی الله علیه وآله (آموخته است، قضاوت کنید، به خصوص که آن حضرت می فرمود: «من هر گاه از رسول خدا می پرسیدم آن حضرت به من پاسخ می داد و به من می آموخت و چون ساکت می شدم او شروع می کرد (5).

بنابراین علوم امیرمؤمنان و امامان از نسل او) علیهم السلام (با دیگران قابل

1- برای اطلاع بیشتر رجوع شود به کتاب ۱۱۰ علی در قرآن و تفاسیر روائی در ذیل آیه آخر سوره رعد .

2- بحار الانوار . 65 / 26

3- الطبقات الکبری ۲ / ۳۳۸.

4- صحیح بخاری . 64 / 1

5- سنن الترمذی ۵ / ۶۴۰ الطبقات الکبری ۲ / ۳۳۸

186

قیاس نیست و همچنان که دانش و اطلاعات یک فردی می تواند به صورت سخنرانی ، فیلم ، کتاب ، نمایشنامه ، سی دی رایانه ای جلوگیری شود . علمی که از رسول خدا) صلی الله علیه وآله (بوده می تواند به صورتهای مختلف از جمله به صورت کتابهایی چون جامعه و مصحف فاطمه (علیها السلام) (و جفر جلوه گرشوداز طریق آنها امامان) علیهم السلام (حقایق را بدانند و در زمان مناسب از آنها استفاده کنند .

بنابراین می تواند بخشی از آنچه در نزد آنان است کتب آسمانی باشد . البته نه کتاب آسمانی جدید بلکه کتابهایی آسمانی پیامبران پیشین ، همانطور که در روایات است و نویسنده نیز در شماره ۸ ذکر می کند و مرحوم کلینی



در کتاب کافی بابی را دارد تحت عنوان (در نزد ائمه) علیهم السلام (تمام کتابهایی است که از طرف خدا نازل شده است و آنان تمام کتابها را می دانند با اینکه به زبانهای مختلف نازل شده است) بنابراین علم کتابهای آسمانی تورات و انجیل و زبور و صحف ابراهیم (علیه السلام) در نزد آنان است. حال داشتن این علوم چه منافاتی با قرآن دارد؟ و آیا دارا بودن این علوم نشانه کمال است یا نقص و عیب؟ که نویسنده این گونه با روایات برخورد کرده است؟!

پیامبر گرامی اسلام) صلی الله علیه و آله (به جز یاد دادن معارف قرآنی به مردم ، هزاران حکمت و پند و اندرز و داستان و حکایت و احکام را برای مردم بیان فرمود. حال اگر آنها را برای امیرمؤمنان) علیه السلام ( فرموده باشد و آن حضرت با تیزی آنها را گرفته و ثبت کرده باشد و بعداً به عنوان یک گنجینه پر بها در اختیار امامان) علیهم السلام (از نسل خود

گذاشته باشد ایرادی دارد؟ چه کسی گفته است مطالب آن کتابها آسمانی است؟ که نویسنده فصلی را اختصاص می دهد به این موضوع ، تحت عنوان (بازی با کتابهای آسمانی)!!

آری ؛ در مجموع آنچه در اختیار اهل بیت) علیهم السلام (است و سخن از وحی در آن آمده است مصحف فاطمه) علیها السلام (است حمادبن عثمان در حدیثی از امام صادق) علیه السلام (روایت می کند که فرمود: «... چون خداوند پیامبرش) صلی الله علیه و آله (را قبض روح کرد به خاطر وفات آن حضرت غم فراوانی که از حجم آن جز خدا با خبر نبود بر حضرت فاطمه) علیها السلام (وارد شد خداوند به سویی او ملکی را فرستاد تا او را تسلی دهد و با او سخن بگوید ، حضرت فاطمه) علیها السلام (موضوع را با امیرمؤمنان) علیه السلام (در میان گذاشت حضرت فرمود: وقتی حضور ملک را احساس کردی و کلام او را شنیدی به من بگو. حضرت فاطمه) علیها السلام (به آن حضرت خبر داد. امیرمؤمنان) علیه السلام (تمام آن چه را که) حضرت فاطمه) علیها السلام (از ملک) می شنید (و برایش نقل می کرد) می نوشت تا از آن، مصحفی درست شد. بعد امام صادق) علیه السلام (فرمود: در آن چیزی از حلال و حرام نیست ولی در آن علم وقایع است) (1) . . .

بنابراین حدیث و احادیث دیگر مصحف فاطمه) علیها السلام (سخنان ملک است که حضرت زهرا) علیها السلام (برای علی) علیه السلام (بیان کرده است

1- اصول کافی ۱ / ۲۴۰ .

و این نیز نه تنها با آیات قرآنی منافاتی ندارد بلکه خود قرآن تأیید کننده آن است. خداوند در سوره آل عمران و در سوره مریم تصریح می کند که ملائکه بر حضرت مریم) علیها السلام (فرود آمدند و با آن حضرت مکالمه داشتند و قرآن آن را نقل کرده است. اگر امیرمؤمنان) علیه السلام (همان کاری را که خداوند در قرآن انجام داده است انجام دهد و سخنان فرشته را نقل کند ایرادی دارد؟!

ممکن است این سؤال مطرح شود که اولاً وحی اختصاص به پیامبران) علیهم السلام (دارد و ثانیاً با ارتحال پیامبر اسلام) صلی الله علیه و آله (وحی قطع شده است دیگر نزول فرشته به نزد حضرت زهرا) علیها السلام ( به چه معناست؟

پاسخ این سؤال این است که اولاً وحی مختص به پیامبران) علیهم السلام (تشریحی است که قطع شده است و اساساً اقسام وحی برای دیگران نیز ممکن است نظیر آنچه درباره حضرت مریم) علیها السلام (و مادر حضرت موسی) علیه السلام (است وجود دارد خداوند درباره مادر حضرت موسی) علیه السلام (تصریح دارد که ما به او وحی کردیم می فرماید: «و اوحینا الی ام موسی ان ارضعیه ... ، و به مادر موسی وحی کردیم که او را شیر بده (1) «... در نتیجه آن وحی ، که با ارتحال رسول خدا) صلی الله علیه و آله (برای همیشه منقطع

شد وحي تشریعی است نه وحي به معنای الهام و انس انسان با مجردات و فرشتگان الهي ، و گفتگوي حضرت زهرا (علیها السلام) (نیز از این قبیل است و

1- سوره قصص ، آیه ۷ .

حضرت زهرا (علیها السلام) (از مادر موسی و مادر عیسی) علیهم السلام (کمتر نیست. و خود اهل سنت ذکر کرده اند که ملانکه بر بعضی از صحابه سلام می کردند و آنان مصافحه کرده و صحابه با چشم آنان را می دیدند (1)

پاسخ سؤال سوم

این سؤال را نویسنده چندین مرتبه مطرح می کند از جمله بعد از حدیث شماره ی ۱ و ۴ و ۷ مبنی بر اینکه چرا این مطالب و این کتابها و مصحفها از امت پنهان مانده است حتی نویسنده بعد از روایت مصحف فاطمه - (علیها السلام) - می نویسد: «مگر نه این است که خداوند پیامبرش (- صلی الله علیه و آله) - را دستور می دهد که آنچه مأمور تبلیغ آن شده برساند و گرنه رسالت او را ابلاغ نکرده است» و بعد از آوردن آیه بلاغ» یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک (2) «، می گوید: «پس چگونه پیامبر (- صلی الله علیه و آله) - این قرآن را از امت پنهان میدارد و حضرت امیر و دیگر ائمه (علیهم السلام) چگونه آن را از شیعیان پنهان داشتند؟»!

پاسخ سؤال این است که: اولاً ؛ نویسنده ، صحیفه را از روی عمد یا کم اطلاعی ، کتاب آسمانی به حساب آورده است و حتی نام قرآن را بر آن نهاده است ؛ نظیر شماره ی ۳ ، ۴ و ۵ در حالی که هر فردی می داند صحیفه به معنای نامه است همانطور که از شماره ی ۴ و ۵ به خوبی استفاده می شود گذشته از این که سند بعضی از روایات

1- صحیح مسلم ۲ / ۸۸۹ و تهذیب التهذیب ۸ / ۱۱۲ و مسند احمد ۴ / ۴۲۷

2- سوره مائده ، آیه ۶۷ .

مثل حدیث شماره ۳ حدود ۵ راوی آن یا ضعیف هستند، یا ناشناخته و نویسنده در بار هاش این قدر قلمزنی کرده است. همچنین حدیث ۴ وضعیت مشابهی دارد زیرا در سندش علی بن حمزه واقفی و قاسم بن محمد جوهری هستند و این دونفر اطمینان رجال شناسان نیستند. بنابراین ، این دو حدیث از نظر سند قابل احتجاج نیستند. آری در منابع اهل سنت نیز وارد شده که به شمشیر علی (علیه السلام) صحیفهای بود از آن جمله بخاری چندین روایت در این باره نقل کرده است. به یک نمونه توجه فرمایید :

ابراهیم تیمی از پدرش روایت می کند که علی (رضی الله عنه) بر منبری از آجر سخنرانی می کرد و با آن حضرت شمشیری بود که صحیفه ای بر آن آویخته بود پس فرمود: «به خدا سوگند نزد ما از نوشتنیها که خواندنی باشد چیزی نیست مگر کتاب خدا (قرآن) و آنچه در این صحیفه است پس آن را گشود (1)»...

بنابراین اگر بناست که نویسنده اشکال بگیرد باید به سنیان که این کتابها را دارنند اشکال بگیرد و به فرض صحت این روایات این امر طبیعی است که پیامبر (صلی الله علیه و آله) (به امیر مؤمنان) علیه السلام (یا دیگران

نامه های متعددی داده باشند امروزه نیز در میان بزرگان این امور مرسوم است نظیر نامه هایی که حضرت امام خمینی - ره - و سایر عرفا به فرزندان و بستگان و شاگردان خود نوشته اند.

1- صحیح بخاری ۴ / ۲۲۷۸ و صحیح مسلم ۲ / ۹۹۵ و مسند احمد ۱ / ۱۱۹-۱۱۸

ثانیاً؛ بعضی دیگر از اصحاب نیز بودند که علوم خود را به دیگران یاد نمی دادند. چنانچه چنانچه به آنان اشکال نمی گیرند؟ یک نمونه:

بخاری در صحیح خود از ابوهریره روایت می کند که گفت: «من از رسول خدا (صلی الله علیه و سلم) دو گنجینه علم حفظ کردم یکی را منتشر کردم و اگر دیگری را منتشر کنم این نفس قطع میشود (1)».

آلوسی در تفسیر روح المعانی ذیل آیه ی ۶۷ سوره ی مائده در این باره بحثی دارد و حدیث ابو هریره را به تفصیل بسط داده است

طبرانی نیز از حذیفه نقل می کند که تمام آنچه را می داند نمی گوید (2).

ثالثاً؛ بسیاری از امور فرعی بستگی به نظر شخص پیامبر (صلی الله علیه و آله) دارد که به عنوان نمونه چه امری را به عموم و چه امری را به افراد خاص بفرمایند .

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) (مأمور ابلاغ است ولی بعضی از امور را باید به همه ی مردم ابلاغ کند و بعضی را به بعضی از افراد خاص و مأموریت ندارد آن را به همه مردم بفرماید ، نمونه آن رازی بود که به بعضی از همسرانش فرمود و آنان نتوانستند رازدار خوبی برای آن حضرت باشند و رازش را فاش کردند و سوره تحریم در این رابطه نازل شد و چه بسا آنچه به علی (علیه السلام) (می فرموده است از قبیل همان اسراری است که مأمور ابلاغ به آن حضرت بوده است و

1- صحیح بخاری ۱ / ۶۴

2- المعجم الکبیر ۳ / ۱۸۰ .

علی (علیه السلام) (بر خلاف همسران آن حضرت رازدار خوبی بوده و آن را تنها به اهلش منتقل نموده است .

و رابعاً؛ آیه بلاغ مربوط به امری است که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) (به خاطر جوّ حاکم بر جامعه ، از ابلاغ پیام الهی نگران بود و می ترسید زمینه پذیرش در مردم نباشد و مردم از دین باز گردند و آن معرفی امام علی (علیه السلام) (به رهبری امت اسلامی بعد از خویش بود و خداوند به آن حضرت فرمود که اگر آن را ابلاغ نکنی رسالت را ابلاغ نکرده ای بدین معنا که رهبری بعد از پیامبر (صلی الله علیه و آله) (به اندازه ی خود رسالت اهمیت دارد و چیزی که می تواند ضامن رسالت و حفظ بقای آن باشد رهبری امام امیرمؤمنان (علیه السلام) (است بنابراین آیه ربطی به مسایل فرعی ندارد .

خامساً؛ محروم بودن مردم از این علوم و معارف به خاطر بی توجهی به دستورهای رسول خدا (صلی الله علیه و آله) (و کنار زدن اهل بیت) (علیهم السلام) (است. حدیث زیر از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) (پاسخ مناسبی برای رفع این شبهه است و برای ما علت محروم بودن مردم را از آن معارف بلند بیان می کند. آن

حضرت می فرماید: «ای طلحه هر آیه ای را که خداوند بر محمد صلی الله علیه وسلم نازل کرده است در نزد من با املاي رسول خدا صلی الله علیه وآله (و خط من است و تأویل هر آیه ای که بر محمد صلی الله علیه وآله نازل کرده است و هر حلال و حرام و حد و حکمی که امت تا قیامت به آن احتیاج دارند با املاي رسول خدا صلی الله علیه وآله (و با خط من در نزد من موجود است حتی (حکم) خراش (در نزد من

است) طلحه گفت: هر چیز کوچک و بزرگ و خاص و عام و آن چه بوده آنچه تا روز قیامت خواهد بود در نزد شما به صورت مکتوب و ثبت شده هست؟ فرمود: آری و غیر آن (نیز در نزد من است) رسول خدا صلی الله علیه وسلم (به صورت راز در بیماریش ۱۰۰۰ باب علم را به من آموخت که از هر باب ۱۰۰۰ باب دیگر باز می شود و اگر امت بعد از ارتحال رسول خدا صلی الله علیه وسلم (از من پیروی می کردند و مطیع من بودند (نعمتها از آسمان و زمین بر آنان وارد می شد) و آنان از بالای سر و از زیر پایشان از نعمتهای الهی بهره مند می شدند (1)».

سادساً؛ رسول خدا صلی الله علیه وآله (بسیاری از حقایق را در اختیار مردم قرار داد ولی به دستور عمر بن خطاب تمام احادیث را آتش زدند چون بعضی از افراد در زمان پیامبر صلی الله علیه وآله (حدیث را ثبت می کردند بخاری از ابوهریره نقل می کند که گفت: «هیچ یک از یاران پیامبر (ص) بیش از من از او حدیث روایت نکرده است به جز عبدالله بن عمر، زیرا او می نوشت و من نمی نوشتم (2)».

بنابراین خلیفه دوم نگذاشت مطالب رسول خدا صلی الله علیه وآله (به صورت مکتوب به مردم برسد ولی علی علیه السلام (آن را ثبت و حفظ کرد و از طریق اهل بیت) علیهم السلام (در مورد نیاز در اختیار مردم قرار می دادند.

1- بحار الانوار. 26 / 65

2- صحیح بخاری 1 / 103 باب کتابه العلم.

سؤال دیگر

نویسنده در ص ۱۳۹ در ذیل عنوان «یک سؤال بی جواب» سؤال فوق را مطرح می کند و جوابی از بعضی از فقها ذکر می کند مبنی بر ترس از اینکه از طرف دشمن به آنها آسیبی وارد شود لذا آن را مخفی داشته اند بعد می نویسد: «چه بهانه بوجی! آیا شخصیت مؤمن و قهرمانی چون امیرالمؤمنین علیه السلام (شیر بنی هاشم ... نتواند از کتب آسمانی دفاع کند؟ ... «!سپس می نویسد: سؤال مهم دیگری که مطرح می شود این است که حضرت امیر و دیگر ائمه علیهم السلام (چه احتیاجی به تورات و انجیل و زبور داشته اند که آنها را دست به دست کنند و مخفیانه بخوانند؟! وقتی ما مدعی هستیم که قرآن را به طور کامل و چنان که نازل شده است جز حضرت امیر و ائمه علیهم السلام (هیچ کس حفظ و جمع آوری نکرده پس آنها چه احتیاجی به تورات و انجیل و زبور داشته اند؟! آن هم کتبی که با آمدن قرآن منسوخ شده است؟ «!او در آخر، تعدد کتابهای مقدس را ویژگی یهود و نصاری معرفی می کند و او اعتراف می کند که این گونه دسیسه ها و توطئه ها دستاورد دشمنان قسم خورده اسلام است .

اما اولاً؛ انتساب به معتقد بودن شیعه به کتب آسمانی مختلف در اسلام یک تهمت بی اساس است و نویسنده یک دلیل هم در این مورد ذکر نکرده و روایات همان طور که گذشت اشاره به علوم ائمه علیهم السلام (دارد که در عناوینی چون جامعه و جفر و مصحف فاطمه

(علیها السلام) آمده است و شیعیان به یک کتاب آسمانی عقیده دارند و آن قرآن است و در روایات نیز چیزی جز این دیده نمی شود .

ثانیاً ؛ این که چرا علی) علیه السلام (از قدرت خود استفاده نکرد و با زور این علوم را وارد جامعه نکرد و با دیگران درگیر نشد بعضی از پاسخ ها تحت عنوان چهارم (توهین به ام کلثوم (داده شد به آنجا رجوع شود .

ثالثاً ؛ این که چه احتیاجی ائمه) علیهم السلام (به تورات و انجیل و ... داشتند این است که آنان چون به عنوان جانشینان رسول خدا) صلی الله علیه و آله( و حجت خدا بر تمام مردم هستند باید اطلاعات کامل نسبت به تمام کتابهای آسمانی داشته باشند تا بر مردم سایر شریعتها نیز بتوانند اتمام حجت کنند . ضمن این که خود علم به کتابهای مختلف ، کمال به حساب می آید اگر چه انسان به آن نیازی نداشته باشد . ضمن این که امامان) علیهم السلام (در مناظرات خویش با اهل کتاب از آن استفاده می کردند ؛ نمونه ی آن مناظرات امام رضا) علیه السلام (با اهل کتاب است که حضرت از متن عهدین با آنان محاجه میکند . گذشته از آن که قرآن یک کتاب مناجات نیست گرچه آیاتی در این باره نیز دارد ولی بخشی از مناجاتهای پیامبران پیشین مثل حضرت داوود در زبور آمده است حال چه اشکالی دارد مناجات یکی از پیامبران) علیهم السلام (رایکی از امامان) علیهم السلام( بخواند و با آن با خدا مناجات کند؟ بهجاست در اینجا متذکر شویم که در منابع اهل تسنن آمده که افرادی چون عبدالله بن عمرو عاص در جنگ یرموک دو بار شتر از

کتاب اهل کتاب(یهودونصاری) رابه دست آورد و در آن دقت می کردوآنها را برای مردم نقل میکرد ودرآن امور شگفت آور می دید(1). خوب است نویسنده از پسر عمرو عاص پرسدباوجود قرآن چه نیازی به کتابهای یهود و نصاری دارد؟! آیا بخشی از اسرائیلیات رایج در میان اهل سنت همان مطالب نقل شده توسط پسر عمرو عاص نمی تواندباشد؟؟

رابعاً ؛ آیا برادران اهل تسنن صحاح سته خود را محترم و مقدس نمی شمارند و آیا در میان آنان این کتابهای مقدس و محترم ، متعدد نیست؟ خیلی از افراد هستند که عیبهایی که خود دارند برای این که مخفی بماند آن را به دیگران نسبت می دهند مشهور است که شخصی دزدی می کرد برای این که نزد دیگران مخفی بماند خودش جلو فریاد می زد دزد را بگیرید تا کسی به او مشکوک نشود . آیا ویژگیهای یهود و نصاری در نویسنده مشهود نیست؟

نکته :

نویسنده بعد از حدیث ۶ درباره ی جفر تحت عنوان» انتقام از اهل بیت «!مطلبی را از مرحوم آیه الله خویی ره نقل می کند مبني بر این که جفر سرخ را امام زمان) عج (باز خواهد کرد» و خون عامه اهل سنت را خواهند ریخت ... و از دو صنم قریش و دخترانشان و (عثمان) و

-[تفسیر القرآن العظیم ۱ / ۴ و تذکرة الحافظ ۱ / ۴۲ و فتح الباری ۱ / ۱۶۷

بنی امیه و بنی عباس انتقام خواهند گرفت و قبرهایشان را یکی یکی نبش خواهند فرمود «و به دنبال آن شیوه خود را که همان هیاهو است تعقیب می کند .

لکن بایداز نویسنده پرسید که انتقام از اهل بیت) علیهم السلام (را از کجا به دست آورد ، زیرا او یک اشاره ای به اهل سنت دارد و اشاره ای نیز به ابوبکر و عمر و حفصه و عایشه و عثمان و بنی امیه و بنی عباس.

حال کدامیک از اینها اهل بیت) علیهم السلام (هستند؟ اهل سنت؟ یا ابوبکر و عمر و عثمان و حفصه و عایشه و بنی امیه و بنی عباس؟!)

به نظر می‌رسد او که عنوان دفاع از اهل بیت را برای کتاب خود برگزیده است دفاع از اهل بیت مورد نظر خودش بوده است نه اهل بیت واقعی پیامبر (صلي الله عليه وآله)، زیرا در این جا سخن از اهل بیت که می‌آورد اشاره به اهل سنت و خلفای سه گانه و حفصه و عایشه (دو همسر پیامبر که در مذمتشان سوره تحریم نازل شد) و بنی امیه (که در قرآن به شجره ملعونه معرفی شده اند) و بنی عباس (که قاتلان و غاصبان حقوق اهل بیت بودند) می‌کند.

گذشته از این، عمده مطالب مستند ایشان تحریف شده و خلاف واقع است چه رسد به مطالب بی دلیل و بی سندی که او به صورت شفاهی از یک مرجع بزرگ شیعه نقل می‌کند. ما چگونه سخن او را در نسبتی که به آیت الله خویی - ره - می‌دهد باور کنیم؟!)

### بحث تحریف قرآن

گرچه نویسنده با نقل سخن ۳ تن از محدثان و یک روایت از امام باقر (سعی دارد که به خواننده این گونه القا کند که شیعیان و بزرگان‌شان معتقد به تحریف قرآن هستند لکن باید به دو مطلب توجه داشت:

مطلب اول: تمام بزرگان شیعه بدون استثنا معتقد به آسمانی بودن قرآن حاضر هستند.

ولی در میان دو فرقه سنی و شیعه کسانی هستند که قابل به تحریف قرآن به معنای کم بودن آیات موجود از تمام آنچه نازل شده است می‌باشند. ولی مشهور نزدیک به اتفاق در میان بزرگان شیعه قایل هستند که قرآن بدون هیچ کم و کاستی به دست ما رسیده است و دلیل های محکمی در این مورد ارائه نموده اند و حتی کتابهایی در این موضوع نوشته اند از جمله آن ادله:

1- «انا نحن نزلنا الذكر و انا له لحافظون(1)»

2- (علي) علیه السلام (که خود از کاتبان وحی بود مردم را به همین قرآن دعوت فرموده است از جمله در خطبه های ۱۷۶ و ۱۹۸ .

3- دانشمندان شیعه اتفاق نظر دارند که پیامبر (صلي الله عليه وآله (فرمود): «اني تارك فيكم الثقلين كتاب الله و عترتي.» «و اگر کتاب خدا تحریف شده

1- سوره حجر، آیه ۹.

بود تمسک به آن معنا نداشت .

4- دانشمندان شیعه همه نقل کردند که معیار تشخیص روایات صحیح از باطل عرضه کردن آنها به قرآن است و امام صادق (عليه السلام) فرمود: «هرسخنی که با قرآن سازگار نباشد بیهوده و باطل است(1)» «و اگر قرآن محرّف بود نمی توانست معیار باشد.

5- اعتراف بزرگان شیعه مبنی بر این که قرآن هرگز دچار دگرگونی نشده و نخواهد شد(2) .

بنابراین جمهور مسلمانان اعم از شیعه و سنی برآنند که این کتاب آسمانی درست همان قرآنی است که بر پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله نازل شده است .

مطلب دوم : با بیان موارد فوق بی پایگی نسبت ناروای تحریف قرآن به شیعه به ثبوت رسید و اگر نقل روایات و اقوال ضعیفی در شیعه موجب این اتهام گردیده است نقل این اقوال و روایات به گروه اندکی از شیعه اختصاص ندارد بلکه جمعی از محدثان و مفسران اهل سنت نیز این گونه اقوال و روایات را دارند بنابراین باید تحریف قرآن را به آنان نسبت داد. ما در اینجا به ذکر چند نمونه اکتفا می کنیم :

1- قرطبی در تفسیر خود از ابوبکر انباری و او نیز از ابی بن کعب

---

1- اصول کافی ، ج ۱ ، کتاب فصل العلم ، باب الاخذ بالسنة ، روایت ۴ .

2- رجوع کنید به کتاب شیخ پاسخ می دهد ، ص ۷۵ - ۸۴. وسلامة القرآن من التحريف - در این کتاب گواهی ۶۰ تن از بزرگان امامیه را بر عدم تحریف قرآن را آورده است .

---

200

روایت می کند که «سوره احزاب (که ۷۳ آیه دارد) در زمان پیامبر به اندازه سوره بقره (که ۲۸۶ آیه دارد) و آیه «رجم» نیز در این سوره قرار داشته است» (1) «هم اکنون هیچ اثری از چنین آیه ای در سوره احزاب نیست!! و از مقدار آیات ۲۸۶ آیه تنها ۷۳ آیه در این سوره دیده می شود!!»

2- همچنین وی از عایشه نقل می کند که گفته است: «سوره احزاب در زمان پیامبر ۲۰۰ آیه داشت پس چون مصحف نوشته شد به بیش از آنچه که الآن موجود است دست نیافتند» (2) «ملاحظه می فرمایید که بنابراین نقل عالم سنی عایشه قایل به تحریف قرآن است».

3- صاحب کتاب «الاتقان» نقل می کند که عدد سوره های مصحف «ابی» ۱۱۶ سوره بوده است زیرا دو سوره دیگر به نامهای «حقد» و «خلع» در آن وجود داشته است (3) . ولی همه می دانیم قرآن کریم فقط ۱۱۴ سوره دارد و از این دو سوره در آن اثری نیست».

4- مسلم در صحیح خود از ابوموسی اشعری نقل می کند که در جمع یک گروه 300 نفری درباره قرآن گفت : «ای خوبان اهل بصره ، قاریان قرآن را بخوانید و گذشت زمان موجب فساوت قلب شما نشود ما در زمان پیامبر سوره ای می خواندیم که به اندازه سوره توبه بود و من تنها یک آیه از آن را حفظ کرده ام و آن این آیه است : «لوان لابن آدم وادیان من الذهب لابتغی الیهما ثالثا ولوان له ثالثا لا بتغی

---

1- تفسیر قرطبی 113 / 14 ابتدای تفسیر سوره احزاب و الدر المنثور ۵ / ۱۸۰

2- همان.

3- الاتقان ۱ / ۶۷ .

---

201

الیها رابعاً و لایملاً جوف ابن آدم الا التراب و یتوب الله علی من تاب» (1) «در حالی که چنین آیه ای در قرآن یافت نمی شود و اصولاً با بلاغت قرآن سازگار نیست .

5- جلال الدین سیوطی از عمر بن خطاب روایت می کند که «سوره احزاب به اندازه سوره بقره بوده و در آن نیز آیه رجم وجود داشته است» (2) «این روایت نیز به روشنی دلالت دارد که عمر بن خطاب قایل به تحریف قرآن است».

بنابر این اگر گروه اندکی از دو فرقه شیعه و سنی روایات و اقوال ضعیف و سست بنیانی را در مورد «تحریف در قرآن» آن هم «کم شدن آیات» نقل کرده اند این اقوال و روایات ضعیف از دیدگاه اکثریت قریب به اتفاق مسلمانان شیعی و سنی پذیرفته نشده است و حتی آن گروه اندک نیز که قایل به تحریف هستند اتفاق نظر در قرآنی بودن تمام آیات موجود دارند گذشته از این که نص آیات و روایات صحیح و متواتر اسلامی و اجماع و اتفاق هزاران تن از صحابه و اتفاق مسلمانان جهان بر این است که هیچ گونه تحریف و تغییر و فزونی و کاستی در قرآن مجید راه نداشته و ندارد. و این که نویسنده تحریف قرآن را به شیعه نسبت می دهد آیا دلیل بر حقد و کینه او به شیعه نیست؟! همانطور که از توهین و تحریف و تحقیرهای دیگرش این حقیقت به دست می آید؟!!

---

1- صحیح مسلم ۲ / ۷۲۶.

2- در المنثور 180<sup>هـ</sup> / ، ابتدای تفسیر سوره احزاب .

---

202

لازم به ذکر است که کتاب محدث نوری در باره تحریف قرآن حدود ۳۷۰ است نه یک کتاب ضخیم؛ و مشتمل بر روایات شیعی و سنی است و بسیاری از روایات آن از نظر سند ضعیف یا مرسل یا تکراری است و از نظر متن نیز مربوط به تفسیر و تأویل است و به قول مرحوم بلاغی راه جمع بین روایات این است که آنچه از تحریف مطرح است مربوط به الفاظ قرآن نیست بلکه مربوط به تفسیر و معانی و تأویل است و از دیدگاه شیعه همان طور که گذشت قرآن بدون تحریف باقی مانده است و روایتی که نویسنده از کافی درباره تحریف قرآن ذکر می کند ضعیف است زیرا در سندش عمرو بن ابی مقدم است که وثاقت آن ثابت نشده است (1).

---

- [تنقیح المقال ۲ / ۳۲۴].

---

203

---

204

فصل ششم / اهل سنت از دیدگاه تشیع

فصل ششم

---

205

اهل سنت از دیدگاه تشیع

قبل از ورود به بحث ، مطلبی را مورد توجه قرار دهیم و آن اینکه در اینجا دو مبحث مطرح است :

1- دستورهای اهل بیت (علیهم السلام) در چگونگی معاشرت با اهل سنت



2- چگونگی گرفتن احکام شرعی و دستورهای دینی و تشخیص حق از باطل در صورت تعارض ادله .

## مبحث اول

کسی که دستورهای اهل بیت (علیهم السلام) را در چگونگی معاشرت با اهل سنت بررسی می کند می بیند آنها به پیروان خود نه تنها دستور نداده اند که از اهل سنت اجتناب کنند و از محیط و جامعه شان جدا شوند (تا چه رسد به اینکه آنان را کافر و نجس به حساب بیاورند) بلکه به عکس دستور داده اند در بین آنان حضور دوستانه داشته باشند به گونه ای که به عیادت بیمارانشان بشتابند و در تشییع جنازه شان شرکت کنند و به سود و زیان آنان در محاکم قضایی گواهی دهند و با آنان زیبا سخن بگویند و حتی در صف اول نماز جماعت ایشان شرکت کرده و پشت سرشان نماز بگذارند. به ذکر چند روایت از روایات فراوان در این باره اکتفا می کنیم:

الف: حمادبن عثمان از امام صادق (علیه السلام) روایت می کند که فرمود: «هر کس با آنان در صف اول نماز بگذارد مانند کسی است

که در صف اول پشت سر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نماز گزارده است(1)».

ب: امام صادق (علیه السلام) فرمود: «وقتی با آنان نماز گزاردی خداوند به تعداد کسانی که از اهل سنت هستند از گناه تو می بخشاید(2)».

ج: ابی علی می گوید: «به امام صادق (علیه السلام) گفتم: ما یک امام جماعتی داریم که به تمام اصحاب ما (شیعیان) کینه میورزد. فرمود: تو را چه کار به سخن او ، به خدا اگر راست می گویی تو سزاوارتر هستی از او نسبت به مسجد ، تو اولین کسی باش که به مسجد می روی و آخرین فردی باش که از مسجد خارج می شوی و اخلاقت را با مردم نیکو کن و زیبا سخن بگو(3)».

د: عبدالله بن سنان می گوید: «از امام صادق (علیه السلام) شنیدم که می فرمود: شما را به تقوای خدای عزوجل سفارش می کنم کاری نکنید تا مردم (اهل سنت) به شما مسلط شوند (و نقاط ضعف از خود نشان ندهید) پس دلیل و خوار شوید. خداوند تبارک و تعالی در کتابش می فرماید: «و با مردم نیکو سخن بگویند (زیبا معاشرت کنید)» سپس فرمود: به عیادت بیمارانشان بروید و در تشییع جنازه هایشان شرکت کنید و به سود و زیان آنان (در محاکم قضایی) گواهی بدهید و با آنان در مسجدهایشان نماز بگذارید(4)».

1- وسایل الشیعه ، ج ۵ ، باب ۵ ، از ابواب صلاة الجماعة ، حدیث ۱ و ۴ ، ص ۳۸۱ .

2- وسایل الشیعه ، ج ۵ ، باب ۵ ، از ابواب صلاة الجماعة ، حدیث ۲ ، ص ۳۸۱ .

3- وسایل الشیعه ، ج ۵ ، باب ۵ ، از ابواب صلاة الجماعة ، حدیث ۶ ، ص ۳۸۲ .

4- وسایل الشیعه ، ج ۵ ، باب ۵ ، از ابواب صلاة الجماعة ، حدیث ۸ ، ص ۳۸۲ .

ه: هشام بن حکم می گوید: «از امام صادق (علیه السلام) شنیدم که می فرمود: بپرهیزد از کاری که ما را به وسیله ی آن خوار سازید بی تردید فرزند بد یا کار بد ، خود باعث بدنامی پدر و مادر می شود. شما شیعیان برای کسی که به او روی آورده اید زینت باشید و باعث زشتی و آبروریزی ما نشوید. در نماز جماعت آنها شرکت کنید و از مریض های آنان عیادت نمایید و در تشییع جنازه هایشان حاضر شوید و نباید آنان در انجام کار خوب بر شما سبقت بگیرند ، زیرا شما در انجام کار خیر از آنان سزاوارترید(1)»....

از مطالب فوق دستور العمل اهل بیت) علیهم السلام (در برخورد با اهل سنت روشن شد و بی اساس بودن ادعاهای او مانند گذشته واضح گردید. لازم به ذکر است در هیچ روایتی یافت نمی شود که تمام اهل سنت نواصب هستند بلکه هر کس از اهل سنت دشمنی با اهل بیت) علیهم السلام (داشته باشد او ناصبی است و از دیدگاه شیعه او حکم مسلمان را ندارد لکن توده اهل سنت که محبت خاندان پیامبر) صلی الله علیه و آله (را دارند همواره مورد عنایت و ارشاد اهل بیت) علیهم السلام (بوده و به پیروان خویش سفارش می کردند به بهترین نحو با آنان رفتار کنند. نمونه آن روایات فوق است. سایر مطالبی که نویسنده در اول این فصل

1- وسایل الشیعه ، باب ۲۶ ، از ابواب الامر و النهی ، حدیث ۲ .

آورده است چون یک مشت حرفهای سست است ما به دستور قرآن از کنار آن می گذریم (1) و به اصل مطلب می پردازیم .

تردید نیست که خداوند به وسیله پیامبر) صلی الله علیه و آله (تکالیف و وظایفی را برای مردم تشریح کرده و آن حضرت جهت بیان تکالیف و احکام الهی برای بعد از خود دو معیار قرآن و عترت طاهره را به امر الهی قرار داده است. بنابراین هر کس کاری را که انجام می دهد باید بر اساس حجت الهی باشد و هرگز رفتار مردم دلیل شرعی برای انجام یا ترک کاری نیست ، و بر همین اساس ائمه هدی) علیهم السلام (راه تشخیص حق از باطل را رجوع به قرآن می دانند و می فرمایند: «ما لم یوافق القرآن فهو زخرف»، «آن چه مخالف قرآن باشد باطل است (2)». و یا فرمودند: «ما جاءکم یخالف کتاب الله فلم اقله»، «آنچه مخالف قرآن باشد سخن من نیست(3)».

و در تشخیص حق از باطل از مراجعه به مردم و اشخاص نهی فرموده اند به خصوص زمانی که عده ای تصمیم داشته باشند افکار انحرافی را در میان مردم گسترش دهند و حکومتی وقت از آنان حمایت کنند و این امری کاملاً طبیعی است و هیچ مخالفتی با مردم ندارد زیرا انسان می تواند با مردم رفتار خوبی داشته باشد ولی

1- اقتباس از آیه شریفه «و اذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاماً، چون اهل ایمان با نادانان برخورد کردند با سلامت از کنارشان می گذرند و با آنان درگیر نمی شوند».

2- اصول کافی 69 / 1 ، کتاب فضل العلم باب الاخذ بالسنة ، شواهد الکتاب .

3- همان .

تکالیف خود را از منابع اصیل بگیرد .

حال اگر امامان از عترت طاهره) علیهم السلام (که حافظان دین بعد از رسول خدا) صلی الله علیه و آله (هستند ببینند که دشمنان در حاکمیت مسلمین نفوذ کرده اند و زمام مسلمین را به دست گرفته اند و با جعل حدیث و تحریف اسلام و تغییر احکام و پیاده کردن دیدگاههایی ضد اسلام قصد محو اسلام را دارند (تا جایی که سوگند یاد کرده اند تا اسلام و نام پیامبر) صلی الله علیه و آله (را دفن نکنند ، آرام نمی گیرند و هر چه از اهل بیت) علیهم السلام (شنیدند و از پیروانشان دیدند به عکس آن عمل کردند.) در اینجا است که ائمه) علیهم السلام (

برای حفظ اصل اسلام و احکام نورانی آن به پیروان خود دستور می دهند که اگر دو روایت از ما شنیدید که یکی مطابق با نظر رایج در میان مردم و حکومت است و دیگری در جهت خلاف آن. پس بدانید که حدیث اول از روی تقیه صادر شده است و روایت دوم که مخالف آنان است بدون تقیه است و هدایت و رشد و حق در حدیث مخالف است و آنچه از امامان (علیهم السلام) رسیده و بعضی از آنان را نویسنده مستمسک خود قرار داده است اشاره به همین واقعیت است حال برای روشن شدن مطلب به نمونه هایی از ۳ دسته روایات که در این باره وجود دارد می پردازیم :

1- روایاتی که دلالت بر جعل روایات و تصمیم دشمن در محو اسلام و نابودی نام بنیانگذار اسلام (صلی الله علیه و آله) را دارد .

از آن جمله ابن ابی الحدید معتزلی نقل می کند از زبیر بن بکار که

210

مخالف علی (علیه السلام) بود از قول مطرف فرزند مغیره بن شعبه که گفت: «من (گاهی) با پدرم به نزد معاویه می رفتم و پدرم هر زمان از نزد معاویه باز می گشت از عقل و کارهای (خوب) (شگفت آورش سخن می گفت. ولی شبی پدرم (از نزد او) آمد و شام نخورد اندوهگین بود. لحظاتی صبر کردم، گمان کردم برای ما اتفاقی افتاده است به او گفتم: چرا شما را از اول شب اندوهگین می بینم؟ گفت: پسر من، از نزد کافرترین و پست ترین انسانها (معاویه) آمدم!! گفتم: چطور؟ گفت: وقتی من با او (معاویه) تنها شدم به او گفتم: ای امیرالمؤمنین سن و سالت زیاد شده است اگر عدالت را آشکار می کردی و آن را گسترش می دادی و توجهی به بستگان از بنی هاشم به خاطر صله رحم می کردی بهتر بود، زیرا آنان امروزه چیزی ندارند تا از آن بترسی (اگر چنین کنی) این کار موجب می شود که پادش و ثوابش برایت بماند. گفت: هرگز، هرگز، به امید کدام یاد باشم؟ برادر تیم (ابوبکر) قدرت را (بعد از ارتحال پیامبر) صلی الله علیه و آله (به دست گرفت پس به عدالت رفتار کرد و کارهای خود را انجام داد وقتی مُرد نامش نیز مُرد. آیا کسی یادی از ابوبکر می کند؟ بعد از او برادر عدی (عمر) قدرت را به دست گرفت سپس کوشش خود را کرد و ده سال حکومت کرد پس با مرگش نامش هم مُرد. آیا کسی یادی از عمر می کند؟ ولی «پسرایی کبشه» (مقصود او رسول خدا) صلی الله علیه و آله (که با توهین او را این گونه یاد می کند) روزانه ۵ مرتبه با فریاد درباره اش گفته می شود اشهد ان محمداً رسول الله با زنده بودن نام او

211

(و شهادت به رسالت او در اذان و غیر اذان) چه کاری باقی می ماند؟ و کدام یاد بعد از این ذکر دوام پیدا می کند؟ نه به خدا سوگند حتماً حتماً این نام را دفن می کنم (1)!!!».

2- روایاتی که دلالت بر عمل کردن برخلاف فرمایش رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و اهل بیت (علیهم السلام) دارد.

به خاطر حکایت فوق بود معاویه هیچ اعتنایی به احکام دینی نداشت او لباس ابریشم می پوشید و از ظرفهای طلا و نقره می نوشید تا جایی که ابودرداء به او گفت: «از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) شنیدیم که فرمود هرکس از این دو جام (طلا و نقره) بنوشد در درون او آتش جهنم ریخته می شود. معاویه گفت: ولی من ایرادی بر استفاده از آن نمی بینم ابودرداء گفت: وای از دست معاویه، من از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) خبر می دهم و معاویه از رأی و نظر خود!!! هرگز با تو در یک جا آرام نمی گیرم (2)».

این رفتار معاویه غیر از دستورهایی بود که برای جعل حدیث داده بود و حدیث های جعلی را در میان مردم رایج کردند به گونه ای که بسیاری از این احادیث را بزرگانی که قابل اعتماد بودند نقل کردند و مورد توجه توده مردم قرار گرفت (3) و به مرور چهره دین عوض شد و از اسلام چیزی باقی نماند .

1- شرح نهج البلاغه ابن ابي الحديد ۱ / 463 /

2- شرح نهج البلاغه ابن ابي الحديد ۱ / 463 و ۴۶۴ .

3- ر - ک : به شرح نهج البلاغه ابن ابي الحديد ۳ / ۱۵ و ۱۶ .

212

ز هري مي گوید: «در دمشق برانس بن مالک در حالي که تنها بود وارد شدیم دیدیم او گریه مي کند گفتم: براي چه گریه مي کنی؟ گفت: هیچ یک از اموري که در زمان رسول خدا (صلي الله عليه وآله) (مي شناختم امروز نمي شناسم (يعني تمام امور عوض شده و تغيير کرده است) تنها نماز باقي مانده که آن نیز ضایع شده است(1)».

این روایت با حدیثی که نویسنده در ص ۱۴۵ از امام صادق (عليه السلام) نقل کرده سازگار است که فرمود: «به خدا قسم جز استقبال قبله در نزد آنها از چیزی باقي نمانده است و حتی براي اصحاب نیز مشخص بود که مخالفت هاي معاويه و تغيير احکام به خاطر بغض و کینه بر ضد امام امير مؤمنان (عليه السلام) بود و هر دستوري که از آن حضرت بود بر عکس آن رفتار مي کردند .

سندی در تعلیق سنن نسایی مي گوید: «...او (علي) مقید به سنت ها بود و آنان سنت ها را ترک کردند به خاطر بغض و کینه با او(2)».

در کنز العمال از ابن عباس نقل مي کند که گفت: «خداوند فلانی (معاويه) را لعنت کند او از تلبیه در روز عرفه نهي مي کرد به خاطر اینکه علي (عليه السلام) در آن روز تلبیه مي گفت(3)».

فخر رازی درباره ي آهسته گفتن بسم الله در نماز مي گوید: «حکومت بني امیه در جلوگیری از بلند بسم الله... مبالغه زياده

1- الصحيح من سيرة النبي ۱ / ۲۸ و صحيح بخاري ۱ / ۱۳۴ و طبقات ابن سعد و ....

2- سنن النسائي ۵ / ۲۵۳ .

3- الغدير ۱۰ / ۲۰۵ و سنن النسائي ۵ / ۲۵۳ و السنن الكبرى ۵ / ۱۱۳ .

213

روي مي کردند. این کار تلاشی در نابودی آثار علي بود(1)»

این شیوه ترک سنت هاي الهي به خاطر مخالفت با اهل بيت (عليهم السلام) (به خصوص امير مؤمنان) عليه السلام (نه تنها از طرف خلفا مانند معاويه رایج بود بلکه این شیوه در میان ائمه و بزرگان اهل سنت نیز نسل به نسل ادامه یافت. ۰۰

چند نمونه را ملاحظه فرمایید:

الف: ابوحنیفه و مالک و احمد مي گویند: «برجسته درست کردن قبر بهتر است زیرا مسطح بودن شعار شیعه شده است(2)».

ب: این قدامه می گوید: تسنیم (برجسته کردن) قبر افضل از مسطح کردن آن است و مالک و ابوحنیفه و ثوری چنین می گویند... زیرا مسطح بودن اشبه به شعار اهل بدعت (شیعه) است (3).

ج: بیهقی می گوید: «حدیث قاسم بن محمد در این باب (مسطح بودن قبور) صحیح تر است و سزاوارتر است محفوظ بماند ولی بعضی از اهل علم از اصحاب ماتسنیم مستحب می دانند زیرا... مسطح بودن شعار اهل بدعت (شیعه) شده است (4)»...

د: مصنف کتاب الهدایه از حنفیه می گوید: «مشروع آن است که انگشتر به دست راست باشد ولی چون رافضه (شیعه) چنین

---

1- التفسیر الکبیر ۱ / ۲۰۶.

2- رحمة الامة في اختلاف الائمة ص ۱۵۵ .

- 3 همان.

4- السنن الکبری ۴ / ۴ .

می کنند ما آن را به دست چپ می کنیم (1)».

ه: ابن تیمیه در منهاجش ۱۴۳/۲ در بیان تشابه به روافض می گوید: «و به خاطر همین امر فقهایی ما فتوای دارند به ترک بعضی از مستحبات، زیرا آن مستحبات مورد عمل و شعار روافض (شیعیان) است (2)»....

و: غزالی می گوید: «حرام است سخنران مقتل حسین و چگونگی کشتن او را نقل کند و نباید آنچه از درگیری ها و دشمنی هاست نقل کند (3)»....

3- روایاتی که دلالت بر وظایف شیعیان و در چنین شرایطی دارد .

در چنین شرایطی است که امامان (علیهم السلام) باید احکام و سنتهای الهی را برای پیروان خویش روشن کنند طبیعی است که یکی از راه های شناسایی احکام واقعی الهی از دو روایتی که یکی موافق نظر این انسان هاست و دیگری مخالف آن، امام رشد و هدایت را در روایت مخالف آنان بدانند و یا به مثل علی بن اسباط بفرماید: «وقتی کسی که از دوستان اهل بیت (علیهم السلام) نیست که حکم الهی را بیان کند از فقیه شهر (که منصوب حکومت هستند) فتوی را بخواه و به عکس آن رفتار کن».

---

1- منهاج الکرامه ص ۱۰۸

2- الغدیر ۱۰ / ۲۱۰ .

3- روح البیان ۴ / ۱۴۳ .

این دستورها کاملاً طبیعی و برای هر فرد عاقلی قابل قبول است و روایت ابواسحاق ارجایی نیز شاهدهی بر مطالب فوق است. در این روایت امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید: «آیا می‌دانی برای چه به شما فرمان داده شده است که برخلاف عامه (و نظر رایج در جامعه اهل سنت) عمل کنید؟ گفتیم: نمی‌دانیم، فرمود: زیرا (علی) علیه السلام (هر کاری انجام می‌داد امت (مسئولین جامعه) بر خلاف آن رفتار می‌کردند تا این که امر او را باطل کنند از امیرمؤمنان) علیه السلام (آنچه نمی‌دانستند می‌پرسیدند ولی چون ایشان فتوی می‌داد آنان از پیش خود ضد آن را درست می‌کردند تا حق را بر مردم باطل جلوه دهند) (1).

آری: گاهی آنان به رفتارکردن مطابق نظریشوایان ستم نیز دستور می‌دادند تا جان شیعه حفظ شود. علی بن الحسین از امام صادق (علیه السلام) روایت می‌کند که فرمود: «وقتی در میان زمامداران ستمگر هستی مطابق نظر آنان رفتار کنی و به مخالفت به آنان خود را مشهور نسازید که شما را می‌کشند و اگر به احکام آنان عمل کردید برای شما بهتر است» (2).

از مطالب فوق معلوم شد آنچه از احکامی که پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) آورده است و از اسلام ناب باقی مانده است چیز اندکی است همانطور که در روایت انس بن مالک که گذشت، معلوم شد تنها

---

1- علل الشرایع، ص ۵۳۱.

2- همان.

نماز باقی مانده بود و آن هم ضایع شد و از حضرت صادق (علیه السلام) نقل شده که فرمود: به خدا قسم جز استقبال چیزی از حق نزد آنها نمانده است. البته این نکته را نباید فراموش کرد که تکلیف با مردم و اهل سنت غیر از انجام تکالیف و عمل کردن به وظائف فردی و شخصی در مثل عبادات و ... است. ما در بخش دوم باید به قرآن و حجت شرعی رجوع کنیم و هرگز رفتار توده مردم برای ما حجت شرعی نیست، زیرا که خداوند می‌فرماید: «قولوا للناس حسناً» «با مردم چه مسلمان و چه غیر مسلمان به خوبی رفتار کنید» (1).

یک کج فهمی و یک تهمت

نویسنده مطلبی را از مرحوم جزایری در ص ۴۶ نقل می‌کند که او فرموده است: «خدایی که خلیفه پیامبرش ابوبکر باشد خدای مانیت و پیامبر (پیامبر)ی که ابوبکر را خلیفه خویش کرده (هم پیامبر مانیت) «مرحوم جزایری که معصوم نیست همواره شیعه بر این مطلب تأکید دارد و همچون تابلویی در برابر شیعه است که جز سخن معصوم و کتاب خدا حجت نیست بنابراین مرحوم جزایری یا هر کس دیگر سخنی بگوید که خلاف حقیقت باشد برای حجت نیست افزون بر آن مرحوم جزایری می‌خواهد بگوید که ابوبکر منصوب از طرف خدا و پیامبر نیست و لذا ابوبکر را منصوب خدا و پیامبر نمی‌دانیم

---

1- سوره بقره، آیه ۸۳.

همچنان که اهل سنت نیز او را منصوب خدا و رسول نمی‌دانند به خلاف امام علی (علیه السلام) (که منصوب خدا و رسول خدا) صلی الله علیه و آله (است). آری آنچه را ما درباره خلیفه رسول شرط می‌دانیم آنان شرط نمی‌دانند بلکه آنان معتقدند که پیامبر درباره مسایلی که به دین خدا مربوط نیست معصوم نیست و بالاتر این که آنان معتقدند خداوند صورتی مثل صورت آدم دارد و دارای دست و پاست و اوصافی مانند انسانها دارد (در فصل بعدی در این باره اشاره ای خواهیم داشت. انشاءالله) البته ما به چنین خدایی با این اوصاف و پیامبری این گونه

معتقد نیستیم و ما خداوند را از آنچه از این قبیل ذکر می کنند تنزیه می کنیم و رسولانش را از آنچه برایشان از بدیها و نقایص ذکر می کنند مبرّی می دانیم. البتّه برخی از محققان اهل سنت نیز این گونه روایات را تأویل می کنند.

در اینجا اشتباه (عمدی یا سهوی) نویسنده بروز کرده و تصور کرده است که شیعه، خدا و پیامبری غیر از خدا و پیامبر اهل سنت دارد.

و از مرحوم آیه الله صدر در آخرین قسمت سخنی را نقل می کند ما بارها دروغگو بودن نویسنده را ثابت کرده ایم او به این جرم فاسق است و قرآن به ما دستور می دهد سخن او را نپذیریم تا جستجو کنیم و حقیقت برای ما کشف شود. «ان جاءکم فاسق نبأ فتبیّنوا...». آری از مطالب بالا معلوم شد که این شیوه ی نویسنده و بزرگان اهل سنت است که به خاطر مخالفت با شیعه حق را ترک کرده و باطل را گرفته اند. نمونه هایی از آن در چند قبل ملاحظه شد.

دشمنی با صحابه (ارتداد)

از مطالب گذشته معلوم شد که شیعه با اهل سنت هیچ دشمنی ندارد و با بهترین وجه ممکن با آنان (به دستور اهل بیت) علیهم السلام (رفتار می کند).

شگفت آن که نویسنده رفتار نکوهیده اهل سنت را به شیعه نسبت می دهد: زیرا آنان دشمنی با شیعه را به جایی رسانده اند که آنان مسلمان نمی دانند و آنانرا رافضی می شمارند و ازدواج با ایشان را حرام و ازگوشت ذبیحه ایشان استفاده نمی کنند و گروهی از دانشمندان اهل سنت بر این موضوع تصریح دارند: نظیر مالک و ابن حجر در (الصواعق المحرقة ص ۲۴۳) و قرطبی و احمد حنبل در (الجامع لاحکام القرآن ۲۹۶/۱۶) و عبدالله بن باز در جواب استفتای شماره ۱۶۶۱ تصریح میکنند که از مذهب جعفری کسانی که علی و حسن و حسین و بزرگان را می خوانند مشرک و مرتدند و ذبیحه آنان حلال نیست (۱)... و در فتوای شماره ۳۰۰۸ از دواج با آنان را حرام می داند ولی با این حال در فتوای شماره ۶۹۹۱ ذبایح اهل کتاب (یهود و نصاری) را مباح می داند!! (۲) ملاحظه می فرمایید رفتاری که برخی از اهل سنت با شیعیان دارند بدتر از رفتار با یهودیان و مسیحیان است. ولی با این حال مابه دستور اهل بیت) علیه السلام

-- 1 فتاوی اللجنة الدائمة للبحوث العلمیة والافتاء. 2 / 264

-- 2 همان. 3 / 299

به بهترین وجه با آنان رفتار می کنیم تا جایی که خود اهل سنت به آن اعتراف دارند نظیر شیخ محمد ابوزهره در کتاب (تاریخ مذاهب اسلامیة).

آری شیعه با دشمنان اهل بیت) علیهم السلام (که همان نواصب هستند مخالف است و آنان هر کس باشند مورد تنفر شیعیان هستند و در حقیقت اگر ما با دشمنان اهل بیت) علیهم السلام (مخالفیم به خاطر آن است که با دشمنی و مخالفت با خدا و رسول و خاندان او) علیهم السلام (مخالفیم و با شخص خاصی مخالفت نداریم و به تعبیر دیگر دشمنی با اشخاص به خاطر رفتار آنان است لذا ام حبیبه که دختر ابوسفیان است و محمد بن ابی بکر که فرزند خلیفه اول است نزد ما محترم هستند ولی جعفر کذاب که فرزند امام است از نظر ما مطرود است و در واقع معیار «الحبّ فی الله و البغض فی الله» دوستی در راه خدا و دشمنی در راه خداست و ما هر کدام از صحابه مصداق آیه شریفه: «ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا» بودند در نظر ما محترم هستند و هر کدام منافق بودند یا منافق شدند و رفتار دشمنان اسلام را داشتند مطرود هستند و اصحاب پیامبر (صلی الله علیه و آله (یقیناً یکسان نبودند در میان آنان منافقین هم بودند بلکه بعد از آن حضرت گروه قابل

توجهی از آنان لغزیدند و خود پیامبر (صلي الله عليه وآله) از قبل این امر را پیش بینی کرد از جمله روایات متعددی است که مسلم از پیامبر (صلي الله عليه وآله) روایت کرده که فرمود: «من پیش از شما بر حوض (کوثر) وارد می شوم و حتماً با گروهی سنیز می کنم پیروز می شوم پس

می گویم: خدایا اصحابم پس گفته می شود: شمانمی دانی بعد از شما چه کارها کردند؟» در روایت دیگر آمده: «نمی دانی بعد از شما چه کردند آنان مرتب به گذشته خویش باز گشتند (1)».

البته این ارتداد غیر از ارتداد اعرابی است که ابوبکر با آنان جنگید سیوطی در تاریخ الخلفاء از قتاده نقل می کند که چون نبی علیه الصلاة والسلام از دنیا رفت عرب مرتد شدند پس ابابکر با آنان جنگید (2).

بنابراین اصل ارتداد بعد از رحلت پیامبر (صلي الله عليه وآله) (امری مسلم است و جنگهای ابوبکر با گروههای مرتد یک امر قطعی را می رساند و آن اینکه بعد از پیامبر (صلي الله عليه وآله) (ارتداد صورت گرفته است. فقط بحث در کمیت و کیفیت آن است. گاهی یک فرد از اصل دین بر می گردد و دین سابق را انتخاب می کند و گاهی از حکمی از احکام روی می گرداند. قسم اول را همه امت اسلامی ارتداد می داند ولی از دیدگاه ائمه شیعه) علیه السلام (اگر کسی یکی از مسائلی که جزو دین است را نپذیرد و یا در آن تردید پیدا کند مرتد شده است و البته این ارتداد جزئی است و خروج از اصل دین نمی شود. چیزی که در صدر اسلام اتفاق افتاد هر دو گونه ارتداد بود کسانی که هیچ گونه لغزشی نداشتند انگشت شمار بودند گرچه ارتداد آنان خروج از دین به طور کلی نبود ولی همین که امامت را نپذیرفتند یا در آن

1- صحیح مسلم ۷ / ۶۸ تا ۶۵.

2- تاریخ الخلفاء ، ص ۶۰ .

تردید کردند به همین مقدار بازگشت به عقب نمودند و مرتد شدند لازم به ذکر است همان طور که شیعیان بعضی از اصحاب پیامبر را عادل نمی دانند، مشهور اهل سنت صحابی جلیل القدر (حضرت ابوطالب) علیه السلام (را تکفیر می کنند ولی با این حال شیعیان هیچ عداوتی در این جهت با اهل سنت ندارند و آن را دست آویز برای تکفیر اهل سنت قرار نمی دهند و به فرض شیعیان بعضی از صحابه را قبول نداشته باشند نباید اهل سنت آنرا دست آویز تکفیر شیعه قرار دهند زیرا این قبیل مسائلی اجتهادی است و اختلاف نظر در آنها طبیعی است.

اما پاسخ این پرسش نویسنده که: «چه معمایی است که دستاورد پیامبر در تمام ۲۳ سال زندگی رسالت و دعوت فقط سه نفر بوده؟ و چرا پیامبر عظیم الشان اسلام (صلي الله عليه وآله) (با چنین مشکلی مواجه شدند؟»!

این است که اولاً گاهی یک بنیان علمی نهاده می شود و هزینه های سنگینی برای آن مصرف می شود در حالی که بازدهی آن از نظر کمیت و تعداد زیاد نیست ولی از نظر کیفیت بالاست در اینجا هر چه هزینه هم زیاد باشد ارزش دارد. داستان رسول خدا (صلي الله عليه وآله) (نیز از همین قبیل است انسانهایی چون سلمان و ابابکر بیش آنچه تصور شود ارزش دارند ، زیرا آنان به جایی رسیده اند که به فرموده پیامبر

اسلام) صلي الله عليه وآله (بهشت مشتاق آنهاست) (1) .



ثانياً؛ اشاره شد که ارتداد توده مردم بعد از آن حضرت جزئی بوده است نه کلی، بنابراین هرکس به مقدار استفاده از پیامبر (صلي الله عليه وآله) از رسالت آن حضرت بهره برده است و باز (به غیر از آن بهره اساسي و کلي) به همین مقدار نیز دستاورد داشته است.

ثالثاً؛ تربیت خاندان اهل بیت (علیهم السلام) (و شخصیتی چون امیرمؤمنان) علیه السلام (نباید مورد غفلت قرار گیرد آن قدر شخصیت علی) علیه السلام (والاست که خداوند وجود آن حضرت را برای شهادت به رسالت پیامبر اسلام) صلي الله عليه وآله (در برابر کافران کافي مي داند و مي فرماید): «و يقول الذين كفروا لست مرسلًا كفي بالله شهيداً بيني وبينكم و من عنده علم الكتاب» (و کافران مي گویند که تو رسول نیستی بگو خدا برایم کافي است که گواه بین من و بین شماست و کسی که نزد او (علی) علیه السلام (علم کتاب است) (2)».

چهره روشن می شود

نویسنده در ي ۱۴۸ نیت خود را در دفاع از اهل بیت معلوم می کند که مقصود او از اهل بیت همسران پیامبر و آن هم عایشه و حفصه است او تصریح می کند که (همسران پیامبر اهل بیت درجه اول ایشان هستند.) برای اطلاع از وضعیت این دو همسر پیامبر و

---

1- بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۳۴۱.

2- سوره رعد، آیه آخر.

رفتارشان با آن حضرت رجوع به سوره تحریم و بررسی نظرات مفسران سنی و شیعه و داستان جنگ جمل کافي است. درباره عمر می نویسد: «مرد شماره دوم اسلام پس از پیامبر عمر بن خطاب رضوان الله علیه» (درباره وضعیت ابوبکر و عمر رجوع به داستان صلح حدیبیه و جنگ احد و چگونگی اسلام آوردن عمر کفایت می کند و می توان برای اطلاع بیشتر به کتاب مراجعات و اجتهاد در مقابل نص مرحوم سید شرف الدین رجوع کرد تا معلوم شود آنان در زمان پیامبر اسلام) صلي الله عليه وآله (و بعد از او چه کردند. ما در اینجا روایتی از جلال الدین سیوطی درباره شخصیت ابوبکر و عمر از قول خودشان نقل می کنیم و قضاوت را درباره ی این شخصیت‌های طراز اول از دیدگاه نویسنده به خوانندگان واگذار می کنیم).

بیهقی در شعب الایمان از ضحاک نقل می کند که ابوبکر گفت: «به خدا سوگند دوست داشتم درختی (گیاهی) در کنار جاده بودم. شتری در حال عبور از کنارم مرا می چید و مرا وارد دهانش می کرد و مرا می جوید سپس مرا هضم می کرد و آنگاه به صورت ... مرا از خود خارج می کرد و بشر نبودم!!! عمر گفت: ای کاش گوسفندی برای خانواده ام بودم تا آنقدر که دوست داشتند مرا چاق می کردند و هنگامی که کاملاً چاق شدم مرا برای خودشان سر می بریدند و بعضی از آن را کباب می کردند و بعضی را به صورت آب گوشت در

می آوردند و مرا می خوردند و بشر نبودم(1)!!!»

ممکن است کسی بگوید: این سخن از روی تواضع بوده است که آنان گفته اند: ولی روشن است که انسان مؤمن هرگز خود را تحقیر نمی کند و کرامت انسانی و ایمانی خود را فراموش نمی کند در هیچ جای قرآن و مناجات اولیای الهی مثل این کلمات و تحقیر خویش دیده نمی شود، مگر از قول انسان بخت برگشته ای که تمام سرمایه ها را از دست داده است و آینده ای تیره، و تار در پیش رو دارد.

انسان با دیدن روایت فوق به یاد آیه آخر سوره نبأ می افتد که می فرماید... «: یوم ینظر المرء ما قدمت یداه و یقول الکافر یا لیتنی کنت ترابا» «روزی که انسان ببیند چه پیش فرستاده است (کارهای خود را بنگرد) و کافر می گوید: ای کاش من خاک بودم».

امادعای نویسنده مبنی بر اینکه عثمان بن عفان دو دختر پیامبر (صلي الله عليه وآله) را به همسری گرفته است نیز قابل تأمل است با تحقیقی که محققان انجام داده اند ثابت شده است که هاله، خواهر حضرت خدیجه (علیها السلام) دخترانی به نامهای زینب و رقیه و ام کلثوم داشت و بعد از مرگ همسرش به نزد خواهرش حضرت خدیجه (علیها السلام) آمد هاله بعد از مدتی از دنیا رفت و سرپرستی فرزندان خواهر را حضرت خدیجه (علیها السلام) عهده دار شد و بعد از ازدواج با پیامبر اسلام آن

1- تاریخ الخلفاء، ص ۱۳۳.

## 225

حضرت سرپرستی خانواده را به عهده گرفت و آنان پیامبر (صلي الله عليه وآله) را به عنوان پدر خطاب می کردند و این امور بر تاریخ نگاران اشتباه شد و فکر کردند که آنان دختران پیامبر (صلي الله عليه وآله) و خدیجه (علیها السلام) بودند و عده ای هم گفتند آنان فرزندان خدیجه از همسر قبلیش بوده اند برای اطلاع بیشتر به کتاب ربائب النبی نوشته استاد جعفر مرتضی عاملی مراجعه شود.

بنابر این عثمان هیچ گونه افتخاری به عنوان داماد پیامبر (صلي الله عليه وآله) ندارد. آن گونه که اهل سنت او را «ذوالنورین» یعنی صاحب دو نور از رسول خدا (صلي الله عليه وآله) می دانند. ضمناً مطلبی که از علی بن یونس بیاضی درباره ی عثمان ذکر می کند نقل از کلبی از کتاب مثالب است و آن کتابی است که مثالب قریش و کسانیه که با آنان بودند امتذکر می شود و مقصود از جمله (با او بازی می شد) این است که عثمان فرد ضعیفی بود و مروان بن حکم و دیگران هر طور که می خواستند او را می چرخاندند و بازی می دادند، نه به آن معنا که نویسنده تصور کرده است.

اما حدیث درباره عایشه مبنی بر خیانت در ۴۰ دینار که نویسنده متذکر آن می شود و آن را خلاف پاکدامنی عایشه می داند و بر این باور است که خداوند پاکدامنی عایشه را در سوره نور اثبات کرده است باید بگوییم:

اولاً؛ به فرض اینکه آن روایت درست باشد و آیه ی سوره ی نور پاکدامنی عایشه را ثابت کند در آن صورت به مسئله عفت او در

## 226

برابر مردان نامحرم مربوط می شود و هیچ کس از شیعیان و بزرگان شیعه کلامی در این باره در مورد عایشه ندارند و اهل سنت نیز قایل به عصمت عایشه نیستند بلکه او را عقیقه می دانند.

ثانیاً؛ اگر نسبت خیانت در ۴۰ دینار درباره عایشه منافات با آیه سوره نور داشته باشد پس باید آیات سوره تحریم که تصریح به خیانت عایشه و حفصه دارد که راز پیامبر را فاش کردند با آیه سوره نور منافات داشته باشد.

ثالثاً؛ در مباحث گذشته روشن شد که آیات سوره نور مربوط به اثبات پاکدامنی ماریه قبطیه است که عایشه او را متهم ساخته بود و هیچ ربطی به عایشه ندارد بنابراین همانطور که عایشه به صراحت قرآن رسول خدا (صلي الله عليه وآله) را آزار داد و رازش را فاش کرد ممکن است بعد از آن حضرت در مسایل مالی نیز دچار لغزش شده باشد همانطور که برخلاف آیه سوره احزاب (که دستور به بیرون نرفتن از خانه مانند زمان جاهلیت را می دهد) بر شتر سوار می شود و به جنگ امیر مؤمنان (علیه السلام) می رود.

اما روایتی که دلالت دارد تنها ، شیعیان حلال زاده هستند ، هرچه در کتاب روضه کافی جستجو کردیم آن را نیافتیم. بنابراین درباره ی آن بحثی نداریم تنها یک جمله را متذکر می شویم و آن اینکه به فرض وجود چنین حدیثی و احراز صحت سند آن اشاره است به این واقعیت که چون دیگران حقوق مالی آل محمد (صلی الله علیه و آله) را (به جز شیعیان) نپرداختند در نتیجه به همان اندازه غذای آنان

حرام است و نطفه های آنان از این جهت دچار مشکل است. نه آن که آنان حرام زاده ی فقهی باشند و آثار حرام زادگی بر آنان بار شود هیچ یک از فقهای شیعه چنین فتوایی ندارند و هیچ محققى آن را نپذیرفته است.

اما روایت داودبن فرقد که در بحار آمده است همانطور که در متن روایت آمده مربوط به ناصبی است و ربطی به اهل تسنن ندارد در مباحث قبل معلوم شد که ناصبی کسی است که دشمن اهل بیت (علیهم السلام) است و اهل تسنن این گونه نیستند و هیچ فقیهی فتوی به جواز قتل سنی نداده است. آری ناصبی ، مهدور الدم و نجس است و از یهود و نصاری بدتر است و آیا خلط مبحث ناصبی با اهل تسنن توسط نویسنده نمی تواند خیانت دیگری باشد که مرتکب شده است؟

توهین و تحریف

نویسنده به مرحوم سید نعمت الله جزایری از علمای شیعه نسبت می دهد که وی معتقد به انحراف جنسی عمر بوده است!!! ما برای کشف واقعیت به کتاب مذکور مراجعه کردیم و عین عبارت ایشان را متذکر می شویم. به خاطر رعایت عفت به جای کلمات زشت و خلاف عفت نقطه چین می آوریم .

مرحوم سید نعمت الله جزایری درباره ی کارهای عمر می نویسد:

اما کارهای زیبای عمر که دوستان و پیروانش ذکر کرده اند و دشمنانش ذکر نکرده اند (فراوان است) از جمله آنها آن چیزی

است که صاحب استیعاب که از بزرگان اهل سنت است در رجالش آورده است ، او می گوید: «چون ابولولو با کارد بر شکم عمر زد ، عمر گفت: برایم پزشک بیاورید چون پزشک را حاضر کردند گفت: چه چیز را بیش از همه دوست داری؟ عمر گفت: شراب نبیذ!! (برایش شراب کشمش آوردند) پس او نوشید!! ولی از زخمش بیرون آمد ... گفت: به من شیر بدهید (شیر را نیز خورد و آن نیز) از جراحتش بیرون آمد. پزشک به او گفت: من فکر نمی کنم که تو تا شب زنده بمانی هر کاری می خواهی بکن. سپس صاحب استیعاب داستان شوری را ذکر می کند»...»

از جمله (دیگر کارهای عمر) آن چیزی است که محقق جلال الدین سیوطی در حاشیه قاموس در کنار لغت «ابنه» ذکر می کند و می گوید: این «ابنه» در جمعی از مردم در زمان جاهلیت رایج بود که یکی از آنان سرور ما عمر بود!!!.

مرحوم سید نعمت الله جزایری در ادامه می نویسد: و زشت تر از این سخن (جلال الدین سیوطی در حاشیه قاموس) ، سخن دانشمند ، ابن اثیر از بزرگان علمای اهل سنت است ، او می گوید: روافض (شیعه) گمان می کنند که سرور مامخنت بوده دروغ می گویند. ولی او یک بیماری داشت که.....!!! مرحوم جزایری در ادامه می نویسد: و غیر آن از چیزهایی که زشت است نقل آن ، و به تحقیق در انتشار این راز مخفی کوتاهی کردند و من مثل این را در

خوانندگان گرامی ملاحظه می فرمایید: چگونه نویسنده توهین های مذکور و نسبت هایی که علمای اهل تسنن به خلیفه دوم داده اند آن را به علمای شیعه نسبت می دهد و آنان را مورد طعن قرار می دهد ، اللهم اشهد .

جواب سؤال

نویسنده به عنوان یک مسلمان آزاده!!!! سوالی مطرح می کند» که اگر خلفای سه گانه دارای چنین صفاتی بودند چرا امیرمؤمنین (-) علیه السلام (-) با آنان بیعت کرد؟ و ... نقش وزیر مشاور برای آنان را داشت؟ و چرا دخترش ام کلثوم را به ازدواج عمر داد در حالی که چنین بیماری داشت یا اینکه امیرالمؤمنین از این بیماری عمر اطلاع نداشت و اما آقای نعمت الله جزایری اطلاع پیدا کرد!؟ «...»

پاسخ حرفهای نویسنده از میان مطالب بالا داده شد. گویا جلال الدین سیوطی و ابن اثیر و دیگران از حضرت علی (علیه السلام) مطلع تر بوده اند نه آقای سیدنعمت الله جزایری - مضافاً بر این که آن حضرت هرگز با رغبت تن به بیعت نداد و سکوت آن حضرت به خاطر مصالح اسلام بود و داستان ازدواج عمر با ام کلثوم نیز گذشت که صحت آن از اصل قابل تشکیک است .

1- الانوارالنعمانیه ۱ / ۶۳ .

230

آری ؛ همانطور که نویسنده می نویسد» : مسئله بسیار روشن است به شرطی که کسی بخواهد از عقل کار بگیرد «.می فهمد که نویسنده چگونه انسانی است که به هر طریق می خواهد شیعه و بزرگان شیعه را بدنام کند و آنچه را که مربوط به اهل تسنن است به شیعیان نسبت می دهد .

آیا این نسبت خیانت نیست؟

نویسنده با ذکر حدیثی از امام صادق (به علمای شیعه نسبت می دهد که آنان اهل تسنن را ناصبی می دانند و خون و مال سنی ها را مباح می دانند ولی این حدیث ضعیف است و در نقل آن تحریف صورت گرفته است زیرا در آن نیامده که جز شیعیان ما همه مردم از نطفه ی زنا هستند!! بلکه در حدیث آمده همه مردم به جز شیعیان ما فرزندان بغي) ستم) هستندگاهی به کنیز بغي گفته میشود نه از آن جهت که کار خلاف عفت انجام می دهد بلکه از آن جهت که کنیز است و بالاخره این روایت کنایه است و اشاره به اصل شرافت تشیع دارد نه این که دیگران از نطفه ی زنا معرفی کند وگرنه کدام فقیه و محقق شیعی احکام ولدالزنا را در باره ی دیگران صادر کرده است؟! وروایت دیگری که از امام صادق (علیه السلام) نقل می کند بیان حکم ناصبی است و نویسنده بعد از ذکر حدیث با آوردن مطلبی از مرحوم سیدنعمت الله جزایری درباره ی حکم نواصب فصل را به پایان می رساند ، غافل از اینکه نویسنده در همین مبحث مدعی

231

است که پدرش شیعه ی ساکن نجف بوده است و از یک سنی پذیرایی کرده است و حتی برای رفع حاجتش پول در اختیارش گذارده است آیا نفس کار پدرش (به فرض صحت) دلیل بر دروغ بودن نسبت به علمای شیعه نیست؟ که خون سنی را مباح می دانند؟ اگر خون سنی را مباح می دانند پس چرا پدر نویسنده، شخص سنی را که مهمانش بود نکشت بلکه از او پذیرایی کرد و حتی برای رفع نیازش پول در اختیارش قرار داد؟!

اما روایت گرچه دلالت بر حلال بودن خون ناصبی دارد ولی روشن است که ناصبی با اهل سنت تفاوت فراوان دارد آنان نصاب عدوات و دشمنی علیه خاندان پیامبر (صلی الله علیه و آله) دارند و توده اهل تسنن این گونه نیستند. اما نویسنده اینطور جلوه می دهد که گویا از دیدگاه شیعه ناصبی و سنی یکی است و عبارت مرحوم جزایری را این گونه نقل می کند که» ؛ آنها (سنی ها) به اجماع علمای شیعه کافر! و نجس! هستند و از یهود! و نصاری! بدترند! از علامات ناصبی این است که غیر علی را در امامت بر او مقدم دارد «. ما هر

چه که بررسی کردیم چنین چیزی را در چهار جلد الانوارالنعمانیه پیدا نکردیم (چه رسد به صفحات ۲۰۶ و ۲۰۷)، آری در جلد ۲ های ۳۰۶ و ۳۰۷ چنین آمده است:

«اما ناصبی ... معنای ناصبی - که در روایات وارد شده است که نجس است و از یهودی و نصرانی و مجوسی بدتر است و او به اجماع علمای امامیه - رضوان الله علیهم - کافر و نجس است - پس بنا بر

نظر بیشتر اصحاب (علمای شیعه) مقصود از ناصبی کسی است که نصب عدوات و دشمنی برای آل بیت (محمد) صلی الله علیه و آله (کند و یکدیگر را بر ضد آنان یاری کنند همان گونه که اکنون در خوارج و بعضی از مردم ماوراءالنهر دیده می شود و (علمای شیعه) احکام را در باب طهارت و نجاست و کفر و ایمان و جایز بودن و جایز نبودن ازدواج را بر ناصبی - به این معنا - ذکر کرده اند (1)».

ملاحظه می شود که انتساب مطالب به مرحوم جزائری صحّت ندارد و آنها را درباره ی ناصبی مطرح کرده و هیچ اشاره به تقدّم غیر علی را در مسئله امامت بر امیرمؤمنان (علیه السلام) ندارد.

آری؛ ایشان در ادامه، جمله ای دارد و از آن استفاده می شود که دایره ناصبی در نظر گروه اندکی از بزرگان شیعه وسیع تر است و شامل کسانی که نصب عدوات بر ضد شیعه اهل بیت (علیهم السلام) داشته باشد نیز می شود او می نویسد:

«و شیخ بزرگ ما مرحوم شهید ثانی - قدس الله - به نکته ای جالب در روایات برخورد کرده است پس فرموده است که ناصبی آن کسی است که نصب عدوات و دشمنی بر ضد شیعه اهل بیت (علیهم السلام) داشته باشد و بر آنان یکدیگر را کمک کنند ... و بر این سخن دلالت دارد روایت صدوق در کتاب علل الشرایع با سندهای معتبر از امام صادق (علیه السلام) (که فرمود: ناصبی آن کسی نیست که ضد ما اهل بیت

نصب عدوات کند زیرا شما کسی را پیدا نمی کنی که بگوید من کینه محمد و آل محمد را دارم ولی ناصبی کسی است که ضد شما نصب عدوات کند در حالی که بداند شما ولایت ما را دارید و از شیعیان ما هستید (1)».

خلاصه ی سخن این که کلمه ی ناصبی مشترک لفظی است و ناصبی در این روایت غیر از ناصبی است که احکام فقهی خاص خود را دارد زیرا هیچ یک از فقها به این دلیل که اهل سنت مخالف ما هستند احکام فقهی ناصبی را بر آنان روا نمی دارند از قبیل مهدورالدم بودن و عدم جواز ازدواج.

جمع بندی

آری بر ما روشن شد که کسانی که ادعای آزادمثنی و عقل و امانت داری دارند بیش از همه اسیر هوسها و خرافات هستند و از نعمت عقل کمتر بهره می برند و از خیانت ابائی ندارند. آیا این آیه باز برای شما معنا پیدا نمی کند؟» و من الناس من یعجبک قوله فی الحیوة الدنیا و یشهد الله علی ما فی قلبه و هو الدالخصام «و بعضی از مردم سخنش درباره زندگی دنیا شما را به تعجب وا می دارد (چون زیبا سخن می گوید توجه تو را به سمت خود جلب می کند) و خدا را بر آنچه در دل دارد گواه می گیرد ولی او لجوج ترین دشمنان است (2)».

فصل هفتم / نقش بیگانگان

فصل هفتم

نقش بیگانگان در انحراف تشیع؟ یا تسنن؟

فصل هفتم را نویسنده به تخریب چهره های سرشناس شیعی و بعضی از کتب معتبر شیعه ، نظیر کافی و انکار حضرت ولی عصر - ارواحنا له الفداء - و تحریف آثار پربرکت ظهور آن حضرت اختصاص داده است .

او معتقد است که بعد از مطالعاتش با چهره های مشکوک زیادی که در داخل کردن عقاید باطل و افکار انحرافی به مکتب تشیع نقش کلیدی داشته اند آشنا شده است وجود خود را در حوزه علمیه نجف اشرف و دسترسی به مصادر و مراجع علمی شیعه را برای کشف این واقعیت لطف خداوند می داند .

لکن روشن است که دسترسی به مصادر شیعه برای هر کسی ممکن است به خصوص اگر پشتوانه دلارهای آمریکایی در کار باشد و به فرض حضور نامبرده در حوزه علمیه نجف اشرف ، او با دسترسی به منابع شیعه می توانسته است حقایق را کشف کند ، آیا نمی شود گفت: درست ترین سخن این باشد که نامبرده خود بیگانه ای است که جهت انحراف تشیع با تمام امکانات همفکران و دشمنان حضرت صاحب الزمان) علیه السلام( دست به کار شده است؟ غافل از اینکه درخت تنومند تشیع آن قدر ریشه دار است که همچون کوه در برابر همه طوفانها ایستاده است و در برابر سخنان باطل ، تنها با حرکت چند برگش آن طوفان را پس می زند و به تعبیر قرآن» کلمة

طیبة كشجرة طیبه اصلها ثابت و فرعها في السماء توتی اكلها كل حين بادن ربها(1) «...» و این درخت بني امیه و پیروان آنان است که بی ریشه هستند و در برابر هیچ نسیمی تاب مقاومت ندارند.» و آنان همان شجره ملعونه و خبیثه در قرآن هستند که خداوند می فرماید: « و مثل كلمة خبیثة كشجرة خبیثة الجثث من فوق الارض مالها من قرار(2) »

در اول فصل ، نویسنده مجدداً به نقش عبدالله بن سبا اشاره ای دارد ولی چون در فصل اول درباره این چهره مشکوک یا مطرود نزد شیعه سخن گفتیم لذا به آن اکتفا می کنیم و به نقد بخشهای دیگر می پردازیم:

هشام بن حکم

اولین چهره ای که مورد حمله نویسنده قرار گرفته است هشام بن حکم است او می نویسد: احادیث هشام در کتب صحاح هشت گانه ما بسیار به چشم می خورد ... سؤال ما این است که صحاح هشت گانه در شیعه کدام است؟! حتی یک فرد مطلع از منابع شیعی یافت نمی شود که از کتابی تحت عنوان صحاح خبری داشته باشد چه رسد به هشت گانه بودن آن ، آیا خود همین سخن دلیل بر آن نیست که نویسنده از منابع شیعی اطلاعی نداشته است و به دروغ خود را عالم شیعی قلمداد می کند؟

1- سوره ابراهيم ، آيه ۲۴ و ۲۵ .

2- سوره ابراهيم ، آيه ۲۶ .

او ۵ حديث در مورد هشام بن حکم نقل مي کند در سه حديث او متهم به زمينه سازي در قتل امام هفتم) عليه السلام (است و در دو روايت متهم به انحراف فکري در باب توحيد است .

ولي اشکال اولي که هست اين که تمام ۵ روايت ضعيف است زيرا يا مرسل است يا در سند آن کساني هستند که مورد اعتماد نيستند يا ناشناخته هستند نظير جعفر بن معروف و اسماعيل بن زياد واسطي و علي بن محمد و محمد بن موسي الهمداني و علي بن ابي حمزه البطائي. بنا بر اين هيچ يک از روايات قابل استدلال نيستند (1) .

اشکال دوم اينکه روايات معارض دارند ، روايات مستفيض و متعدد بر وثاقت و عظمت و جلالت هشام بن حکم دلالت دارند نظير روايت عياش که با سند خود از امام جواد) عليه السلام (روايت مي کند که در جواب داود بن قاسم جعفري که پرسيد: «شما درباره ي هشام بن حکم چه مي فرماييد؟ فرمود: خداوند او را رحمت کند چقدر از اين جهت) امامت) دفاع نمود(2) .»

و نيز ابوالحسن اشعري مي گويد: «گفته شده است که هشام قابل به جسم بودن خداست ولي او گفته است: مقصود من از اينکه گفتم جسم است اين است که او يک موجودي است که قائم به ذات خویش است(3) .»

1- معجم الرجال 286 / 19 تا ۲۹۴ .

2- همان .

3- همان .

اشکال سوم : بررسي زندگي شخصيت بزرگي چون هشام بن حکم که چون تيري بر قلب دشمنان اهل بيت (عليهم السلام (بود و همه از وجود او احساس خطر مي کردند و نام او در مناظرات، شهره ي آفاق شده بود ثابت مي کند که جهت تخريب او از طريق دشمنان و احياناً از روي حسادت بعضي از دوستان بر ضد او رواياتي را وضع کنند مرحوم آية الله خويي - ره - بعد از آوردن رواياتي که دلالت دارد که هشام قائل به جسميت بوده مي نويسد: «به گمان من همه اين روايات ساختگي جهت تخريب هشام است و اين کار از روي حسادت نسبت به او بوده است همانطور که روايت کشي بر آن دلالت دارد روايت کشي چنين است:

سليمان بن جعفر جعفري مي گويد: درباره ي هشام بن حکم از امام رضا) عليه السلام (پرسيدم حضرت فرمود: خدا او را رحمت کند بنده نصيحت گري بود و از طرف دوستانش از روي حسادت نسبت به او اذيت شد(1) .»

سه نکته

1- محدث قمي مي نويسد: «او (هشام بن حکم) در کوفه اقامت داشت و مرتبه و بلندي مقامش در نزد حضرت صادق) عليه السلام (به حدي بود که در مني خدمت آن حضرت رسيد و در آن وقت

جواني بود که هنوز موهاي صورتش نروبيده بود در آن مجلس بزرگان شيعه چون حمران بن اعين و قيس و يونس بن يعقوب و مؤمن طاق و ... حضور داشتند پس حضرت او را بالا برد و بالاي دست همه آنان نشانيد در حالي که سن همه آنان از هشام بيشتتر بود پس چون حضرت ديد که اين کار يعني : مقدم داشتن هشام ، بر همگي گران آمده درباره ي ايشان فرمود: اين ياور ما با قلب و زبان و دستش است. آنگاه هشام از آن حضرت از اسماء الله عزوجل و مشقتهاي آن سؤال کرد حضرت جواب او را داد و فرمود: آيا فهميدي به طوري که با آن دشمنان ملحد ما را دفع کني؟ هشام گفت: بلي ، حضرت فرمود: خداوند تو را به آن سود برساند و تو را ثابت قدم قرار دهد .

از هشام نقل شده است که گفته «به خدا سوگند هيچ کس مرا تا امروز در بحثهاي توحيد ي شکست نداده است .» (1)

از اين روايت و روايات مشابه و نقش هشام در رسواکردن دشمنان اهل بيت (عليهم السلام) علت حمله به اين شخصيت مورد لطف و عنايت امام صادق (عليه السلام) و امام کاظم (عليه السلام) (روشن شد که چگونه با تمسک به چند روايت ضعيف و ساختگي قصد تخريب اين بزرگان را دارند .

2- هشام بن سالم جواليقي که نويسنده در ضمن حمله به

هشام بن حکم آورده و دو روايت درباره ي انحراف فکري او آورده است نقش مهمي در هدايت شيعه بعد از شهادت امام صادق (عليه السلام) (به سمت امام موسي بن جعفر) عليه السلام (داشته است و بسيار مورد اعتماد بزرگان شيعه است و چون چنين خدمتي به عالم تشيع نموده است مورد حمله نويسنده قرار گرفته است ضمن اينکه در روايت ذکر شده از کافي از حضرت رضا (عليه السلام) (نيز تحريف صورت گرفته است عبارت اين گونه است :

«رسول خدا) صلي الله عليه وآله (چون عظمت خدايش را ديد آن حضرت در صورت جوان شاداب ۳۰ ساله بود (نه اينکه خدا را به صورت جوان ببيند بلکه خود آن حضرت به شکل جوان ۳۰ ساله بود) راوي مي گويد: گفتم: جعلت فداک من کانت رجلاه في خضرة (فدايت شوم چه کسي دو پايش در سبزي بود؟) فرمود: آن محمد) صلي الله عليه وآله (بود که چون به خدايش با دلش نگرست خداوند او را در حجاب قرار داد و نورهاي خدائي سبز و سرخ و سفيد و غير آن است) (1) و آن حضرت دو پايش در سبزي بود يعني او در نور سبز ايستاده بود (خوانندگان گرامي مشاهده مي کنند که چگونه نويسنده براي تخريب چهره هاي بزرگ شيعه جملات را تغيير مي دهد و چگونه مطابق خواست خود ترجمه و تفسير مي کند؟!)

3- نويسنده ، اوصافي مثل جسم بودن خداوند و صورت داشتن او



... را از عقاید یهود می‌داند و برای تأیید سخن خود جمله‌ای از سفر تکوین تورات را می‌آورد تردیدی نیست که این عقاید از دیدگاه شیعه باطل و هیچ روایتی معتبری در کتب شیعه در این مورد وجود ندارد ولی اهل تسنن چطور؟ مطالب زیر از جمله دهها روایتی است که در کتب عامه آمده است و عقاید آنان است شما خود قضاوت کنید که اگر کسی از فرقه‌ی اسلامی بخواهد تنها به ظاهر روایات تشبیهت بجوید عقاید کدام فرقه به یهود نزدیک است؟

شکل خداوند (العیاذ بالله)

1- خداوند آدم را هم شکل خود آفریده است (1) !

2- مسلم و بخاری نقل می‌کنند که : «خداوند دست و انگشت دارد و دارای پا و ساق است (2)» .

3- مسلم از پیامبر (صلي الله عليه وآله) نقل می‌کند که : «خداوند آسمانهاوزمین ودرخت و آبوخلایق را با پنج انگشت نگه می‌دارد (3)

4- خداوند در اواخر شب به آسمان دنیا فرود می‌آید و می‌گوید: «چه کسی از من خواهشی دارد تا برایش برآورده کنم. بخواهد تا به

1- مسند احمد ۲ / ۲۴۴ و ۲۵۱ و ویژگیهای دو مکتب در اسلام از ص ۳۳ تا ۴۵ .

2- صحیح بخاری ، تفسیر یوم یکشف عن ساق ، ج ۳ / ۲۹۳ .

3- صحیح مسلم ۸ / ۱۲۶-۱۲۵ .

او بدهم (1)» .

ممکن است کسی بگوید این روایت گرچه به صورت روشن دلالت بر جسمیت خداوند (سبحانه) دارد و در مسندها و صحاح اهل سنت آمده است ولی اهل سنت چنین عقیده‌ای ندارد و آن را تأویل می‌کنند .

در جواب می‌گوییم :

اولاً ؛ این روایات در کتابهای صحاح اهل سنت آمده است کتابهایی که چون قرآن در نزد آنان معتبر است و در نتیجه آن روایات از نظر سند مورد قبول آنان است .

ثانیاً جمله زیر از احمد مصطفی المراغی درباره‌ی دیدن خداوند با چشم سر نشان می‌دهد که اهل تسنن معتقد هستند خداوند با چشم سر دیده می‌شود و همه بزرگان ایشان این را پذیرفته اند و خدا را بر داشتن این اعتقاد شاکر هستند و برای هر کسی واضح است که چشم تنها اجسام را می‌تواند ببیند. وی بعد از آیه شریفه) الی ربها ناظرة (می‌نویسد: «یعنی به صورت عیان (و با چشمان خویش) بدون مانع به خدا می‌نگرد. تمام اهل علم (دانشمندان اهل سنت) گفته اند: مقصود از این سخن آن چیزی است که روایات صحیح بر آن متواتر است که بندگان در روز قیامت به خدایشان همچنان که به ماه در شب چهاردهم می‌نگرند نگاه می‌کنند.»

وي در ادامه مي نويسد: ابن كثير مي گويد: «و ابن عقیده) بحمدالله مورد اتفاق اصحاب و تابعين و گذشتگان امت اسلامي است همانطور که بين پيشوايان اسلام (امامان چهار مذهب اهل سنت) مورد اتفاق است (1)» .

مراجعه ي به کتاب ابن خزيمه ي سني جهت اثبات وجود عقايد يهوديت در ميان اهل سنت کافي است. از جمله عناوين آن کتاب همراه با شماره ي آن چنين است :

- 4 «باب بياني از پيامبر) صلي الله عليه وسلم (در اثبات جان براي خدا .

- 6 باب ذکر اثبات وجه و صورت براي خدا .

- 10 باب ذکر اثبات چشم براي خداي - جلّ و علا . -

- 13 باب ذکر اثبات دست براي خالق .

- 21 باب ذکر سنتهاي هشتگانه که روشن مي کند که خالق ما- جلّ و علا- دودست دارد .

- 27 باب نگهداري خداوند -جلّ و علا- آسمانهاوزمين آنچه در اوست برانگشتانش .

- 29 باب ذکر اثبات پا براي خداي - عزّوجلّ .-

- 33 باب ذکر دليل بر جا گرفتن خداوند در آسمان .

- 34 باب ذکر رواياتي که سندان قطعي و صحيح است و علماي حجاز و عراق نقل کرده اندکه خداوند -جلّ و علا- فرود مي آيد .

1- تفسير المراغي . 152 / 29

- 52 باب ذکر اثبات خنده ي خداي - عزّوجلّ - ما» .

اگر خوانندگان گرامي به کتاب (المدخل الي دراسة الاديان والمذاهب) مراجعه کنند در مي يابندکه اين عقايد اگر تاويل نشود همان عقايد يهوداست که در ميان اهل سنت وجود دارد .

مؤمن طاق يا شيطان طاق؟

نويسنده در ضمن سخنان خود در حمله به بزرگان شيعه به فردي به عنوان شيطان طاق اشاره مي کند . او کيست؟ و چه کساني و براي چه اهدافي او را شيطان طاق ناميدند؟ مطلب زير از محدث قمي واقعيّت را روشن مي کند .

«او که از بزرگان شيعه و خوش بيان و زيرک بود به نام محمدبن علي بن نعمان کوفي معروف به مؤمن الطاق است و مخالفين او را شيطان الطاق مي گفتند دکاني در کوفه در محلي معروف به طاق المحامل داشت . در زمان او سکه هاي تقلبي پيدا شده بود تنها کسي که مي توانست با زيرو رو کردن ، آنها را تشخيص دهد او

بود و لذا مخالفان او را شیطان الطاق می گفتند او یکی از متکلمین بود و چندین کتاب ، تصنیف کرده و مناظره ی او با زیدبن علی و با خوارج و گفتگویش با ابوحنیفه مشهور است .

روزی ابوحنیفه به او گفت: شما شیعیان اعتقاد به رجعت دارید؟ گفت: بلی ، گفت: پس پانصد اشرفی به من قرض بده و در رجعت که به دنیا بازگشتم از من بگیر. ابو جعفر (مؤمن طاق) فرمود: از

---

245

برای من ضامنی بیاور که چون به دنیا برمی گردی به صورت انسان برگردی تا من پول به تو قرض بدهم ، زیرا می ترسم به صورت بوزینه برگردی و من نتوانم از تو پولم را دریافت نمایم!! و نیز روایت شده که چون امام صادق (علیه السلام) از دنیا رفت ابوحنیفه به مؤمن طاق گفت: یا اباجعفر امام تو وفات کرد مؤمن گفت: اگر امام من وفات کرد امام تو شیطان است که تا وقت معلوم نمی میرد !!

روایت شده است که چون ضحاک که یکی از خوارج بود در کوفه خروج کرد و خود را امیرالمؤمنین نامید و مردم را به مذهب خود دعوت کرد مؤمن الطاق به نزد او رفت و چون اطرافیان ضحاک او را دیدند او را گرفتند و پیش ضحاک بردند مؤمن الطاق به ضحاک گفت: من مردی هستم که در دین خود بصیرتی دارم و شنیده ام که تو صفت عدل و انصاف داری. بنابراین دوست داشتم که در اصحاب تو داخل باشم. ضحاک به یارانش گفت که اگر این مرد یار ما باشد کار ما رواج خواهد گرفت. آنگاه مؤمن الطاق به ضحاک گفت: چرا تبری و اعلام انزجار از علی بن ابی طالب می کنی و کشتن و جنگ او را حلال می دانی؟ ضحاک گفت: برای اینکه او حکم گرفت در دین خدا و هر که در دین خدای تعالی حکم بگیرد کشتن و جنگ با او و بیزاری از او حلال است. مؤمن گفت: پس مرا از اصول دین خود مطلع کن تا با تو مناظره کنم و هرگاه حجت و استدلال تو بر استدلال من غالب شد در جمع یارانانت درآیم و مناسب است که جهت معلوم شدن اشتباه هر یک از ما در مناظره

---

246

کسی را تعیین کنی تا کسی که اشتباه کرده است را ادب نماید و برای کسی که اشتباه نکرده به نفعش حکم کند. ضحاک به یکی از یاران خود اشاره کرد و گفت این مرد میان من و تو حکم باشد که عالم و فاضل است. مؤمن گفت: این مرد را درباره ی دینی که آورده ام تا با تو مناظره کنم حکم قرار می دهی؟ ضحاک گفت: آری ؛ آنگاه مؤمن الطاق روبه یاران ضحاک کرد و گفت: الان دوست شما حکم گرفت در دین خدا - دیگر شما خود می دانید. چون یاران ضحاک این جمله را شنیدند آنقدر با چوب و شمشیر بر ضحاک زدند که او هلاک شد (1) !!

اکنون قضاوت کنید آیا می توان بر این شخصیت بزرگ چنین نامی نهاد و همین نام کافی نیست تا بدانیم تا دشمنان دیروز و امروز و چه کینه هایی نسبت به راه و رسم او داشته اند؟

زرارة بن اعین

یکی از کسانی که مورد هجوم نویسنده قرار گرفته و در مذمت او چند روایت از رجال کشی نقل کرده است و او را از نفوذی های دشمن می داند صحابی خاص حضرت صادق (علیه السلام) (زرارة بن اعین است و ی ۷ روایت از رجال کشی در مذمت او نقل می کند و در آخر می نویسد: «باور کنید از شرمندگی قلم کشیدن هم برایم دشوار است !

---

1- منتهی الامال. 2 / 200

---

247

چنین شخصی چه می خواهد برای اسلام تقدیم کند و آنچه او به نام حدیث نقل می کند چگونه می تواند دین قرار بگیرد؟!»

اولاً چطور شد مرحوم کشی که خود این روایات را در رجالش آورده او را فقیه ترین ۶ نفر اول اصحاب امام باقر (علیه السلام) (و امام صادق) علیه السلام (می داند که اجماع شیعه است که تمام آنچه نقل می کنند مورد قبول است؟) وی می نویسد: «بزرگان اجماع دارند بر تصدیق این گروه اول از اصحاب امام باقر (علیه السلام) (و امام صادق) علیه السلام (و در فقه پیرو آنان هستند و گفته اند: فقیه ترین آنان ز راه است (1)» پس معلوم می شود روایاتی که کشی آورده است مورد قبول خود او نیز نبوده است و این روایات متعارض هستند و در عرف تحقیق و میدان انصاف هرگز نمی توان به یک دسته از روایات متعارض تشبث جست بلکه باید قراین و شواهد دیگر را دید تا معنای هر دو دسته ی روایات روشن شود. اما جمله ای که از مرحوم شیخ طوسی نقل می کند ضمن آن که در آن تحریف صورت گرفته در آنجا آمده که جدش نصرانی بود. اگر نصرانی بودن جدّ مضر باشد چگونه یهودی بودن عبدالله بن سلام و تمیم داری و وهب بن منبّه و کعب احبار مضر نیست؟! و نصرانی بودن ابوحنیفه و پدرش مشکلی ایجاد نمی کند؟! همان طور که خطیب بغدادی ذکر می کند (2).

ثانیاً؛ تمام ۷ حدیثی که در مذمت زراره ذکر کرده بدون استثنا

1- معجم رجال الحديث. 7 / 219

- 2- تاریخ بغداد ۱۳ / ۳۲۴ - ۳۲۵.

ضعیف است به خصوص روایت اول که از همه بی ادبانه تر است. مرحوم آیه الله خویی - ره - بعد از نقل آن حدیث می نویسد: «من شکفتم تمام نمی شود که چگونه کشی و شیخ این روایت زنده بی ارزش را که هیچ گونه مناسبتی با مقام زراره و جلال او ندارد و قطع و یقین به فساد آن است ذکر کرده اند و به خصوص که تمام روایان روایت بدون استثنا مجهول و ناشناخته هستند؟!»

ثالثاً؛ روایاتی که در مذمت زراره از امام صادق (علیه السلام) وارد شده به خاطر حفظ جان زراره بوده است روایات متعددی این مطلب را به روشنی می رساند یک نمونه آن را در اینجا می آوریم:

حسن بن محبوب از محمد بن عبدالله بن زراره نقل می کند که امام صادق (علیه السلام) (به من فرمود: «از طرف من سلام پدرت را برسان و به او بگو من درباره تو بدگویی می کنم تا بدین وسیله از (جان) تو دفاع کنم زیرا مردم و دشمن نسبت به هرکسی که ما او را به خود نزدیک کرده ایم و از او تعریف کردیم جهت اذیت کردنشان سرعت می گیرند، تا هرکس را که ما دوست داریم و به ما نزدیک هستند به خاطر محبت و دوستی و نزدیکی به ما مورد آزار و شکنجه و قتل قرار دهند و هرکسی که مورد بدگویی ما قرار گیرد مورد تعریف و تمجید قرار می دهند و من بدگویی تو را می کنم زیرا تو مردی هستی که به خاطر ما شهرت پیدا کرده ای و بدین جهت در نزد مردم مورد سرزنش هستی و به خاطر دوستی ما آثارت مورد ستایش و پسند آنان نیست. پس خواستم بدگویی تو را بکنم تا به

خاطر آن مورد پسند آنان قرار بگیری و بدین وسیله شر و بدیشان از تو دفع شود خداوند عزوجل (در داستان خضر و موسی) علیهم السلام (از قول خضر) می فرماید: اما کشتی (را که در دریا شکستم) بدان جهت بود که آن برای جمعی از فقیران بود که در دریا کار می کردند پس آن را معیوب کردم تا سلطانی که در نزدیک آنان بود و هر کشتی سالم را می گرفت (نگیرد و برای فقیران باقی باشد) ... به خدا سوگند تنها آن را خراب کرد تا از دست ملک و سلطان حفظ شود و هیچ عیبی در آن نبود، تا آن را با شکستن رفع کند. پس این مثال را

بفهم خدا تو را رحمت کند. پس به خدا سوگند تو در نزد من محبوب ترین مردم هستی و بهترین اصحاب پدرم در مرگ و حیاتش هستی. تو از آن کشتی ها در دریاهاي متلاطم و عمیق برتر هستی و در نزدیکی تو ملک و سلطانی ظالم و غاصب است و منتظر عبور هر کشتی صالح در دریای هدایت است تا آن را غاصبانه بگیرد. رحمت خدا در زندگی بر تو باد و رحمت و خشنودی او بعد از مرگ نیز بر تو باد(1)»....

نکته :

روایت فوق علت حمله نویسنده و امثال او را بر بزرگان اسلام مشخص می کند برای عظمت شخصیت این فرزانه و نزدیک بودن

---

1- معجم رجال الحديث. 7 / 226

---

250

او به اهل بیت) علیه السلام (و نقش او در حفظ دین و آثار ائمه) علیه السلام (چند حدیث کوتاه ذکر می کنیم .

حفظ احادیث امام باقر) علیه السلام (از برکت زراره

1- ابراهیم بن عبد حمید و دیگران از امام صادق) علیه السلام (روایت کرده اند که فرمود: «خداوند زرارۀ بن اعین را رحمت کند اگر زرارۀ و امثالش نبودند روایات پدرم نابود می شد(1)» .

زرارۀ از سابقان و مقربان است

2- ابی عبیده حذاء می گوید: «از امام صادق) علیه السلام (شنیدم که فرمود: زرارۀ و ابوبصیر و محمدبن مسلم و برید از کسانی هستند که خداوند تعالی فرمود:«والسابقون السابقون اولئک المقربون(3)»(2)»

اهمیت محضر زرارۀ

3- ابن ابی عمیر می گوید: «به جمیل بن دراج گفتم: چقدر محضر شما نیکو و جلسۀ شما زیباست؟! گفت: آری به خدا سوگند ما اطراف زرارۀ بن اعین همچون بچه ها در کنار معلم هستیم(4)» .

امین بر حلال و حرام الهی

---

-معجم رجال الحديث. 7 / 224

2- سوره واقعه ، آیات ۱۱ و ۱۲ .

3- معجم رجال الحديث. 7 / 225

4- معجم رجال الحديث. 7 / 223

---

251

4- جمیل بن دراج می گوید: «از امام صادق) علیه السلام (شنیدم که فرمود: مخبّتین را بشارت به بهشت بده (آنان) بریدبن معاویه عجلّی و ابابصیر لیث بن بختري مرادي و محمدبن مسلم و زرارۀ این چهار نفر هستند

که آنان نجیب‌هایی هستند که امین خدا بر حلال و حرامش هستند اگر آنان نبودند آثار نبوت قطع و نابود می‌شد(1)».

شما خود برای دلسوزی‌های نویسنده قضاوت کنید که چگونه برای کسانی که نقش کلیدی در بقای اسلام ناب (محمدی) صلی‌الله‌علیه‌وآله(داشته‌اند از هر اهرمی جهت تخریبشان بهره می‌گیرد.

ابوبصیر مرادی

یکی دیگر از اصحاب امام باقر (علیه‌السلام (و امام صادق) علیه‌السلام (که مورد توهین قرار گرفته و از نفوذهای دشمن به حساب آمده است شخصیت عظیم القدر لیث بن بختری مرادی ملقب به ابوبصیر و از اصحاب اجماع است که تمام فقهای شیعه بر صحت آنچه او نقل می‌کند اتفاق نظر دارند نویسنده با نقل ۶ روایت در مذمت ابوبصیر مرادی از رجال کثیفی خواسته است تا به هدف خود برسد ولی چند نکته را باید مورد توجه قرار داد:

(1) تمام روایاتی که نویسنده در مذمت این شخصیت بزرگی شیعی آورده است ضعیف است و مرحوم آیه‌الله خویی - ره - در جلد ۱۴

1- معجم رجال الحديث. 7 / 222

252

معجم رجال الحديث به بررسی آنها پرداخته است.

(2) بعضی از روایات مذکور مربوط به ابوبصیر مرادی نیست بلکه مربوط به یحیی بن القاسم است که به او نیز ابوبصیر اطلاق می‌شده است زیرا دلیلی بر نابینایی ابوبصیر مرادی (لیث بن بختری) همانطور که مرحوم آیه‌الله خویی - ره - ذکر می‌کند نداریم بلکه ابوبصیر یحیی بن القاسم نابینا بوده و عصاکش او علی بن ابی حمزه بوده است (و روایات زیادی را از او ذکر می‌کند) بنابراین دو روایتی که در مذمت ابوبصیر آمده است به فرض صحت سند مربوط به ابوبصیر مرادی نیست.

(3) بطلان این روایات برای خود مرحوم کثیفی نیز به اثبات رسیده است زیرا نامبرده در شرح حال بریدین معاویه عجلای ابوبصیر را جزو اصحاب اجماع می‌داند و حتی ابن داود آن را از مسلمات به شمار می‌آورد.

(4) روایاتی که در بیان عظمت این فقیه عالیقدر و شاگرد برجسته امام باقر (علیه‌السلام (و امام صادق) علیه‌السلام (رسیده فراوان است نمونه‌هایی از آن در ضمن بحث درباره ی زرارة بن اعین و نیز در بحث نامگذاری شیعه به رافضه آمد و از تکرار آن خودداری می‌کنیم.

از مجموعه مطالب گذشته عناد نویسنده نسبت به امامان شیعه آشکار می‌شود به آن جهت که مخالفت و دشمنی با آل رسول (علیهم‌السلام) (اثرهای معکوس دارد لذا دشمنان اسلام برای رسیدن به هدف خویش به تخریب دست پروردهای آنان دست می‌زنند شاید به

253

گمان خود بدین طریق بتوانند روایات اساسی و ریشه دار شیعه را بی اعتبار جلوه دهند.

(5) این نکته نباید مورد غفلت قرار گیرد که علمای رجال در بررسی حالات راویان حدیث، تمام آنچه در مدح یا مذمت فرد راوی وارد شده است می‌آورند و سپس به بررسی آن روایات می‌پردازند تا درباره ی او اظهار

نظر نهایی کنند گویی که تنها نویسنده به این روایات در مذمت دست یافته است و تا کنون از دید بزرگان اهل تحقیق و علمای رجال پوشیده بوده است به هر حال تمام اشخاصی که مورد حمله نویسنده قرار گرفته اند مورد تأیید تمام علمای رجال می باشند بعضی از انسان ها علم را جهت جلوگیری از دین خدا و گسترش تفرقه و فساد آموخته اند نه جهت اطاعت و بندگی خدا و پیروی از حق و حقیقت. آیامطالبی که نویسنده ذکر می کند نشان نمی دهد که نویسنده نیز از این قبیل افراد است؟!

زیرا در مجموعه کتاب و از جمله در این مبحث روایات ضعیف را مستند خود قرار داده و از روایات قوی و صحیح که مدح این بزرگان است چشم پوشی کرده است: «الذین یصدون عن سبیل الله و یبغونها عوجاً» (1).

(6) به عنوان حسن ختام روایتی را از حضرت صادق (علیه السلام) درباره

---

1- سوره اعراف ، آیه ۴۵ .

---

254

ابوبصیر و بزرگانی نظیر او ذکر می کنیم .

جمیل بن دراج می گوید: «از امام صادق (علیه السلام) شنیدم که فرمود، اوتاد و میخهای زمین و اعلام و نشانه های دین چهار نفرند :

محمد بن مسلم ، برید بن معاویه ، لیث بن البختری المرادی و زرارة بن اعین (1) .»

دزدی فرهنگی!

نویسنده بعد از تخریب چهره های درخشان شیعه به تخریب کتب مهم آنان می پردازد و با عنوان «دزدی فرهنگی» «حجم کتب شیعی را نتیجه نفوذ بیگانگان در شیعه می داند و آنگاه برای اثبات سخن خود مطالبی چند درباره ی دو کتاب مهم کافی و تهذیب ابراز می دارد. با توجه به مطالبی که در صفحات گذشته درباره نقش پرارزش شخصیت‌هایی چون زراره و مؤمن طاق و هشام بن حکم و ابوبصیر مطرح شد و جوابی که به شبهه های مطرح شده پیرامون کتاب کافی و تهذیب داده می شود روشن می شود که دزد فرهنگی کیست و چه کسی دزدی فرهنگی می کند؟!

منزلت کافی

کتاب کافی از کتابهای چهارگانه معتبر شیعه است و همواره تمام

---

1- معجم رجال الحدیث. 143 / 14

---

255

بزرگان نسبت به آن توجه خاص داشته اند و برخی گفته اند که بعد از تألیف آن ، حضرت بقیة الله الاعظم - ارواحنا له الفداء - فرمود: کاف لشیعتنا این کتاب برای شیعیان کافی است

ولی اولاً معنای این سخن این نیست که تمام احادیث در کافی صحیح است و هیچ روایت ضعیفی در آن راه ندارد بلکه معنای این سخن این است که آنچه در این مجموعه آمده است می تواند پاسخگویی نیازهای اعتقادی و اخلاقی و فقهی و ... شیعیان باشد به شرطی که فقیه دین شناس با اصولی که خود اهل بیت (علیهم

السلام) معرفي مي کرده اند ار آن بهره جوید مانند اینکه فردي به فرزندش مي گوید: آنچه در انبار است براي ما کافي است معلوم است که مقصود گوینده از این سخن این نیست که تمام آنچه در انبار است همه اش بي عيب است. کتاب شريف کافي نیز با جامعيتي که دارد وقتي در اختيار یک فرد آشنا قرار گرفت مي تواند راه هدايت را بيايد و اگر بنا بود تمام احاديث در آن در نزد شيعيان صحيح باشد به آن مي گفتند صحيح کليني همانطور که اهل سنت کتابهاي ششگانه خود را صحيح مي دانند و معتقدند که تمام مطالب آن مانند قرآن صحت دارد ولي شيعيان مي گویند کافي از ۴ کتاب معتبري است که مي تواند مرجع بهره بري قرار گیرد.

ثانياً؛ اختلاف در انتساب روضه کافي به مرحوم محمدبن يعقوب کليني از اعتبار و انتساب اصول و فروع کافي چيزي کم نمي کند زیرا در بخش اول که اختلاف وجود ندارد و به

فرض که روضه کافي از مرحوم محمدبن يعقوب کليني نباشد باز داراي اعتبار نزد شيعه است زیرا این کتاب مي تواند تأليف ابوالحسن علي بن محمدبن ابراهيم بن ابان کليني معروف به علان باشد که از علماي بزرگ شيعه است و به دست مخالفان در مسير مکه شهيد شد(1).

بنابراين راه براي شناسايي کافي که به طور يقين به مرحوم کليني مستند است (يعني اصول کافي و فروع آن) با آنچه مورد اختلاف است (يعني روضه کافي) وجود دارد و نمي توان اصل کتاب کافي را زير سؤال برد .

ثالثاً؛ ممکن است نظرات بزرگان درباره ي شمارش کتابهايي که در کافي آمده است را به این صورت جمع کرد که بعضي از بزرگان مباحثي را جزو کتاب ديگر شمارش کرده اند و بعضي آن را کتاب جدا به حساب آورده اند مانند اعتکاف که به دنبال صوم مي آيد و امر به معروف و نهي از منکر به دنبال جهاد و صدقه بعد از زکات و زيارت بعد از حج .

نظير آن را مي توان در شمارش آيات قرآني به حساب آورد بعضي تعداد آيات قرآن را ۶۶۶۶ آيه و بعضي بيشتري مي دانند در حالي که مشهور تعداد آن را 6236 آيه مي داند و سرّ آن روشن است زیرا بعضي دو آيه را یک آيه از جهت شمارش به حساب مي آورند و

بعضي دو آيه. و این امر موجب تحريف قرآن و بي اعتباري آن نمي شود تا کسي بگويد صدها آيه از قرآن کم شده يا به آن اضافه شده است و مثلاً فلان درصد از آيات جعلي است و بعد بپرسد چه کسي چنين بلايي بر سر قرآن در آورده است؟! عين همين سخن درباره کتاب کافي قابل تطبيق است. مضافاً بر این که کتاب کافي موجود در دست ماداري همان ۳۰ کتاب است پس معلوم مي شود به آن چيزي اضافه نشده است. رجوع به ابواب و فهرستهاي کافي اين واقعيّت را ثابت مي کند.

نکته: قابل توجه است که نويسنده در ي ۱۶۳ مي نويسد: «شيخ ثقه سيّدحسين بن سيّدحيدر کرکي عاملي...» واقعاً؛ کدام شيخ ثقه است که سيّد فرزند سيّد باشد؟! آفرين به اين عالم فرزانه محقق که عمري را در حوزه سپري کرده ولي هنوز بين شيخ و سيّد را تشخيص نمي دهد و ناگريز سئي شده است!!

#### تهذيب الاحكام

کتاب تهذيب از کتب اربعه قابل اعتماد شيعه است نه اینکه تمام احاديث آن صحيح باشد و اصولاً شيعه هيچ کتاب روايي را مطلقاً صحيح نمي داند و این یک سخن باطل نويسنده است که مي گوید: تهذيب الاحكام از



شیخ طوسی بنیانگذار حوزه ی علمیه نجف اشرف یکی دیگر از صحاح اربعه است در این کتاب هزاران روایت در ابواب مختلف فقهی وارد شده است و مرحوم شیخ طوسی در

عدة الاصول تعداد آن را بیش از پنج هزار حدیث می داند. روشن است که او در مقام بیان عدد واقعی روایات مذکور در آن نیست بلکه او می خواهد به وجود روایات مختلف و متعارض اشاره کند و در این راستا به عنوان شاهد می گوید:

«و آنچه از احادیث مختلف از اهل بیت) علیهم السلام (وارد شده است و به فقه مربوط است من آنها را در کتابم که به استبصار معروف است ذکر کردم و در کتاب تهذیب الاحکام بیش از ۵۰۰۰ حدیث آوردم و ذکر کردم که در بیشتر این روایات طایفه شیعه در عمل به آن اختلاف دارند(1)».

زیرا وی اشاره ای به مجموع روایات جمع آوری شده در این دو کتاب نکرده است بلکه اشاره به روایات متعارض دارد که بیش از ۵۰۰۰ روایت است نه مجموع روایات دو کتاب .

مسئول کیست؟

این سخن که در میان روایات مذکور در کتب شیعی روایات متعارض وجود دارد و تقریباً در هر بابی روایات غیر صحیح هست و روایاتی نیز درباره ی غلو اهل بیت) علیهم السلام (جعل شده است سخن حقی است و بزرگان شیعه برای یافتن احادیث جعلی و غیرواقعی از روایات صحیح متحمل رنجها شده اند و کتابهایی در این باره

تألیف نموده اند و در علم رجال به بررسی شخصیتها پرداخته اند و افراد دروغ پردازي چون سیف بن عمر تمیمی که داستان عبدالله بن سبا را درست کرده شناسایی کرده اند و دهها تن را از نیروی نفوذی معرفی کرده اند (و متأسفانه نویسنده دست روی هیچ کدام آنها نگذاشته بلکه مستند کلام خویش را غالباً روایت همان افراد ضعیف و مجهول و فاسد قرار داده است) و با طرح مسائلی در علم اصول نظیر مبحث تعادل و تراجیح به یافتن روایات وارده از امامان) علیهم السلام (اقدام کرده اند. گذشته از آن درایت و فهم حدیث و شرایط صدور آن را نیز در نظر گرفته اند. گرچه ممکن است در این راستا بعضی از روایات ضعیف نیز مورد عمل و توجه قرار گرفته شده باشد ولی به قول مرحوم شیخ طوسی در مقدمه تهذیب بعد از بیان وجود تعارض بین روایات که می فرماید «اهل تسنن آن را (تعارض بین روایات را) دستاویزی بر ضد شیعه قرار داده اند و بعضی از افرادی که خود را شیعه می دانستند از مذهب دست کشیده اند و این خروج از مذهب می رساند که آن فرد مذهب را با بصیرت نپذیرفته بود و از روی تقلید معتقد به مذهب شده بود زیرا اختلاف در فروع سبب نمی شود انسان دست از اصول بردارد آن اصولی که با ادله ثابت شده است(1)».

و به فرض روایات جعلی قابل تشخیص نباشد آیا این علت می شود

از مسئله امامت که با دلیل عقل و قران و روایات به اثبات رسیده دست برداشته شود و مذاهب اهل بیت (علیهم السلام) که بر مبنای اصولی عقلی است کنار گذاشته شود؟! در میان کتب اهل سنت نیز روایات متعارض فراوانی وجود دارد. کافی است به کتاب (بداية المجتهدو نهاية المقصد) ابن رشد مراجعه شود تا معلوم گردد که تا چه حد روایات متعارض در منابع آنان یافت می شود. اگر وجود روایات متعارض سبب شود تا فردی که خود را عالم محقق می داند دست از مذهب بردارد باید جدایی او از مذهب تسنن بیش از تشیع باشد زیرا اختلاف در آنجا بیشتر است.

اماین سؤال که مقصر اصلی در جعل روایات کیست و به چه هدف این کار را کرده است؟ پاسخش را از حضرت رضا (علیه السلام) دریافت می داریم .

ابراهیم بن ابی محمود می گوید: به حضرت رضا (علیه السلام) گفتم: ای فرزند رسول خدا در نزد ما روایاتی در فضائل امیرمؤمنان (و فضیلت شما اهل بیت وجود دارد و آنها از نقل مخالفین شمامست و ما مثل آنها را از شما نمی شناسیم (تشنیده ایم) آیا متدین به آنها شویم (و بپذیریم)؟ فرمود: ای پسرایی محمود، پدرم از پدرش از جدش خبر داد که رسول خدا (صلي الله عليه وآله) فرمود: هر کس به سخن گوینده ای گوش فرا دهد او را عبادت کرده است پس اگر گوینده از خدا بگوید (و سخن حق بزند) پس شنونده خدا را پرستیده است و اگر گوینده از ابلیس (شیطان) سخن بگوید ، پس ابلیس را

پرستیده است. آنگاه حضرت رضا (علیه السلام) فرمود: ای پسر ابی محمود ، مخالفان ما روایاتی را درباره ی فضایل ما جعل کرده اند و آنها را سه قسم قرار داده اند: یکی ؛ غلو (و برتر بینی اهل بیت) علیهم السلام (از حد بندگی به حد خدایی (دوم ؛ تقصیر (کوچک شمردن آنان از جایگاهی که دارند) سوم ؛ تصریح به بدگویی به دشمنان ما. وقتی مردم (اهل سنت) روایات مربوط به غلو درباره ما را شنیدند شیعیان ما را تکفیر می کنند (و آنان را کافر می شمارند) و به آنان نسبت می دهند که معتقد به ربوبیت ما نیستند و چون روایات تقصیر (تحقیر اهل بیت) علیهم السلام (را شنیدند) رادرباره ی ما می پذیرند (و در نتیجه خاندان پیامبر) صلي الله عليه وآله (را از جایگاه رفیع خود به زیر می آورند و مورد بی مهری قرار می دهند) و چون روایات بدگویی به دشمنان را به نام شنیدند به ما به نام بدگویی می کنند. حال آن که خداوند می فرماید: به آنان که غیر خدا را می پرستند بدگویی نکنید که مبادا به خداوند از روی نادانی بدگویی کنند. ای پسر ابی محمود مردم گرایش به راست و چپ پیدا کردند تو در راه ما بمان زیرا هر کس با ما باشد ما با او هستیم و هر کس از ما جدا شود از او جدا می شویم. کمترین چیزی که انسان را از ایمان (کامل) خارج می کند این است که درباره یک ریگ بدگویی هسته است و سپس بر این سخن عقیده پیدا کند و از کسی که مخالف است اعلام انزجار کند. ای پسر ابی محمود آنچه برایت گفتم

خوب نگهدار که خیر دنیا و آخرت را برایت در آن جمع کردم(1)» .

و متأسفانه نویسنده ی کتاب اهل بیت (ع) از خود دفاع می کند سه روش ناپسند دیگران را جمع کرده و یکجا آورده است تا هم در اهل بیت (علیهم السلام) غلو کند و هم تقصیر و هم به دشمنان شیعه بدگویی کند تا زمینه بدگویی به دیگران را درست کند.

بنابراین مسؤل اصلی تحریف و جعل حدیث مخالفان اهل بیت (علیهم السلام) بودند و این کار به خصوص در عصر بنی امیه با فرمان معاویه به صورت رسمی صورت گرفت همانطور که بحث آن گذشت. نویسنده جعل حدیث را در دوران صفویه می داند در حالی که در این عصر بزرگانی چون مجلسی فرصت یافتند تا فرهنگ شیعه را جمع آوری کنند و کتاب هایی چون «بحار الانوار» را که یک مجموعه دائرة المعارف اسلامی است تدوین کنند. گرچه ممکن است در آن روایات ضعیف نیز باشد.

السلام علیک یا حجة الله التي لا تخفي

وجود خارجي ندارد؟!؟!

آيا مي توان باور کرد کسي در نجف اشرف ساکن باشد و همه هفته مشاهده کند که گروهی با پای پیاده به مسجد سهله برای توسل و

1- بحار الانوار. 239 / 26

دیدار مولاي انس و جن مي روند و او یک محقق باشد و کتب روایی و تاریخی شیعه را بررسی کرده باشد ولي در وجود حضرت بقیة الله الاعظم صاحب الزمان - ارواحنا لتراب مقدمه الفداء - شک داشته باشد؟! و به چند مطلبی که در کتب تاریخ و روایی درباره حوادثی که در ظاهر در هنگام شهادت امام حسن عسگری (علیه السلام) اتفاق افتاده است و مسؤولین حکومت که دنبال امام دوازدهم (علیه السلام) بودند و او را نیافتند را مستند خویش قرار دهد و منکر اصل وجود آن حضرت شود؟! حتی کسانی که از اهل تسنن با روایات مأنوس باشند نمی توانند منکر وجود آن حضرت شوند زیرا به قول مرحوم شهید آية الله صدر «در مورد هیچ یک از قضایای اسلامی مسلم و غیر قابل تردید به مقدار روایات در مورد امامت مهدی (علیه السلام) و غیبت و ظهور و اصلاح آینده جهان به وسیله ی وی و خصوصیات شخصی او از طریق سنی و شیعه حدیث وارد نشده است ، تمام آن روایات حدود ۶۰۰۰ حدیث است(1)».

آری ؛ این سخنان برای آن گروه از اهل تسنن قابل قبول است که مأنوس با حکومت های اموی و عباسی بوده اند و خلفا را اولوالامر و امیرالمؤمنین می دانستند و اهل بیت (علیهم السلام) را مانند اصحاب می دانند و دایره ی اهل بیت را وسیع دانسته اند ، ولي افرادی چون شیعیان که هر روز آثار امام خود را مشاهده می کنند و به آن

1- انقلاب مهدی و پندارها ، ص ۵۸ .

حضرت متوسل می شوند و صدها نفر به محضر مبارکش مشرف می شوند و شده اند و کتاب ها درباره ی کسانی که به محضرش باریافته اند تألیف کرده اند سخنان نویسنده تنها چهره مخفی او را آشکار می کند و کوچک ترین شک و شبهه ای برایشان ایجاد نمی کند .

ما در اینجا فقط به فهرست بعضی از عناوین مطرح شده در کتاب ارشاد شیخ مفید که نویسنده از آن نام می برد می پردازیم تا معلوم شود که تمام مطالب کتاب حتی آن هایی که به آن اشاره کرده است اثبات وجود مقدس حضرت بقیة الله - ارواحنا له الفداء - است .

وي مي نويسد: باب ذکر وفات ابي محمدحسن بن علي (عليهما السلام) (و محل قبر و ذکر فرزندش ، باب ذکر قائم بعد ابي محمد) عليه السلام (و تاريخ تولد و دلائل امامتش و ذکر بخشي از اخبار و غيبت و روش او در نزد قيامش و مدت حكومتش ، باب ذكر بخشي از دليلها بر امامت قائم به حق ابن الحسن) عليهما السلام،(باب آنچه برتصريح بر امامتش از امامان) عليهم السلام (آمده است،باب کسانی که امام دوازدهم) عليه السلام(را دیده اند)بخشي از دليلهاوشاهدانش،باب معجزات آن حضرت) عليه السلام..).

اقرار به تولد حضرت صاحب الزمان (علیه السلام) تنها مربوط به شیعیان نیست بلکه گروهی از اهل تسنن نیز بر این حقیقت اعتراف کرده اند که مهدی موعود همان مهدی (علیه السلام) فرزند امام حسن عسگری (علیه السلام) (و متولد در سال ۲۵۵ هجری است که غایب بوده و در آخر الزمان ظهور خواهد کرد ، به عنوان نمونه می توان از افراد زیر در اهل

سنت نام برد:

1) کمال الدین محمد بن طلحه قرشی شافعی (۶۵۲ هـ) در مطالب السنن فی مناقب ال الرسول .

2) شمس الدین سبط بن جوزی (۶۵۴ هـ) در تذکرة خواص الامه .

3) محیی الدین ابو عبدالله محمد بن علی الاندلسی الشافعی (۶۳۸ هـ) در فتوحات مکیه .

4) ابو عبدالله محمد بن یعقوب گنجی شافعی (۶۵۸ هـ) در البیان فی اخبار صاحب الزمان .

5) علی بن محمد بن صباغ مالکی (۸۵۵ هـ) در الفصول المهمة فی معرفة الامه .

قاعدتاً تحقیقاتی که آقای احمد کاتب ، برادر عزیز نویسنده (کتاب اهل بیت...)، داشته از قبیل تحقیقاتی است که در این کتاب مشاهده می شود و او نیز مانند کسی است که چشمان خود را در برابر خورشید ببندد و بگوید چون خورشید را نمی بینم پس خورشید وجود خارجی ندارد و آنان که از خورشید تعریف می کنند به خاطر منافع شخصی خود است و لابد تحقیقاتش درباره ی نائبان خاص امام زمان (علیه السلام) (از این قبیل است همانطور که نویسنده در ۱۱۹ برخلاف تاریخ قطعی و نظر تمام شیعیان نائبان خاص را در دوران غیبت صغری ۲۰ نفر می داند و از قول دوست عزیزش احمد کاتب ، نواب خاص ، آن مردان زحمت کش پاک باخته ، مشهور به علم و زهد و تقوی را گروهی دنیاپرست و

فرصت طلب معرفی می کند که برای استفاده از اموال خمس و دیگر هدایایی که در قبرستان یا سرداب گذاشته می شد خودشان را نواب امام معرفی کردند .

به این سخنان که نظیر کتاب آیات شیطانی سلمان رشدی پر از هتاک است ارزشی می توان قائل شد.

شاهکارهای حضرت صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه الشریف

قبل از اینکه درباره ی روایات مطرح شده در این قسمت اشاره کنیم مناسب است به تغییرات و اصلاحاتی که آن حضرت انجام خواهد داد اشاره کنیم:

1) در دعای ندبه شاهکاری وی را چنین بر می شماریم و درباره ی او می گوئیم: «کجاست آن کس که برای قطع ریشه ظالمان آماده شده؟ (۱- قطع ریشه ستمگران) کجاست منتظر برای مستقیم کردن کجیها و انحرافها؟ (۲- رفع انحرافها) کجاست آن کس که امید است ستم و دشمنی را زایل کند؟ (۳- برطرف کردن ستم و دشمنی) کجاست ذخیره ای که واجبات و سنتها را مجدداً اجرا می کند؟ (۴- بار دیگر اجرای واجبات و سنت ها) کجاست انتخاب شده برای بازگرداندن ملت و شریعت اسلامی؟ (۵- باز گرداندن شریعت اسلام به سبک اول) کجاست کسی که امید است تا کتاب و حدود آن را زنده کند؟ (۶- زنده کردن قرآن و حدود آن) کجاست زنده کننده علوم دین و اهل آن؟ (۷- زنده کردن معارف

دیني و حاملان آن) کجاست شکننده شوکت تجاوزگران؟ (۸- شکستن اعتبار متجاوزان) کجاست نابودکننده بناهاي شرک و نفاق؟ (۹- نابود کردن شرک و نفاق) کجاست آواره کننده فاسقان و گناهکاران و طغیانگران؟ (۱۰- به هم زدن امنیت و اجتماع اهل تباهي) کجاست دروکننده شاخه هاي سرکش و تفرقه؟ (۱۱- قطع شاخه هاي تفرقه و سرکشي)... کجاست زمینگیرکننده یاران عناد و گمراه کنندگان؟ (۱۲- از حرکت انداختن معاندان و گمراه کنندگان) کجاست عزت بخش اولیا و ذلیل کننده دشمنان؟ (۱۳- عزت بخشیدن اولیای الهي و ذلت بخشیدن به دشمنان) کجاست انتقام گیر خون پیامبران و فرزندان پیامبران؟ (۱۴- انتقام از خون به ناحق ریخته پیامبران و فرزندانشان) کجاست خواهان انتقام از خون کشته به کربلا؟ (۱۵- انتقام از خون حضرت سیدالشهداء) علیه السلام (کجاست یاری شده از طرف خدا بر کسی که مورد ستم قرار گرفته است؟ (۱۶- کمک بر افراد مظلوم)....»

(2) حسین بن خالد در حدیثی از حضرت رضا) علیه السلام (درباره شاهکاری حضرت مهدی) علیه السلام) نقل می کند که فرمود :

«او زمین را از هر ستمی پاک می کند و او کسی است که مردم شک در ولادتش دارند و او قیل از قیامش غیبتی دارد هنگامی که قیام کرد زمین را به نور خدایش روشن می سازد و میزان عدالت را در میان

مردم برپا می کند در نتیجه هیچ کس به دیگری ظلم نمی کند(1)».

(3) سلام بن مستنیر می گوید: «از امام باقر) علیه السلام (شنیدم که می فرمود: وقتی قائم) علیه السلام) قیام کند ایمان را بر هر ناصبی (دشمن اهل بیت) علیهم السلام ((عرضه می کند اگر به راستی قبول کرد (او را رها می کند) وگرنه یا او را به قتل می رساند یا از او جزیه می گیرد همانطور که امروز از اهل ذمه می گیرند(2)»....

(4) ابی بصیر از امام صادق) علیه السلام (روایت می کند که برایم فرمود: «ای ابامحمد می بینم فرود قائم را در مسجد سهله که به همراه خانواده است. گفتم: آیا منزلش در همانجاست فدایت شوم؟ فرمود: آری؛ در آنجا منزل ادریس و ابراهیم خلیل الرحمن بوده است و خدا هیچ پیامبری را نفرستاد جز آن که در آن نماز گزارد و در آنجا مسکن خضر است .

گفتم: فدایت شوم؟ قائم) علیه السلام (در آنجا مرتب هست؟ فرمود: آری، گفتم: چه کسی بعد از اوست؟ فرمود: او تا پایان خلق هست؟ گفتم: آیا اهل ذمه در نزد او (در حکومت او) هستند؟ فرمود: همانطور که پیامبر) صلی الله علیه وسلم (خدا با آنان رفتار کرد رفتار می کند و آنان جزیه می پردازند با حالت ذلت. گفتم: آنان که با شما دشمنی کردند (نواصب) چگونه؟ فرمود: خیر، ای ابامحمد برای کسانی که با ما مخالفت کرده اند در دولت ما سهمی ندارند. خداوند خون آنان را

1- بحار الانوار 332 / 52 - 331 .

2- بحار الانوار 52 / 375 .

در نزد قیام قائم ما برای ما حلال شمرده است امروز خون آنان بر ما و بر شما حرام است پس کسی شما را فریب ندهد. وقتی قائم ما قیام نمود به خاطر خدا و رسولش و به خاطر همه ما (اهل بیت) انتقام می گیرد(1)».

5) ابان می گوید: «امام صادق علیه السلام (فرمود: علم ۲۷ حرف است تمام آنچه پیامبران آوردند دو حرف است و مردم تا امروز به جز ۲ حرف را نمی شناسند وقتی قائم ما قیام نمود ۲۵ حرف باقی مانده را خارج می کند پس آن را در میان مردم گسترش می دهد تا تمام ۲۷ حرف گسترش پیدا کند(2)».

6) مفضل بن عمر می گوید: از امام صادق علیه السلام (شنیدم که فرمود: «هنگامی که خدای عزوجل به قائم اجازه خروج را دهد بر منبر بالا رود و مردم را به سمت خویش دعوت کند و آنان را به خدا سوگند دهد و به حق دعوت کند و از مردم بخواهد که به سیره و روش پیامبر خدا) صلی الله علیه و آله (رفتار کنند و خود نیز مطابق عمل آن حضرت رفتار می کند(3)» ...

7) در خصال مرحوم صدوق آمده است که امیرمؤمنان علیه السلام (در ضمن حدیثی فرمود: «آن زمان که قائم ما قیام کند باران از آسمان به طور کافی می بارد و زمین سبزه های خود را بیرون می دهد و بخل و کینه از دل ها می رود و حتی درندگان و چهارپایان (با

---

1- بحار الانوار ۵۲ / ۳۷۶ ، ۳۷۳ و ۳۷۵ .

2- بحار الانوار ۵۲ / ۳۳۶ .

3- بحار الانوار ۵۲ / ۳۳۷ .

برنامه ریزهای که انجام می شود) اصلاح می شود (و در جاهای مناسب قرار می گیرد و دیگر خطری ندارند) به گونه ای که اگر زن از عراق به شام برود قدمی بر زمین نمی گذارد مگر بر سبزه ها (یعنی همه جا آباد و سرسبز است و چنان امنیت در جامعه وجود دارد) که آن زن از درندگان (اعم از حیوانات یا انسان های خطرناک حیوان صفت) ترس و خوفي ندارد(1)».

8) ابی هاشم جعفری می گوید: «در نزد ابی محمد علیه السلام (بودم که فرمود: وقتی قائم قیام کند دستور به تخریب منارها و ساختمانهای زیبا در مسجد را می دهد (و آن را از حالت تجملات خارج می کند ، ابی هاشم ) می گوید: در نزد خود گفتیم: معنی این کار چیست؟ (چرا چنین کاری می کند؟ (حضرت بر من رو کرد و فرمود: معنای این کار این است که اینها جدید و بدعت است و پیامبر و حجت خدا آن را نیاورده اند(2)».

و نیز حلبی نقل می کند: «از امام صادق علیه السلام (سؤال شد آیا نماز در مساجد سایه دار کراهت دارد ، فرمود: آری ؛ ولی امروز برای شما ضرری ندارد ولی اگر عدل بود (حضرت قائم) علیه السلام (ظهور می کرد) می دیدید که چگونه با آن رفتار می کند (3)».

همچنین حدیث دیگری به همین مضمون درباره مساجد مصوره وارد شده است(4) .

---

1- بحار الانوار ۵۲ / ۳۱۶ .

2- بحار الانوار ۵۲ / ۳۲۳ .

3- بحار الانوار ۵۲ / ۳۷۴ .

4- همان .

(9) ابی بصیر از امام صادق (علیه السلام) روایت می کند که فرمود: «قائم مسجد الحرام را خراب می کند تا آن را به اساسش بازگرداند و مقام (ابراهیم) را به محلی که قبلاً (در زمان رسول) صلی الله علیه و آله (بوده) است باز می گرداند و دستان بنی شبیه را قطع می کند و بر در کعبه می آویزد و بر آن می نویسد: اینها دزدان کعبه هستند (1)».

نکته :

امروزه کنار دیوار کعبه برجستگی وجود دارد و آن را «شاذروان» می نامند و از جهت فقهی آن جزو خود کعبه است و کعبه از زمان پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) کوچکتر شده است و لذا آن حضرت شاذروان را جزو کعبه می دهد و همچنین مقام ابراهیم (در زمان آن حضرت به خانه خدا چسبیده بوده است و عمر بن خطاب دستور داد آن را به محل فعلی که همان محل مقام در زمان جاهلیت بوده منتقل کند. قطع دست دزد نیز جزو احکام قطعیه قرآن است. بنا بر نقل اهل سنت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) میخواست کعبه را تخریب کند و از نو بازسازی کند ولی زمینه را مساعد نمی دید. یک نمونه از آن نقلها :

عبدالله بن زبیر از خاله اش عایشه نقل می کند که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود:

«ای عایشه اگر قوم تو دورانشان به شرک نزدیک نبود (و همچنان با شرک مأنوس نبودند) حتماً کعبه را منهدم می کردم و کف آن را با

1- بحار الانوار ۵۲ / ۳۳۸ .

زمین مساوی قرار می دادم و برای آن دو درب شرقی و غربی قرار می دادم و ۶ ذراع از سمت حجر بر آن می افزودم، زیرا قریش در هنگام بنای کعبه آن مقدار را کم کردند (1)».

(10) ابو خدیجه می گوید: «امام صادق (علیه السلام) فرمود: «چون قائم (علیه السلام) قیام کند امر جدیدی را می آورد همانگونه که رسول خدا در اول اسلام دعوت به امر جدید کرد (2)».

در حدیث دیگری آمده که آن حضرت در پاسخ به این پرسش که سیره حضرت مهدی چگونه است؟ فرمود: «آن کاری را انجام می دهد که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) انجام داده بود آنچه از قبل بوده نابود می کند همانطور که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) امر جاهلیت را نابود کرد و اسلام را مجدداً از اول می آورد».

(3)

نکته :

امر جدید حضرت مهدی (علیه السلام) همان امر جدید پیامبر اسلام در صدر اسلام است که به مرور همه چیز آن را تغییر دادند و طبق روایات در آخر الزمان فقط اسم اسلام باقی می ماند و از قرآن فقط اسم و نوشتن آن و از عمل به آن خبری نیست در صفحات گذشته روایت انس را ذکر کردیم که در حالت گریه می گفت: «از اسلام تنها نمازش باقیمانده بود که آن را نیز ضایع کردند».

-- [صحیح مسلم ۴ / ۹۸ .

(11) ابی بصیر در روایتی از امام باقر (علیه السلام) نقل می کند که آن حضرت در پاسخ به این پرسش که چه شباهتی حضرت مهدی (علیه السلام) به حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) دارد؟ فرمود: «چون او قیام کند به روش رسول خدا (صلی الله علیه و آله) رفتار می کند با این تفاوت که آثار محمد را روشن می کند و به مدت ۱۸ ماه از شمشیر (قدرت) به طور مطلق استفاده می کند تا خدا راضی شود (1)»....

(12) جابر در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) روایت می کند که فرمود: «چون قائم اهل بیت (علیهم السلام) قیام کند (بیت المال) به مساوات تقسیم کند و بین مردم به عدالت رفتار کند پس هر که مطیعش باشد از خدا اطاعت کرده و هر که نافرمانی او کند نافرمانی خدا کرده است و او به نام مهدی نامیده شده است زیرا هدایت به امری مخفی می کند .

او تورات و سایر کتابهای خدای عزوجل را از غاری در انطاکیه بیرون می آورد و بین اهل تورات به تورات و بین اهل انجیل به انجیل و بین اهل زبور به زبور و بین اهل قرآن به قرآن حکم می کند و دارای های درونی و بیرونی زمین را جمع می کند و به مردم می فرماید: بیاوید (و بگریید) آنچه به خاطر رحم از شما دریغ شده است و به خاطر آن خون شما به ناحق ریخته شده و آنچه کار حرام به خاطر آن واقع شده است. پس آنقدر (به افراد) می دهد که

نظیر آن را هیچ کس نداده است و زمین را از عدل و قسط و نور پر می کند همانطور که از ظلم و جور و شر پر شده است (1)».

(13) امام صادق (علیه السلام) در پاسخ معلی بن خنیس که پرسید: «آیا قائم در برخورد با مخالفان برخلاف سیره علی (علی) علیه السلام (رفتار می کند؟ فرمود: آری؛ زیرا علی) علیه السلام (به روش منت گذاشتن (و رهاکردن) و خودداری (از درگیری و قتل مخالف خود) رفتار می کرد زیرا می دانست به زودی شیعیانش بعد از او شکست می خوردند (و به خاطر آنان آن حضرت مماشاة می کرد و کوتاه می آمد) ولی قائم وقتی قیام کند با روش شمشیر (قدرت) و اسیرگرفتن برخورد می کند زیرا می داند هرگز شیعیانش بعد از وی شکست نمی خورند (2)».

(14) بشیرنبال می گوید: «به امام باقر (علیه السلام) عرض کردم که آنان (اهل سنت) می گویند: چون مهدی قیام کند با عفو با همه برخورد خواهد کرد و به قدر حجامت نیز خون نخواهد ریخت. فرمود: چنین نیست به خدایی که جانم به دست اوست. اگر بنا بود عفو صورت بگیرد این کار برای رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بود در زمانی که دندان رباعی او شکسته شد و صورتش مجروح شد. هرگز، به خدایی که جانم به دست اوست (حضرت مهدی) علیه السلام (می جنگد و خون ریخته می شود) تا اینکه ما و شما عرق و خون بسته شده را



(در پیشانی خویش) مسح کنیم ، آنگاه حضرت دست به پیشانی خویش کشید(1)».

(15 عبدالله بن سنان از امام صادق) علیه السلام (روایت می کند که فرمود: «چون قائم قیام کند بین او و بین عرب و عجم به جز شمشیر (قدرت) نخواهد بود ، دادن و گرفتنش با شمشیر است(2)»).

چند مطلب در جمع بندی روایات

مطلب اول :اصلاحات حضرت مهدی (علیه السلام )

و برخورد با مخالفان و منحرفان و مفسدان

آنچه قطعی است در آخرالزمان حضرت مهدی موعود (علیه السلام) ظاهر می شود و تغییراتی اساسی در جامعه اسلامی بلکه جوامع بشری ایجاد می کند و بشر از جهت علم و رفاه و امنیت و عدالت در حد اعلاي خویش قرار می گیرد و حق مظلوم از ظالم گرفته می شود و احکام الهی آنگونه که نازل شده است پیاده می شود و بدعت ها و نوآوری ها که به اسم دین صورت گرفته است همه نابود می شود و کسانی که مدافع این گونه انحراف ها و بدعت ها و گمراهی ها و ظلم ها بوده اند در صورت اصرار برکردار خویش ، با قدرت با آنان رفتار می شود و سنت های فراموش شده احیا می گردد و انتقام مظلوم از ظالم و جلو مفسدان گرفته می شود و آنان به مجازات

1- بحار الانوار ۵۲ / ۳۵۸ .

2- بحار الانوار ۵۲ / ۳۸۹ .

خویش می رسند .

طبیعی است عدالت کامل و امنیت و رفاه و رشد علمی نتیجه یک مبارزه مستمر و برخورد قاطع با نوآوران و بدعت ها و مفسدان و ستم و ستمگران و کشتن هزاران نفر از آنان و دادن هزاران شهید است و هرگز نمی توان کاری به این عظمت را انجام داد ولی خونی ریخته نشود .

به نظر می رسد در زمان امام صادق (علیه السلام) جوی حاکم بوده است مبنی بر این که حضرت مهدی خونی نمی ریزد و به خصوص عرب ها در امنیت هستند. اهل بیت (علیهم السلام) برای شکستن این فکر غلط که عرب ها خود را در امنیت می دیدند جملاتی هشداردهنده می فرمودند نظیر روایات ۳ و ۴ و ۱۴ که گذشت ، وگرنه برخورد قاطعانه با مسایل انحرافی و منحرفان اختصاص به عرب ها ندارد همانطور که روایت ۱۵ بر آن دلالت دارد مضافاً بر این که دیگر از روی ترس و نگرانی از آینده مماشاتی با دشمنان صورت نمی گیرد همانطور که علی (علیه السلام) با دشمن مماشاة می کرد و روایت ۱۳ شاهد بر آن است .

همچنین در روایات آمده است که قبل از قتال و برخورد قدرتمندانه با دشمنان ، آن حضرت دعوت به کتاب خدا و سنت پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله و ولایت علی بن ابی طالب) علیه السلام (و اعلام انزجار از دشمنان او می کند و حتی سفیانی که رئیس دشمنان اوست نیز دعوت به کتاب خدا و سنت پیامبر می شود. در مرحله ی اول ؛

سفیانی دعوت را می پذیرد و با وی بیعت می کنند ولی مجدداً بیعت شکنی می کند و به جنگ با حضرت مهدی (علیه السلام) (می پردازد طبیعی است که امام زمان) علیه السلام (با قدرت با او و دوستانش برخورد می کند).

همین طور در بعضی از مناطق نماینده ی امام) علیه السلام (که قدرت را به دست گرفته ، می کشند و حضرت دوباره آنان را دعوت به کتاب خدا و سنت پیامبر) صلی الله علیه وآله (و ولایت علی بن ابی طالب) علیه السلام (و برائت از دشمنانش می کند و بعد از اتمام حجّت با آنان قاطعانه و با قدرت برخورد می کند و این برخوردها تا برقراری اسلام ناب و خالص در سرتاسر زمین ادامه دارد روایات متعددی در بحار الانوار جلد ۵۲، صفحات ۳۴۲ و ۳۴۳ و ۳۴۴ و ۳۸۸ درباره موارد فوق آمده است.

همچنین از روایات استفاده می شود بسیاری از کسانی که با امام می جنگند همان مدافعان سنت های غلط خلفای پیشین هستند و در حقیقت ایشان کسانی هستند که سکان داران علم و دین هستند و لذا به جای اینکه مردم را به سمت امام هدایت کنند با تمسک به بعضی از آیات و روایات مردم را در مقابل امام) علیه السلام ( قرار می دهند. از جمله آن حدیث حضرت صادق) علیه السلام (است که فرمود: «قائم در جنگش برخوردی دارد که رسول خدا نداشت زیرا رسول خدا وقتی آمد مردم سنگ های تراشیده و چوب هایی به شکل بت ها را می پرستیدند ولی قائم چون قیام کند علیه وی خروج می کنند در حالی که کتاب خدا را بر ضد امام تفسیر می کنند و با او

می جنگند(1)».

کوتاه سخن این که ، حضرت پس از اتمام حجّت و استدلال و برهان از کتاب و سنت و سیره ی رسول مکرّم اسلام) صلی الله علیه وآله (بامعاندان لجباز سر ستیز دارد و بین آنان با قدرت شمشیر حکم می کند نه آنان که حق برایشان مشتبه شده و پس از یافتن آن تسلیم می شوند. از این بسیاری از کسانی که سخن از حضرت قائم می گویند بعد از ظهورش چون او را همراه با منافعشان نمی بینند به جنگ با آن حضرت می پردازند و این گروه در میان عرب ها زیادتر هستند.

ابی بصیر از حضرت صادق) علیه السلام (روایت می کند که فرمود: «از عرب ها با حضرت قائم) علیه السلام (گروه اندکی هستند. گفته شد: ولی از عرب ها کسانی که درباره ی او سخن می گویند زیاد هستند؟ فرمود: آری ؛ ولی باید مردم پاک شوند و شناخته شوند و غربال شوند و به زودی از غربال (شاید همان ظهور حضرت باشد) مردم زیادی خارج می شوند (2)».

بنابراین می توان این طور از روایات استفاده کرد که عرب ها این تصور را داشته اند که در دولت قائم) علیه السلام (همه چیز مطابق خواست آنان خواهد بود و ائمه) علیهم السلام (خطراتی که جامعه عرب ها را در برابر حضرت مهدی) علیه السلام (تهدید می کند متذکر می شده اند و روایاتی که نویسنده آورده است از این قبیل روایات است زیرا تعداد نفراتی که

1- بحار الانوار ۵۲ / ۳۶۲ و ۳۶۳ .

2- بحار الانوار ۵۲ / ۳۴۸ .

از عرب ها حق را بدون مشکل خواهند پذیرفت بسیار اندک خواهند بود و بقیه درگیری با آن حضرت خواهند داشت و لذا امام صادق (علیه السلام) در روایتی فرموده که از عرب ها بترس که برای آنان خبر بدی است که با قائم یکی از آنان قیام نخواهد کرد (و نویسنده به این روایت تمسک کرده است).

و این روایت به فرض صحت ممکن است اشاره به همان ۳۱۳ نفر باشد که در مرحله ی اول عرب ها در میان آنان نخواهند بود نه اینکه تا آخر هیچ عربی با آن حضرت نیست و امّاجلات بعدی نویسنده جواب ندارد زیرا عرب بودن پیامبر و خاندانش (علیهم السلام) (و نیز عرب بودن حضرت مهدی) علیه السلام (ارتباطی با انحرافات عرب ها و مقابله با آنان ندارد و معیار ارزش عربی نیست بلکه تقوای الهی است).

مطلب دوم: اصلاح اماکن عبادی و اجرای احکام الهی

از جمله مطالبی که از روایات استفاده می شود این است که حضرت صاحب الزمان (علیه السلام) (اماکن عبادی را اصلاح می کند و آنان را به سبک زمان حضرت رسول) صلی الله علیه و آله (در می آورد همانطور که در حدیث شماره ۹ به آن تصریح شد).

ما نمی دانیم اصلاح کعبه به شکل اولیه و بازگردان مقام ابراهیم (که خلیفه اول آن را به محل جاهلیت قبل از اسلام باز گرداند) به جایگاه زمان رسول خدا) صلی الله علیه و آله (چه اشکالی دارد که نویسنده آن را تیتیر زده است؟ آیا حضرت مهدی) علیه السلام (به خاطر ناخوشایندبودن

اصلاح کعبه در نظر طرفداران خلیفه دوم دست از وظیفه الهی خود برمی دارد؟ زهی خیال باطل، گذشته از اینکه مرحوم مجلسی در ۳۳۸ موضوع تخریب و اصلاح مسجدالحرام را دارد، ولی یک کلمه درباره مسجدالنبی ندارد هیچ توضیحی از مرحوم علامه ی مجلسی در همان درباره ی چگونگی تخریب مسجد نبوی ذکر نکرده است.

باید به نویسنده گفت شما که اینقدر دلسوزی برای کعبه کرده ای چرا درباره ی خلفای اموی که کعبه را تخریب کردند و با بدترین وجه به آن خسارت نمودند از حریم کعبه دفاع نکردی و جمله ای درباره آن ذکر نکردی؟!!

نویسنده بعد از ذکر یک حدیث از پیش خودساخته درباره تخریب کعبه با عنوان جدیدی تحت عنوان «کعبه جدید» (می خواهند به خواننده القا کنند که حضرت مهدی) علیه السلام (کعبه را تخریب می کند و در کربلا کعبه بنا می کند و بعد شعری از مرحوم کاشف الغطاء درباره عظمت کربلا ذکر می کند که خیانت از سرتاسر عبارات وی می بارد زیرا؛ تقدس کربلا در نزد شیعیان چیزی از حرمت کعبه کم نمی کند. و ما هیچ روایت صحیحی را نداریم که کربلا را افضل از مکه و مدینه بدانند بلکه روایات متعدد داریم که افضل بقاع ارض حرم خدا یعنی مکه مکرمه است (1)

آری؛ حرمت کعبه به خاطر رسول خدا) صلی الله علیه و آله (و ولی خداست و لذا کعبه تا آنجا محترم است که رسول خدا) صلی الله علیه و آله (و نظرات او در آن جا حاکم باشد).

بر همین اساس است که خداوند می فرماید: «لا اقسام بهذا البلد و انت حل بهذا البلد، قسم به این سرزمین در حالی که تو در این سرزمین هستی(1)».

خداوند از همین سرزمین محترم و باارزش به خاطر رسول خدا (صلي الله عليه وآله) تعبیر به قریه می کند آن زمان که در برابر رسول خدا (صلي الله عليه وآله) ایستادند و می فرمایند: «ضرب الله مثلاً قریه (2)». ...»

بنابراین رسول خدا (صلي الله عليه وآله) و ولی خدا (و ولی السلام) در هر جا باشد ارزش از آنجاست و چون در کربلا ولی خدا هست و دین خدا به وسیله ی این حجّت خدا زنده شده برای همین جهت دارای حرمت ویژه است ، گذشته از اینکه گرایش به کربلا در حقیقت اجابت دعای ابراهیم (در کنار کعبه برای فرزندان خویش است که گفت): «فاجعل افئدة من الناس تهوي اليهم ... ، خدایا هوای دلهای گروهی از مردم را به سمت ذریّه ام قرار ده (3)» ...»

بنابراین یک کعبه ظاهری است که در مسجدالحرام است و قبله نماز و ذبح و تمام اعمال است و بدین طریق مؤمن به خدا توجه می کند و یک قبله معنوی و روحی است که دلها متوجه آن قبله

1- سوره بلد ، آیات ۱ و ۲ .

2- سوره نحل ، آیه ۱۱۱ .

3- سوره ابراهیم ، آیه ۳۷ .

## 282

هستند و آن قبله همان وسیله بین خلق و خالق و در واقع وجه خداست و فرد مؤمن به وسیله ی او متوجه خدا می شود لذا در زیارت ندبه به حضرت مهدی (علیه السلام) خطاب می کنیم و می گوئیم: «این وجه الله الذي يتوجه اليه الاولياء»، «کجاست وجه خدایی که اولیا و دوستان خدا به او رو می کنند؟» و حسین بن علی (علیه السلام) نیز هم ولی الله است و هم وجه الله. او قبله دلهاست و به وسیله او انسان به خدا نزدیک می شود و این دو هیچ منافاتی با هم ندارد. باید به نویسنده گفت: میان عاشق و معشوق رمزی است....

نویسنده عنوان دیگری دارد تحت عنوان «خوش خبری برای عر اقیها» ؛ «در این بخش نویسنده شیعه را متهم می کند که به امام زمان (علیه السلام) نسبت می دهد که معتقد است آن حضرت کعبه را تخریب می کند و به جای آن جهت قبله را به سوی کوفه تغییر می دهد و روایتی از مرحوم فیض کاشانی در وافی ذکر می کند ، ولی اولاً ؛ این روایت را ما در وافی نیافتیم و هرچه بیشتر جستجو کردیم بی نتیجه تر بود و ثانیاً ؛ حتی خود حدیثی که نویسنده آورده است هیچ دلالتی بر تغییر قبله از مسجدالحرام به کوفه ندارد زیرا می نویسد: «ای مردم کوفه ، خداوند کسی را به اندازه شما دوست ندارد لذا امتیازاتی را به شما اختصاص داده است): مصلاکم بیت آدم و بیت نوح و بیت ادریس و مصلی ابراهیم (... مصلاي شما خانه آدم و خانه نوح و خانه ادریس و مصلاي ابراهیم است). ولا تذهب الايام حتي ينصب الحجر الاسود فيه (، طولي نمی کشد که سرانجام حجرالاسود در آن نصب

## 283

خواهد شد» .»

کجای این روایت (به فرض که وجود داشته باشد) دلالت بر تغییر قبله می کند؟! در این روایت بیان شده است که مصلّا و نمازخانه شما (شاید اشاره به مسجد کوفه باشد که دارای مقامات متعدد است) خانه آدم و خانه نوح و خانه ادریس است و نمازخانه ابراهیم است (یعنی دسته ای از انبیاء در آن سکونت داشته اند و ابراهیم گرچه ساکن نبوده است در آن نماز خوانده است) و امّا جمله «ولا تذهب الايام حتي ينصب الحجر الاسود فيه» ، «طولي نمی کشد که سرانجام حجرالاسود در آن نصب خواهد شد» به احتمال قوی مربوط به چیز دیگری است زیرا نویسنده بعد از «مصلي ابراهیم» نقطه چین دارد و اشاره به حذف بخشی از روایت است و چه بسا در آنجا اینطور آمده است که حضرت مهدی (علیه السلام) بعد از ظهور ، کعبه را تخریب می کند و دیوار آن

را عقب تر می آورد و به جای اولش می آورد و (شاذروان را جزو کعبه می دهد) و حجرالاسود را در آن محل نصب می کند و مقام ابراهیم را به محل اولش باز می گرداند .

ولی نویسنده باخیانت خود و با حذف بخشی از حدیث ضمیر را به «مصلی ابراهیم» باز گردانده است .

ثالثاً ؛ به فرض هم حجرالاسود به مصلاهی ابراهیم منتقل شود ولی چه دلیلی است که قبله نیز تغییر خواهد یافت؟ کعبه حتی بدون حجرالاسود نیز قبله مسلمانان می تواند باشد همچنان که قرامطه

بحرین وقتی حجرالاسود را در اوایل قرن چهارم ربودند و حدود ۲۰ سال آن را مخفی کردند و از شبه جزیره عرب خارج نمودند مردم مسلمان همچون گذشته به سمت کعبه نماز گزاردند و حتی اعمال حج خویش را به صورت معمول انجام دادند .

آری ؛ امیرالمؤمنین علیه السلام (جمله ای را درباره عظمت کوفه در نهج البلاغه دارد که نقل آن در اینجا خالی از لطف نیست حضرت می فرماید: «... و من می دانم که هر ستمگری نظر بدی نسبت به تو داشته باشد خداوند او را به چیزی که او را مشغول کند مبتلا می سازد و با تیرکشنده او را مورد هدف قرار می دهد(1)».

مطلب سوم :نمونه ای از رفتارهای حضرت حجة) علیه السلام)

در قرآن (حکم داود)

از جمله اموری که در روایات آمده است این که: حضرت مهدی(علیه السلام) به حکم داود و سلیمان رفتار خواهد کرد و بینه نخواهد خواست و نویسنده نیز به یکی از این روایات به صورت ناقص اشاره می کند و در ۱۷۴ روایتی را متذکر می شود که «اگر مردم بدانند که امام قائم وقتی ظهور کند چه خواهد کرد اکثر آنان آرزو می کردند که کاش او را نبینند از بس که مردم را می کشد ... حتی بسیاری از مردم خواهند گفت: این از آل محمد نیست اگر از آل محمد می بود رحم

1- نهج البلاغه ، خطبه ۴۷ .

می کرد»!

همچنین نویسنده قبل از ذکر عنوان ؛ شاهکارهای حضرت - عج - می نویسد: آنچه بیشتر هر مسلمان شیعه را درباره حقیقت امام دوازدهم کنجکاو می کند ادعاهای عجیب و غریبی است که تولیدکنندگان روایات ما درباره ایشان مدعی هستند ... اما متأسفانه با عقل جور در نمی آید که امامی از نسل پیغمبر برای اصلاح جامعه آمده باشد شغلش شغل پیامبر باشد اما این گونه عمل کند .»

ما به نویسنده و امثال او که نمی توانند بانمی خواهند حقایق را از قرآن بگیرند حق می دهیم که نتوانند رفتارهای حضرت حجّت(علیه السلام) را بفهمند. اگر آنان به قرآن و صاحبان امر(اهل بیت)علیهم السلام ((رجوع می کردند حقایق را می فهمیدند و فوراً حکم به خلاف عقل بودنش صادر نمی کرد (خداوند در قرآن می فرماید: «ولوروده الی الرسول و الی اولی الامر منهم لعلمه الذین یستنبطونه منهم ، و اگر آن را به رسول و به صاحبان امر از خویش رجوع می کردند بی شک یاد می گرفتند آنچه را آنان (پیامبر و اهل بیت) علیهم السلام) (استنباط کرده اند(1)).»

خداوند در اواخر سوره کهف به شاگردی حضرت موسی (علیه السلام) اشاره می کند که به نزد بنده ای از بندگان خداوند رفت بنده ای که خداوند از ناحیه خویش به او رحمت داده بود و او را عالم ساخته

1- سوره نساء ، آیه ۸۳ .

286

بود» فوجدا عبداً من عبادنا اتیناه رحمة من عندنا و علمناه من لدنا علماً(1)»

و آن بنده عالم و دارای رحمت (که حضرت خضر) علیه السلام (بود) کارهایی را انجام داد که ظاهرش با عقل سازگار نبود از جمله شکستن کشتی و کشتن کودکی بی گناه تا جایی که حضرت موسی (علیه السلام) با اینکه متعهد شده بود از او تا پایان چیزی نپرسد نتوانست تحمل کند و بعد از هر دفعه اعتراض بلند شد(2).

آیا حضرت خضر کشتی را با بینه و شاهد سوراخ کرد؟ و بچه را با بینه کشت؟ آیا رفتار او همان رفتار حضرت داود و آل داود نیست؟

با اینکه حضرت خضر به صراحت قرآن دارای رحمت الهی بود ولی با این حال کشتی را می شکند و پسر بچه ای را می کشد و در پایان داستان علل کارهای خویش را برای موسی (علیه السلام) تشریح می کند و در آخر می گوید: «و مافعلته عن امری ، من از پیش خود چنین نکردم (بلکه خواست و اراده الهی بود (3)» در حقیقت حضرت خضر (علیه السلام) مجری فرمان خداست و بس .

بنابراین شکستن و کشتن نیز می تواند مظهر رحمت الهی و به خواست او باشد و این امور برای کسانی که کنار مانده قرآن نشسته اند امری کاملاً واضح و روشن است و حتی از دید یک مؤمن، جهنم نیز مظهر رحمت رحمانی خداوند است و آنچه

1- سوره کهف ، آیه ۶۵ .

2- سوره کهف ، آیات ۶۹ تا ۷۷ .

3- سوره کهف ، آیه ۸۲ .

287

مسلم است حضرت حجت - ارواحنا فداه - کمتر از حضرت خضر (علیه السلام) نیست علم و رحمت او بیشتر و بندگی او افضل. بلکه حضرت خضر و عیسی بن مریم (علیهم السلام) در خدمت او هستند ممکن است رفتار او با عقل امثال نویسنده جور در نیاید. این مشکل مربوط به آنان است که عقلشان کشتش فهم این مسایل را ندارد .

ما چه می دانیم حضرت در چه شرایطی قیام می کند و چگونه حکم خدا و خواست او را پیاده می کند او به کار خود آگاهتر است او بنده صالح خداست به جز خواست الهی هیچ خواستی ندارد و هیچ کاری بدون اذن او انجام نمی دهد و ما را چه رسد که در کار او چون و چرا کنیم و به او ایراد گیریم و با عقل ناقص خود بخواهیم او و رفتار او را مورد نقد قرار دهیم. شاید به خاطر همین مسایل بوده که اهل بیت (علیهم السلام) فرمودند: حدیث آل محمد سخت است به عنوان نمونه به یک روایت اشاره می کنیم:

جابر از امام باقر (علیه السلام) روایت می‌کند که پیامبر فرمود: «حدیث آل محمد سخت و سنگین است. به آن ایمان نمی‌آورد مگر فرشته مقرب (الهی) یا پیامبر مرسل یا بنده ای که خداوند دلش را برای ایمان آزموده است. پس آنچه از حدیث آل محمد (صلی الله علیه و آله) بر شما وارد شد و دلتان نسبت به آن آرامش داشت و آن را شناختید بپذیرید و آنچه از آنها بدتان آمد و آن را منکر شمردید پس آن را به خدا و به رسول و به عالم آل محمد ارجاع دهید که بی شک هلاک می‌شود کسی که توان فهمیدن حدیثی را نداشته باشد و بگوید: به

خدا این نبود به خدا این نبود) والله ما کان هذا (...), در نتیجه حدیث را منکر شود) و این انکار، همان کفر است(1)».

سخن محیی الدین عربی درباره حضرت قائم (علیه السلام)

نویسنده اگر قصد تخریب نداشت، به جای تمسخر نسبت به روایات وارده در کتب شیعه در نحوه برخورد حضرت مهدی (علیه السلام) (درباره انحرافات و برخورد با شمشیر و قدرت با جور و ظلم و ستم و انتقام از دشمن خاندان پیامبر) (به سخنان بعضی از بزرگان اهل سنت رجوع می‌کرد تا بفهمد این افکار و نظرات مختص به شیعه نیست بلکه بزرگانی از اهل تسنن نیز باورهایی چون شیعه دارند مرحوم فیض در وافی کلامی از صاحب فتوحات مکیه درباره حضرت قائم (علیه السلام) (نقل می‌کند و چون پاسخ عمده شبهه های نویسنده در آن آمده است ما در پایان این بخش به نقل آن می‌پردازیم:

صاحب فتوحات مکیه (محیی الدین عربی) می‌گوید:

«خداوند خلیفه ای دارد که قیام می‌کند در حالی که زمین از ستم و ظلم پر شده باشد پس آن را از قسط و عدل بر می‌کند و اگر تنها یک روز از زمین باقی مانده باشد خداوند آن روز را آنقدر طولانی می‌کند تا این خلیفه ولایت را به دست گیرد. خلیفه ای که از عترت

1- اصول کافی ۱ / ۴۰۱ .

رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، از فرزندان فاطمه (علیها السلام)، هم نام رسول خدا (صلی الله علیه و آله) است. بین رکن و مقام با او بیعت می‌شود. شبیه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در خلقت است و خلق او نزدیک خلق رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، زیرا هیچ کس در اخلاقیات همچون رسول خدا نیست و او دارای پیشانی بلند و بینی زیباست. خوشبخت ترین مردم به واسطه او مردم کوفه هستند. بیت المال را به مساوات تقسیم می‌کند و در مردم به عدالت رفتار می‌کند و در قضایا حکم می‌کند. فردی می‌آید و به او می‌گوید: ای مهدی به من کمک کن، آن حضرت از مالی که در اختیارش است آنقدر به او می‌دهد که توان حملش را ندارد بر فترتی از دین قیام کند. خداوند به واسطه او تحولی ایجاد می‌کند که با قرآن نکرده است. فرد نادان بخیل ترسو (از برکت او) عالم ترین، با گذشت ترین و شجاع ترین مردم می‌گردد.

پیروزی جلو وی حرکت می‌کند ۵ یا ۷ یا ۹ (سال) زندگی می‌کند حرکت او پشت سر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) است و اشتباه نمی‌کند فرشته ای که دیده نمی‌شود او را تسدید و تقویت می‌کند. ناتوان را در حق کمک می‌کند و از میهمان پذیرایی می‌کند و بر سختی های روزگار کمک می‌کند. آنچه می‌گوید عمل می‌کند، می‌گوید آنچه می‌داند و می‌داند آنچه اتفاق می‌افتد. خداوند در یک شب امرش را اصلاح می‌کند شهر روم را با «الله اکبر» (با ۷۰ هزار نفر از مسلمانان که از نسل اسحاق هستند فتح می‌کند.

شاهد اتفاقات بزرگ است، ستم و اهلش را نابود می‌کند و روح را

در اسلام می‌دمد و آن را بعد از دلنش عزیز می‌گرداند و بعد از مرگش حیات می‌بخشد و با شمشیر مردم را به سمت خدا دعوت می‌کند ، سپس هر کس امتناع کرد او را می‌کشد و هر کس با او نزاع کرد خوار می‌گردد. دین را آن گونه که برای رسول خدا آشکار بوده آشکار می‌سازد .

مذهب های مختلف را بر می‌دارد ، سپس تنها دین ناب را باقی می‌گذارد ، دشمنانش پیروان دانشمندان هستند که اهل اجتهاد هستند زیرا ؛ آنان می‌بینند او (حضرت مهدی) علیه السلام ( بر خلاف مذهب امامان خویش رفتار می‌کند ، پس از روی کراهت و از ترس شمشیر و قدرتش زیر فرمانش در می‌آیند و توده مسلمانان به خاطر آنچه در نزد اوست) از عدالت و... خوشحال می‌شوند بیشتر یاران خاص آن حضرت عارفان الهی از اهل حقایق و کشف و شهود و شناخت الهی هستند ، آنان دعوتش را اقامه می‌کنند و او را کمک می‌کنند و وزیران اویند که بار مملکت را بر دوش می‌گیرند و او را بر انجام کارهایی که خداوند بر عهده اش نهاده است کمک می‌کنند(1)».

درباره ی نماز جمعه که نویسنده به شیعه نسبت می‌دهد که آنان نماز جمعه را تنها پشت سر امام معصوم) علیه السلام (صحیح می‌دانند و آنگاه مدعی می‌شود که اخیراً فتوایی منتشر شده که اقامه ی

1- وافی ج ۱ ، جزء اول ، ص ۱۱۲ و ۱۱۳ ، باب وقایع نزد ظهور امام .

نماز های جمعه را تأیید می‌کند ؛ سخنی است که رجوع به کتب فقهی بزرگان شیعه بطلان آن را ثابت می‌کند. عمده ی فقها در گذشته و حال فتوا به وجوب نماز جمعه به صورت تخییری یا تعیینی داده اند و مانع برپایی این فریضه دولتها و سلاطین جور و ستم بودند و لذا با بر طرف شدن این مانع در ایران بعد از پیروزی انقلاب اسلامی این فریضه در سرتاسر این کشور به نحو مطلوب اقامه می‌شود.

فصل پایانی / اهل سنت ، پیروان کدام سنت؟

فصل پایانی

اهل سنت پیروان کدام سنت؟

شاخص ترین ویژگی که اهل سنت در برابر تشیع بدان مباهات می‌کنند و بدین وسیله خود را شهره آفاق کرده اند این است که مدعی هستند تنها آنان پیروان و حامیان و حافظان سنت و روش پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) هستند و گویا دیگران از آن بهره ای ندارند و توده مردم از اهل تسنن این امر باورشان شده است که شیعیان نه تنها برتر از آنان نیستند بلکه قابل قیاس با اهل سنت نبوده و آنان بر همه برتر هستند حتی بعضی ، کار را به جایی رسانده اند که شیعیان را تارک سنت رسول خدا) صلی الله علیه و آله (و مخالف آن و حتی مجوس و یهودی دانسته اند.

اگر کسی که با اهل تسنن و به خصوص متعصبین آنان و بالاخص با وهابیون برخورد کند کاملاً این امر برایش مشهود خواهد بود .



ولي رجوع به تاريخ و آشنائي با رفتار و روش پيامبر اسلام) صلي الله عليه وآله (و خلفا به خصوص خليفه دوم و بني اميه واقعيت را به صورت ديگري نشان مي دهد معلوم مي شود كه اهل تسنن قبل از اينكه اهل و پيرو و مجري سنت پيامبر اسلام باشند اهل سنت عمر بن خطاب و معاوية بن ابي سفيان و ديگران هستند و به عكس تنها اهل بيت) عليهم السلام (و پيروان راستين آنان بوده اند كه اهل سنت پيامبر و حافظ و نگهبان و مفسر آن بوده اند .

موارد زير سنت هايي است كه از طرف خليفه دوم در ميان اهل

سنت رايج است و او بوده كه اين نوآوريها و بدعتها را در اسلام گذاشته و اهل سنت مجري سنت هاي عمر بن خطاب و ديگران هستند ;

### (1) پرپايي نماز تراويح

كساني كه به مكه و مدينه مشرف مي شوند مي بينند در شبهاي ماه مبارك رمضان ساعتها نماز جماعت برپاست اين همان نماز تراويحي است كه خليفه دوم دستور به پرپايي آن با جماعت داد. ابن اثير مي نويسد: «او (عمر) اولين كسي بود كه مردم را براي نماز تراويح در ماه مبارك رمضان به جماعت جمع كرد و نامه به شهرها نوشت و به آن دستور داد(1)».

بعد از اينكه عمر چنين كاري كرد و امام جماعت را ابي بن كعب قرار داد شبي به مسجد آمد وديد مردم نماز را به جماعت برگزار مي كنند. عمر از آن لذت برد و بدان افتخار كرد و گفت: «نعم البدعة هذه»، «اين چه بدعت خوبي است(2)»!!

### (2) گفتن چهار تكبير در نماز ميت

از جمله اموري كه در حرمين شريفين مشهود است و روزانه بدون استثنا مشاهده مي شود اقامه نماز ميت است و اهل تسنن برخلاف

---

1- الكامل في التاريخ ، ج ۳ ، ص ۵۹ . نامگذاري به تراويح به اين جهت است كه بعد از هر چهار ركعت مي نشينند و استراحت مي كنند (حاشيه كتاب اجتهاد در مقابل نص ، ص ۲۵۵ .

2- بخاري ، كتاب الصوم فضل من قام رمضان .

شيعه (كه ۵ تكبير براي نماز ميت دارند) ۴ تكبير براي نماز ميت بيشتر ندارند ، اين چهار تكبير نيز از سنتهاي خليفه دوم است .

ابن اثير در تاريخ خود مي نويسد: «و او (عمر) ... اول كسي بود كه مردم را در نماز جنازه (ميت) بر ۴ تكبير جمع كرد(1)».

احمد بن حنبل از طريقه يحيي بن عبدالله جابر روايت مي كند كه گفت: «پشت سر عيسي غلام حذيفه در مدافين بر جنازه اي نماز گزاردم و او ۵ تكبير گفت و سپس رو كرد به جانب ما و گفت: اشتباه نكردم و فراموش نكردم بلكه مانند آقا و ولي نعمتم حذيفه بن يمان عمل كردم كه بر جنازه اي نماز گزاردم و ۵ تكبير گفت ، آنگاه نگاه به من كرد و گفت: فراموش نكردم و اشتباه ننمودم بلكه مانند پيغمبر تكبير گفتم(2)».

3) آوردن جمله «الصلوة خير من النوم» در اذان صبح

هر کس اذان اهل تسنن را بشنود ملاحظه مي کند که در آن جمله «حي علي خير العمل» نیست و به جاي آن در اذان صبح «الصلوة خير من النوم» گفته مي شود .

مالک بن انس در موطأ خود آورده است که : «مؤذن بامدادان نزد عمر بن خطاب آمد که او را براي نماز صبح ندا دهد ولي او را خواب يافت. پس صدا زد: «الصلوة خير من النوم ، نماز بهتر از

---

1- الكامل في التاريخ. 3 / 59

2- مسند احمد ۵ / ۴۰۶ .

---

296

خواب است» عمر را از اين گفته خوش آمده و فرمان داد که آن را در اذان صبح قرار دهند(1)».

4) حذف جمله «حي علي خير العمل» از اذان

همانطور که ملاحظه مي شود در هيچ يك از اذانهاي اهل سنت جمله فوق گفته نمي شود .

ابوالقاسم كوفي متوفاي (۳۵۲ هـ ق) درباره چيزهايي که عمر از اذان کاست يا به آن افزود ، مي نويسد :

«چنانکه از روايات وارد شده معلوم مي شود جمله «حي علي خير العمل» در اذان عهد رسول خدا) صلي الله عليه وآله (بوده است و عمر اين جمله را به اين بهانه از اذان حذف نمود تا مردم تنها بر نماز تکیه نکنند و جهاد را رها ننمایند و با اين توجيه اين فراز را از اذان و اقامه حذف نمود و پيروانش نيز پذيرفتند و از او پيروي کردند(2)».

5) سجده بر پشت نمازگزار !!

از جمله اموري که گاهي در نماز اهل تسنن در مسجدالحرام و مسجد نبوي شريف ديده مي شود سجده بر پشت نمازگزار است .

---

1- موطأ ، باب ما جاء عن النداء في الصلاة ، ۱ / ۷۲

2- الاستغاثه ۱ / ۲۴ - ۲۳ .

---

297

اما ریشه تاریخی آن :

سيار بن معرور مي گوید: روزي عمر بن خطاب براي ما خطبه خواند و ضمن آن گفت: «اي مردم اين مسجد را پيامبر بنا فرموده است و همه انصار و مهاجران در ساختن آن همراهي کرده ايم ، در اين مسجد نماز بگزاريد و اگر جايي براي سجده نيافتيد بر پشت برادران مسلمان خود سجده کنيد(1)».

6) آهسته گفتن بسم الله در نماز و يا حذف آن

فخر رازي مي نويسد: «شافعي نقل کرده است که معاويه به مدینه آمد و با مردم نماز گزارد. اما «بسم الله ... نگفت ...» وي هم چنين مي نويسد: حکومت بني اميه در جلوگیری از بلند خواندن «بسم الله ...» مبالغه و زياده روي مي کردند ، (اين کار) تلاشي در جهت نابودسازي آثار علي (عليه السلام) بوده است(2)».

### 7) جلوگیری از گریستن بر مردگان

يکي از مسايلي که در حرمين شريفين و بين اهل سنت مشاهده مي شود جلوگیری از گريه و برخورد با کساني است که به عزاداري و ماتم سرايي مي پردازند با اينکه پيامبر اسلام (صلي الله عليه وآله) در ماتم

1- فقه تطبيقي به نقل از دلائل النبوة ۲ / ۱۹۱ .

2- تفسير مفاتيح الغيب (الكبير) ۱ / ۲۰۶ - ۲۰۴ .

فرزندش ابراهيم و شهادت عمويش حضرت حمزه سيدالشهدا) عليه السلام (گریه کرد ، پس اساس مقابله با عزاداري و اين سنت از کجاست؟

رأي خليفه دوم اين بود که نبايد بر مردگان گريست هر چند وي مهم و بزرگ باشد. او گريه کننده را با عصا و سنگ ميزد و خاک به روي او مي پاشيد و اين کار را در زمان پيغمبر انجام مي داد و در تمام دوران زندگيش ادامه داد. احمدحبل از ابن عباس روايت مي کند که درباره مرگ رقيه و گريستن زنها ، گفت: «عمر آنها را با تازيانه مي زد(1)» ...

### 8) برجسته ساختن قبور (به شکل کوهان شتر)

در قبرستان بقيع مشاهده مي شود که برخلاف مناطق شيعه نشين قبور را برجسته به صورت کوهان شتر درست مي کنند .

امام غزالي و ماوردي دو تن از علماي اهل سنت مي گویند: «مسطح بودن قبور مطابق شرع اسلام است ولي چون رافضه (شيعه) آن را شعار خود قرار داده) و قبور رابه صورت مسطح مي سازند) ما از آن عدول کردیم و به صورت تسنيم) برجسته) درست مي کنيم (2)»!!!

در ضمن در ي ۲۱۲ مطلبي از بيهقي وابن قدامه در اين رابطه ذکر کردیم.

مسند احمد ۱ / ۳۳۵ .

2- الغدير ۱۰ / ۲۰۹ و ۲۱۰ .

### 9) انگشتر به دست چپ کردن

در میان اهل سنت امري که مرسوم است اين که انگشتر را به دست چپ مي کنند و از تختيم به يمين (انگشتر به دست راست کردن) که شيعه انجام مي دهند خودداري مي کنند. کدام یک سنت اسلامي است؟ و امر اهل

سنت از کیست؟ زمخسری در کتاب ربیع الابرار می نویسد: «اول کسی که انگشتر را بر خلاف سنت (رسول خدا) صلی الله علیه و آله ((به دست چپ کرد معاویه بود(1)»!!

(10) باز کردن عمامه و انداختن تحت الحنک از راست

یکی از اموری که در بین اهل سنت دیده می شود این است که عمامه را از سمت راست باز می کنند. حافظ عراقی در بیان کیفیت باز کردن تحت الحنک می گوید: «آیا باز کردن عمامه از سمت چپ آنطور که مرسوم (بین شیعیان) است یا از سمت راست به خاطر شرافت آن (کدامیک)؟ من روایتی که دلالت کند که به صورت معین باید از سمت راست انداخت (آنطور که اهل سنت انجام می دهند) ندیدیم مگر حدیث ضعیفی در نزد طبرانی و به فرض ثبوت چنین حدیثی شاید از جانب راست انداخته می شود سپس به سمت چپ آن را برگردانده می شود همانطور که بعضی آن را انجام می دهند، ولی چون (بازکردن از سمت چپ) شعار امامیه (شیعه) گردیده

---

1- همان، ص ۲۱۰.

است بهتر است از آن اجتناب شود تا تشبیه به آنان صورت نگیرد(1)».

(11) تحریم متعه (ازدواج موقت)

از جمله اموری که شاخصه اهل سنت است و به تقید آن شهرت دارند حرام شمردن متعه است. حال این حرمت از سنت کیست؟

ما در این باره در بحث (ازدواج موقت) به مقدار کافی سخن گفتیم و در اینجا فقط به ذکر یک جمله از جلال الدین سیوطی اکتفا می کنیم و ی در اولیات عمر نقل می کند که «او (عمر بن خطاب) اولین کسی بود که متعه را حرام کرد(2)».

موارد فوق از سنتهای مشهور در میان اهل سنت است که هیچ یک از آنان از سنت رسول خدا نیست و عمده آنها توسط عمر بن خطاب و معاویه بن ابی سفیان و برای مقابله با اهل بیت (علیهم السلام) و شیعه بدعت گذاری است و اهل سنت مجری سنتهایی است که خلیفه دوم و معاویه گذاشته اند و اگر این بدعتها که به اسم سنت در جوامع سنی مطرح است برداشته شود دیگر تمایزی بین شیعه و سنی نخواهد بود.

در واقع اهل سنت واقعی شیعیان هستند که اخذ به سنت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و اهل بیت (علیهم السلام) (نموده اند و سنیان همان اهل سنت

---

1- الغدیر ۱۰ / ۲۱۰.

2- تاریخ الخلفاء، ص ۱۲۸.

عمر بن خطاب و معاویه بن ابی سفیان هستند.

بنابر این معلوم می شود که راه حق یکی است و کسی که آن را نپوید به بیراهه می رود. راه حق ، همان سنت رسول خدا) صلی الله علیه و آله (است و بیراهه مسیر بدعتگذاران و پیروانشان است و نویسنده که در فصل آخر عنوان سر دوراهی را دارد مرتکب اشتباه دیگری شده است ، زیرا یکی راه راست و دیگری بیراهه است و نویسنده راهی را که سنت رسول و اهل بیت او) علیهم السلام (بوده رها کرده و به بیراهه که طریق بدعتگذاران است قدم نهاده است» بضل من یشاء و یهدی من یشاء .»

ترس از شمشیر قائم

آیا کسی شک دارد که نویسنده از همان ابتدایی از پیروان دشمنان اهل بیت) علیهم السلام (بوده است و خود را به عنوان شیعه معرفی کرده است تا بتواند دیگران را فریب دهد؟ و آیا انسان مصداق دو حدیثی که نویسنده در اواخر فصل پایانی تحت عنوان» ترس از شمشیر قائم؟ «ذکر می کند نمی یابد و یا خود نویسنده از شیعیان دروغین نیست؟ ما هم به همین دو روایت به نقل ایشان اشاره می کنیم تا معلوم شود سرانجام دروغ پردازانی چون نویسنده چگونه است؟

«زیرا تهمت‌ها و دروغ‌هایی که ساختند و به نام دین و اهل بیت به خورد مردم دادند خیلی زشت است «و به قول خود نویسنده» پیامدهای خطرناکی دارد) «ص ۱۸۱»

302

امام صادق) علیه السلام (به مفضل فرمود: «هر گاه قائم ما قیام کند از شیعیان دروغین شروع می کند و آنان را می کشد» و نیز آن حضرت فرمود: خداوند سبحان هیچ آیه ای درباره ی منافقین نازل نفرمود جز آن که بر کسانی که خود را به شیعیان می چسبانند تطبیق می‌ورزد .

آنچه در دو ی آخر کتاب مورد نقد آمده است چیزی شبیه به رمان و افسانه است که خلاف واقع بودن آن برای همه و به خصوص ، مردم عراق واضح است .

خاتمه / سخنی با مترجم

303

خاتمه:

سخنی با مترجم

شما در اول مقدمه اشاره به دشمنان اسلام از جمله مشرکین و یهود و منافقین و نصاری و مجوس کردید که گفته اند» اسلام در برابر همه آنان پیروز شد «و این سخن درستی است. ما از شما این سؤال را داریم که پیامبر اسلام برای حفظ این دین مبین در برابر همه ی این دشمنان که به قول شما به دنبال وفات حضرت ختمی مرتبت) صلی الله علیه و آله(بیش از هر زمان دیگری در معرض خطر قرار داشت و دشمنان داخلی و خارجی آن را تهدید می کردند چه تمهیدی فرموده و چه دستوری صادر نموده است؟

آیا می توان پذیرفت که آن حضرت هیچ کاری انجام نداد ، و هیچ رهنمودی نداشت و مردم را بی سرپرست و بدون رهبر به حال خود رها کرده از دنیا رفت!!

از شما می پرسیم ، عقل ، کدام یک را نقشه دشمن می داند؟ آنچه را که شما نوشتی و بیان کردی یعنی ؛ محبت اهل بیت؟ یا آن چه در تاریخ آمده مبنی بر ایجاد اختلاف با تخلف از فرمان رسول خدا) صلی الله علیه و آله(حتی در زمان حیاتش با عدم شرکت در لشکر اسامه و نیابردن قلم و دوات برای پیامبر و جلوگیری آن

حضرت از نوشتار برای آینده امت اسلام و تصمیم گیری در سقیفه بنی ساعده در غیاب بزرگان صحابه چون سلمان و اباذر و حذیفه و عدم حضور

حتی یک نفر از خاندان رسالت؟!!

پس سؤال اصلی این است که چه کسی و چگونه و در کجا؟ آتش فتنه و اختلاف را برافروخت که هنوز دودش به چشم امت اسلامی می رود و نوشتار نویسنده نیز ذره ای است که از همان آتش در فضا پراکنده شده است. از شما می پرسیم آیا محبت به اهل بیت و فدائی آن بزرگواران بودن انتقام از پیامبر (صلی الله علیه و آله) محسوب می شود؟ یا خلافت را از پسر عمو و داماد و بهترین صحابی او گرفتن و ناهلان و نامحرمان را بر کرسی خلافت نشانندن؟ زخم چرکین که شما در ۱۲ به آن اشاره کرده اید کدام است؟ دسیسه ها و تفرقه افکنی هایی که در سقیفه انجام شد یا حمایت از نزدیک ترین یار و خاندان و اهل بیت پیامبر؟

آیا شما نخوانده ای و نشنیده ای که ابن عباس گفت: «مصیبت و تمام مصیبت آن زمانی بود که نگذاشتند پیامبر برای آینده چیزی بنویسد.» آیا آن فردی که مانع شد کسی جز عمر بن خطاب بود (1) که گفت:

«ان الرجل لیهجر حسبنا کتاب الله» (2) «این مرد (پیامبر) صلی الله علیه و آله (هدیان می گوید کتاب خدا برای ما کافی است.»

حال زخم چرکین را محبت اهل بیت که مورد دستور قرآن است ایجاد کرده؟ یا ریاست طلبی کسانی که نویسنده ی کتاب آنان را

1- صحیح بخاری ، باب کتابة العلم / ۱ / ۱۰۳ .

2- المراجعات ، ص ۴۴ .

مرد شماره ی اول و دوم اسلام بعد از پیامبر معرفی می کند؟!!

آقای مترجم ، شما در 13 رافضی را این گونه معنا کرده اید: «من رفض آل البیت کسی اهل البیت را ترک کند.»

این معنا را شما از کجا به دست آورده اید؟

در کتاب لسان العرب (از ابن منظور مصری که سنی هم هست) آمده است که: «الروافض: جنود ترکوا قائدهم و انصرفوا فکل طائفة منهم رافضه و النسبة لهم رافضی.»

رافضیها لشکریانی هستند که رهبرشان را رها کردند و منصرف شدند پس هر طائفه ای از آنان رافضی هستند (1).

سپس روافض را به پیروان زید بن علی بن الحسین (علیه السلام) اطلاق می کند که پیمان را شکستند و او را رها کردند.

در مصباح المنیر نیز رافضه را دسته ای از شیعیان کوفه می دانند که زید بن علی (علیه السلام) را رها کردند

....

و مي گوید: «پس اين لقب درباره ي هر کس که در اين مذهب (شيعه) غلو کرد و اجازه طعن در صحابه را داد استعمال شد(2)».

در المنجد نیز آمده است: «رافضه فرقه اي از ياران شيعيان هستند و آنان کساني هستند که رهبر خویش را در جنگ با غير آن رها کرده اند (3)».

1- لسان العرب ، ۱۹۱/۶ .

2- مصباح المنير ، ص ۲۷۷ .

3- المنجد ، ص ۲۷۲ .

در مقدمه کتاب اصل الشيعه و اصولها آمده است :

«چون مردم به دين زمامداران خویش بودند و اسلام را متمثل در حکامشان و آنچه از احکام و عقايد و سنتهاي منسوب پيامبر (صلي الله عليه وآله) پيام نهادند دیدند هر کس را که تابع حکام و فرامداران بودند به اهل سنت و جماعت نامیدند و هر کس مخالف حکام بود و از امامان اهل بيت) عليهم السلام (پيروي کرد به رفض (ورافضي) نامیدند و حکومت ها در مرحله اول ، امامان و پس شيعيان آنان را طرد کردند و به انواع تهمت ها متهم ساختند . و علمای شيعه ، نسلي بعد از نسلي در مقابل آنان به معرفي تشيع پرداختند و فرق آنان را با ساير برادران مسلمان ذکر کردند(1)» .

جالب توجه اينکه مترجم در ابتدا رافضي را کسي مي داند که اهل بيت را ترک کند ولي در پايين ، رافضي را کسي مي داند که حتي یک نفر از صحابه را قبول نداشته باشد و چنين فردي از دیدگاه او رافضي است و مي گوید: «اگر شيعه اي دیديم که با اصحاب پيامبر رضوان الله عليهم اجمعين - يا حتي یک فرد آنان کينه داشته باشد ... رافضي است» .

نکته ي ديگر اين که ؛ مترجم در اینجا با استفاده از کلمه «حتي یک فرد آنان» در جمله «اگر سني اي را دیديم که با اهل بيت) عليهم السلام (يا حتي یک فرد از آنان کينه داشته باشد او سني نيست» مغالطه اي

1- اصل الشيعه و اصولها ، ص ۱۳ - ۱۲ .

روشن انجام داده است تا همه اصحاب پيامبر (صلي الله عليه وآله) (را تقدیس کند زیرا در آنجا نیز کلمه «حتي یک فرد آنان» را مي آورد و مي نويسد» و اگر شيعه اي را دیديم که با اصحاب پيامبر - رضوان الله عليهم اجمعين - يا حتي یک فرد از آنان کينه داشته باشد او شيعه نيست «و حال آن که تفاوت فراواني بين اهل بيت (عليهم السلام) (و اصحاب پيامبر) صلي الله عليه وآله (است زیرا گروه اول با دلالت آيه تطهير معصوم هستند و به استناد آيه مودت ، محبت آنان لازم است به خلاف گروه دوم که بعضي از آنان موجب آزار شخص رسول خدا) صلي الله عليه وآله (بودند همانطور که آيات سوره توبه بر آن دلالت دارد نظير آيه اذن گرچه در ميان آنان انسانهاي مؤمن و پاک باخته نیز بوده اند .

شما در ۱۴ و ۱۵ دم از تحقيق زده ايد و بيان کرده ايد که بايد تحقيق کنيم اين سخني است درست لکن چرا شما خود ، اين کار را نکرديد؟ و صرفاً با دیدن اين کتاب و خواندن آن از نویسنده اش تقلید کردید و عمده ي آنچه

را ذکر کرده است نقل کردید هر چند منافی ایمان و عفت باشد؟ چرا شما در باب تحقیق می گوید: آیا ... مستقیماً ترجمه قرآن نخوانیم و در آیات آن نیندیشیم؟

چرا ترجمه قرآن؟ از کجا قرآن را درست ترجمه کرده باشند؟ ترجمه ی قرآن که وحی نیست. خود قرآن وحی است. شما اطلاع کافی نسبت به ادبیات عرب و شأن نزول آیات و مطلق و متقید ناسخ و منسوخ قرآن پیدا کنید و آنگاه در خود آیات قرآنی تدبّر کنید و در روایات نیز عمیقانه، نه چون نویسنده ی کتاب، به

بررسی و اجتهاد بپردازید .

چرا شما درباره ی گفته های نویسنده تحقیق نکرده اید تا بدانید ایشان در آنچه ذکر کرده است امین نبوده است به عنوان نمونه در ی ۵۵ روایت را قیچی کرده ، و آن را با آدرس غلط نقل نموده و برخلاف نظر امام صادق) علیه السلام (مطلب را ذکر کرده است که این کار یا از نویسنده صورت گرفته یا از شما ، هر کدام باشد خیانت است و بازی با مردم و انسانهای آزادمش. گرچه روایت مذکور را طبق آدرس ارائه شده نیافتیم لکن آن را در جلد ۸ ، کافی پیدا کردیم ، در ضمن ، این حدیث در مدح و بیان فضایل شیعیان است و شما خلاف واقع نشان داده اید و ما به لطف خدا متن حدیث را در ی ۴۵ آوردیم تا « لیهلک من هلك عن بینة و یحیی من حی عن بینة(1) ».

واقعیّت این است که مترجم خود شخصیتی بدتر از نویسنده است زیرا با مقایسه ی کتاب با متن عربی ملاحظه می شود که مترجم متوجه دروغها و رسواییهای مؤلف شده و دیده اگر آنها را ترجمه کند چهره ی نویسنده رسوا خواهد شد. ما در آخر خاتمه دو مورد از موارد متعدد آنها را جهت اطلاع خوانندگان عزیز ذکر می کنیم.

شما نوشته اید « که خوشبختانه در سالهای اخیر از بیماری تقلید مطلق کاسته شده «.... باید عرضه بداریم که در شیعه از اول باب اجتهاد باز

1- سوره انفال ، آیه ۴۲ .

بوده است و هرگز کسی از اجتهاد و ترک تقلید منع نشده است ولی در اهل سنت حق اجتهاد را فقط از آن ائمه اربعه خود می دانند آری این خوش خبری است که بسیاری از جوانان اهل تسنن دیگر تسلیم نظرات و اجتهادات اموات نیستند و دنبال حقایق هستند امّاد میان شیعیان چیزی که اخیراً بیشتر مرسوم شده و تحت عنوان جنبش اصلاح طلبی است سوء استفاده از عدم آگاهی مردم و جوانان و القای شبهه است و این چیزی غیر از تقلید و تحقیق است. مترجم محترم؛ چرا از نویسنده تقلید کردی و ادعاهای خلاف واقع او را بررسی نکردی؟؟؟ در ی ۳ و ۵ مرحوم کاشف الغطا را سیّد معرفی می کند شما نیز در ی ۲۹ در ترجمه آوردهای « امام سیّد محمد حسین آل کاشف الغطاء» در حالی که غیر سیّد بودن او شهره ی آفاق است. او چه شاگردی برای مرحوم شیخ محمد کاشف الغطا و چه عالم حوزه ی نجفی است که این موضوع ساده را نداند!!؟

نکته دیگر اینکه ؛ شما در 14 نوشته اید که آنچه « مخالف قرآن و سنت پیامبر) صلی الله علیه و آله (باشد به هیچ عنوان قابل قبول نیست «، حال این سؤال از شما مطرح است آیا گفتار و رفتار خلیفه دوم همه مطابق قرآن است که متعه نکاح و حج را حرام اعلام کرده (1) و درباره رسول خدا) صلی الله علیه و آله (گفت «: ان الرجل لیهجّر (2)». با این که خداوند



می فرماید: «و ما ينطق عن الهوي ان هو الاوحي يوحى (1)».

شما در نکته سوم محور وحدت را قرآن می دانید این محور همان است که ما به دنبال آن هستیم خود قرآن ، محور وحدت را خدا و رسول معرفی می کند نه سیره صحابه پیامبر را که شما آن را نیز جزء محور وحدت و در کنار آن می دانید سیره ی صحابه با آن اختلافها که با هم دارند و با یکدیگر جنگها نموده اند و خون یکدیگر را مباح دانسته اند چگونه می تواند محور وحدت باشد آری قرآن و رسول خدا و اهل بیت و سیره آنان (علیهم السلام) می توانند محور وحدت باشند همان طور که حضرت زهرا (علیها السلام) می فرماید: «و جعل... امامتنا نظاماً للفرقة «و خداوند امامت ما را موجب حفظ نظام از تفرقه قرار داد(2) .

نکته ی چهارمی که مترجم به آن اشاره دارد و اصل سخن درست است اینکه باید قرآن محور باشد و از روایات جعلی و دروغین پرهیز شود و از مطالبی که از پیش تعیین شده باشد و توسط روایات جعلی و دروغین اساسش گذاشته شده است پرهیز شود و نباید آیات قرآن هر طوری که لازم بود قیچی شود و با تأویل و تفسیر خلاف واقع به آن چسبانیده شود این کار به قول ایشان بازی کردن با نصوص وحی حتی بازی با عقل انسانهای آزادنش است سؤال این است چرا شما خود شیوه ی فوق را تعقیب نکردید و مطالب

1- سوره نجم ، آیات ۳ و ۴ .

2- خطبه حضرت زهرا (س) ، فرهنگ سخنان حضرت زهرا (س) ، ص ۱۰۲ .

بی اساس و بی سند را ذکر کرده اید شما در 20 وقتی مسئله تهمت زدن به عایشه را ذکر می کنید و او را لقب صدیقه می دهید می گویند: «پیامبر (-) صلی الله علیه وآله (-) تا پنجاه روز با تمام اهل بیت اطهار و یاران جان نثارشان در انتظار وحی می نشستند نه تنها حضرت رسول (-) صلی الله علیه وآله (-) که حضرت امیرالمؤمنین حضرت امام حسن و ... همه حضور داشتند و همه از این مصیبت بزرگ ناراحت بودند ... تا پنجاه روز بعد آیات معروف سوره نور نازل شد و از چهره دشمنان پیامبر (-) صلی الله علیه وآله (-) و دشمنان ام المؤمنین عایشه صدیقه - رضی الله عنها - پرده برداشت و خدای عالم الغیب بر عفت و طهارت حمیرای عقیقه مهر وحی گذاشت».

شما این مطالب را از کجا آوردید؟ !

اولاً ؛ مسئله ی قطع نزول وحی مربوط به مکه بود آن هم بعد از سؤال از آن حضرت درباره ی اصحاب کهف و نزول سوره ضحی.

ثانیاً ؛ اصل داستان افک بنا بر آنچه در دست ماست مربوط به نسبت ناروا به عایشه نیست بلکه نسبت ناروایی بود که عایشه به ماریّه قبطیه مادر ابراهیم بن رسول الله داد و خداوند آیات معروف سوره نور را جهت طهارت مادر فرزند رسول خدا) صلی الله علیه وآله (نازل نمود. استاد جعفر مرتضی ، کتابی تحت عنوان «حدیث الافک» نوشته و از طریق بررسی آیات و روایات و تاریخ و نظرات صاحب نظرات ثابت کرده است که داستان افک هیچ ارتباطی به عایشه ندارد(1)

1- حاکم نیشابوری در مستدرک و ذهبی در تلخیص به نقل از عایشه داستان آن را آورده اند ، اجتهاد در مقابل نص ، ص ۴۰۳ .

شما زیبا سخن می گوئید ولی دیگران به آن عمل می کنند شما شعار بی دلیل سخن نگفتن و ... سر می دهید ولی خود شما پیشتر این میدان هستید و بی دلیل سخن می گوئید آیا کار شما همان بازی کردن با وحی و عقل مردم نیست» و اذا رأیتهم تعجبک اجسامهم و ان یقولوا تسمع لقولهم(1) «...»

در نکته ی پنجم یک قاعده ی ثابت اسلامی را شما ذکر می کنید مبنی بر اینکه « هر اصل اعتقادی حتماً باید در قرآن با صراحت ثابت شده باشد و ناممکن است که چیزی جزو اصول اعتقادی باشد و اما در قرآن آشکارا نیامده باشد».

اولاً ؛ اصول اعتقادی آن اصولی هستند که به وسیله ی عقل اثبات شوند نه وحی مثل توحید ، نبوت ، معاد و ... گرچه این موارد در قرآن هم آمده باشد ولی طریقه اثبات آن عقل است نه وحی و قرآن، اول باید از طریق عقل خدا را اثبات کرد سپس کلام او را پذیرفت نه اینکه به وسیله کلام خدا بخواهیم خدا را ثابت کنیم .

ثانیاً ؛ لازم نیست امری جزو اعتقادات باشد و بالصراحت در قرآن آمده باشد بلکه همین اندازه که پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله (بر وجود آن خبر دهد ما به آن عقیده پیدا می کنیم زیرا علم و یقین داریم که فرموده ی او مطابق با واقع است زیرا مطمئناً خیلی از امور در قرآن نیامده است ولی جزو عقاید مسلمانان است نظیر تعداد رکعات نماز

1- سوره منافقون ، آیه ۴ .

یومیه و لزوم عقد برای ازدواج بلکه آیا اهل سنت که قایل به قدم قرآن هستند و آن را ضروری دین و جزو اعتقادات خود می شمارند و هر کس را که منکر آن شود مهدورالدم می دانند در قرآن آمده است ؟

ثالثاً ؛ عصمت و ولایت امام معصوم و اهل بیت (علیهم السلام) (از خود قرآن استفاده می شود نظیر آیات ولایت و اولوالامر و آیه تطهیر و همچنین عقیده به مثل رجعت که نویسنده در آخر کتاب مورد حمله قرار داده در موارد متعدد قرآن آمده است از جمله: داستان اصحاب کهف و داستان گاو بنی اسرائیل و زنده کردن مرده به وسیله ی حضرت عیسی که دلالت بر صحت رجعت دارد .

رابعاً ؛ خود شما اصولی را پذیرفته اید که در قرآن نیامده است و بر آن تصریحی نیست بلکه بر خلاف آن تصریح شده است و آن عدالت بلکه عصمت صحابه پیامبر است شما در موارد متعدد سیره و رفتار تمام صحابه را حجت می شمارید و صحابه را کسانی می دانید که به محضر پیامبر مشرف شده اند در حالی که در میان آنان یقیناً منافقین بودند و قرآن بر این امر تصریح دارد و صدها آیه در قرآن بر این سخن دلالت دارد نمونه آن بیش از نیمی از آیات سوره توبه است که در آتی به بعضی از آنها اشاره خواهد شد .

عقیده به عدالت همه ی آنان نتیجه ی همان روایاتی است که اغلب (به گفته ی شما) دستاورد دشمنان اسلام است تا بدین وسیله ، مردم را از خاندان رسالت جدا و دیگران را مرجع و ملجأ مردم

معرفی کنند .

خامساً؛ انکار بعضی از عقاید که شما اشاره کرده اید که اگر کسی معتقد نباشد و منکر باشد کافر نمی شود در صورتی است که جزو اصول عقاید اسلامی نباشد؛ نظیر، مسئله ی امامت گرچه موجب خروج از دین نمی شود ولی خروج از مذهب است و فرق است بین خروج از دین و خروج از مذهب.

سادساً؛ معمولاً جعل روایات که دستاورد دشمنان اسلام است برای تضعیف ولایت که حکومت نیز شاخه ای از آن است می باشد و معنی ندارد که دشمن بخواهد روایاتی را برای اثبات ولایت در اسلام جعل کند و بدین طریق موجب تقویت اصل اسلام و حکومت آن گردد، بلکه دشمن در صدد جعل روایت برای شکستن ولایت و حکومت اهل بیت بوده تا از این طریق اسلام را از طریق اصلی خود خارج کند.

در نکته ششم مترجم برای شناخت هر مذهب و مرآمی راه را رجوع به کتب و مصادر اصلی آنان می داند بعد برای شناخت تشیع کتابهایی چون اصول کافی و نهج البلاغه و در تفسیر مجمع البیان را ذکر می کند در منابع اهل سنت ترجمه ی قرآن کریم، صحیح بخاری و صحیح مسلم و تفسیر ابن کثیر را معرفی می کند. اولاً؛ چطور شد در منابع اهل سنت قرآن را ذکر کرد ولی در منابع شیعی قرآن را نیاورد.

ثانیاً؛ چرا ترجمه ی قرآن؟ ترجمه قرآن چگونه می تواند مصدر و

مرجع باشد؟

ثالثاً؛ در مجموعه این کتاب شما از تفسیر مجمع البیان در معرفی شیعه چرا چیزی نیاوردید و از اصول کافی نیز مطلب تحریف شده آوردید بلکه از کتابهای فرعی شیعه مثل بحار الانوار روایاتی را متعدد متذکر شده اید که آنها نیز یا ضعیف است یا معارض با روایات دیگر که نیاز به اجتهاد و بررسی دارد.

رابعاً؛ شما کتاب خود را عصاره ای از معروف ترین کتب شیعه معرفی می کنید، شما بفرمایید که کتاب شما عصاره کدام کتاب معروف شیعه است؟

آیا ذکر چند روایت ضعیف آن هم به صورت قیچی شده، عصاره ی کتاب های معروف شیعه است در کدام کتب معروف شیعه ولایت و امامت و مهدویت و خمس انکار شده و به علمای شیعه توهین شده است که شما آن را عصاره کرده اید؟

و در مطلب سوم کتاب بیان کرده اید که اگر انسان سر و کارش با قرآن باشد و اهل بیت و اصحاب را دوست داشته باشد هیچ فرقی نمی کند که در مسائل فقهی پیرو هر مذهبی که دوست دارد باشد.

بعد متذکر می شوید که هیچ یک از پیامبران و صحابه ی جانباز و اهل بیت اطهار - رضوان الله علیهم اجمعین - ادعای علم غیب نداشتند و سپس به بیان آیاتی در نفي علم غیب می پردازید و بعد اشاره می کنید به این که اگر پیامبر علم غیب می دانست جلو شهادت عمومی خویش حضرت حمزه (علیه السلام) را می گرفت یا از تهمت به

عایشه جلوگیری می کرد و یا اگر امام حسن (علیه السلام) غیب می دانست مسموم نمی شد و اگر امام حسین (علیه السلام) غیب می دانست چرا نفهمید که اهل کوفه منافقند و چرا تمام خانواده اش را به کربلا برد؟

باید به آقای مترجم گفته شود، گرچه این آیاتی که شما اشاره کردید نفي غیب می کند لکن اولاً؛ خود آن آیات نیز نیاز به بررسی دارد نه آن طور که شما یک اشاره کردید و رد شدید بعضی از آنها مربوط به مشرکین است نظیر آیه ۳۵ سوره نجم که قبلیش می فریاید: «افرأیت الذی تولى «آیا دیدی آن کس که پشت کرد (و حق را نپذیرفت) و ثانیاً؛ آیاتی دیگر نیز داریم که علم غیب را برای غیر خداوند اثبات می کند البته نه به آن معنا که خودش بالاصالة می داند بلکه به این معناست که خداوند این علم را به او عطا می کند نظیر آیه ۳۷ سوره

جن که می فرماید: «عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احداً الا من ارتضی من رسول» «...»، خداوند عالم غیب است و احدی را بر غیب خود مطلع نمی سازد مگر رسولی که مورد رضایت خداوند باشد. «تردید نیست که پیامبر اسلام) صلی الله علیه و آله (آن رسول است پس علم غیب دارد - در نتیجه نفی علم غیب بالاصالة می کند یعنی، آن حضرت از پیش خود علم غیبی ندارد ولی اثبات علم غیب بالتبع می کند به این معنی که خداوند او را عالم به غیب ساخته است و آن چه می داند به اذن خداوند است و آن حضرت از غیب در موارد متعدد خبر داده است و در قرآن نمونه هایی از آنها

آمده است از جمله غلبه روم بر ایران) غلبت الروم (1) (...، شکست کفار) قل للذین کفروا ستغلبون (2)، ابتر بودن عاص بن وائل و کثرت نسل پیامبر) صلی الله علیه و آله (سوره کوثر)، کشته شدن عمار به دست گروه تجاوزگر) تقتل عماراً الفئنة الباغیه (3)، تنها مردن ابوذر) رحم الله اباذر یمشی وحده و یموت وحده و یبعث وحده (4)، کوتاه بودن عمر حضرت زهرا) علیها السلام( تو اولین کسی هستی که به من ملحق می شوی (5))، شهادت حضرت علی) علیه السلام (و شکافتن سر آن حضرت در غزوه خندق، اخبار به شهادت حسین بن علی) علیه السلام (6)، خبر به خروج بعضی از همسران خود که سگان منطقه حوآب بر آنان پارس خواهد کرد و فرمود: در راست و چپ آن زن افرادی بسیاری کشته می شوند که همگی در آتش خواهند بود (7)

(و آن فرد کسی جز عایشه ام المؤمنین نبود و آن حضرت نهی کردن آنان را از خروج و حتی قبل از جنگ احد از طریق خوابی که دید نسبت به شهادت عمویش خبردار شد و یا خبر دادن به اینکه پاره تن آن حضرت در خراسان دفن خواهد شد و .... صدها مورد دیگر که نشان دهنده اثبات علم غیب برای پیامبر) صلی الله علیه و آله (و جانشینان واقعی او) علیهم السلام (است و تاریخ اسلام مملو از اخبار های اهل بیت) علیهم السلام (

1- سوره روم، آیه ۱ .

2- سوره آل عمران، آیه ۱۲ .

3- بحار ۲۲ / ۳۲۶ .

4- المغازی ۲ / ۱۰۰۱ .

5- نهج الحیاة، ص ۱۷۵ .

6- احقاق الحق ۱۱ / ۴۳۹ تا ۴۱۵ .

7- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۲ / ۴۷۷ .

نسبت به حوادث برای خود و شیعیان و جهان اسلام است بنابراین اگر اهل بیت) علیهم السلام (و در رأس آنان وجود مقدس پیامبر) صلی الله علیه و آله (از خود نفی علم غیب می کنند آن را بالاصالة از خود نفی می کنند نه اینکه حتی با تعلیم الهی باز از آن بی خبر هستند اگر پیامبر شهر علم باشد و خداوند او را رسول مورد پسند خود قرار داده طبق آیه سوره جن به آن حضرت علم غیب را عطا فرمود و او نیز آن را به علی) علیه السلام (که دروازه آن شهر است داده است(1).

علي) عليه السلام (مي فرمايد: «پيامبر خدا) صلي الله عليه وآله (در بيماريش هزار باب علم به صورت راز به من آموخت كه از هر باب هزار باب ديگر از علوم باز مي شود(2) اين سخن را آن حضرت بعد از اخبار از آينده فرمود .

بنابر اين علم غيب پيامبر و اهل بيت) عليهم السلام (تبعي و غير اصلي است و بدون اذن الهي هيچ اطلاع و علمي نسبت به غيب ندارند .

اما پاسخ اين سؤال كه چرا پيامبر) صلي الله عليه وآله (و اهل بيت) عليهم السلام (براي جلوگيري از دشمن و شهادت خويش و شناخت منافقين و غيره) از آن استفاده نكردند؟ اين است كه علم غيب تكليف آور نيست بلكه آنچه تكليف مي آورد علم عادي و ظاهري است اگر علم غيب تكليف آور بود بايد خود خداوند كه عالم الغيب است براي جلوگيري از افراد گناهكار از آن استفاده كند و جلو گناه و فساد آنان را بگيرد و نگذارد آدم بكشند - مانع ابوسفيان و ابولهب شود

1- مرحوم علامه اميني ، تنها در ج 6 الغدير از ۱۴۳ كتاب اهل سنت روايت فوق را نقل مي كند .

2- بحار ۲۶ / ۶۵ .

كه به پيامبر توهين كنند و يا جلو قاتل حضرت حمزه را بگيرد تا او را نكشد و جلو ابن ملجم را بگيرد تا علي (عليه السلام) (كشته نشود بلكه اصلا جلو تمام گناهكاران را بگيرد و يا به طور كلي آنان را خلق نكنند تا فساد نكنند و نتيجه ي اين سخن همان برداشته شدن اختيار از انسان و مجبور بودن او در انجام كارها و نفي تكامل اختياري انسان است .

سرّ استفاده نكردن پيامبر و امامان) عليهم السلام (از علم غيب آن است كه آنان بندگان حضرت حق هستند و افتخارشان نيز به همان عبوديت است هر چه خداوند بخواهد انجام مي دهند و بدون اذن او هيچ كاري انجام نمي دهند» عباد مكرمون لا يسبقونه بالقول و هم بامرهم يعملون (1) «بندگان گرامي خدايند كه در سخن براو پيشي نمي گيرند و تنها فرمان او را اجرا مي كنند. و خداوند خواست تا آنان به اين طريق به شهادت برسند و آنان پذيرفته اند .

شاهد اين سخن آن است كه وقتي در سفر كربلا جلو حضرت امام حسين) عليه السلام (را گرفتند و او را از رفتن به كوفه منع نمودند و از بيوفايي مردم كوفه سخن گفتند ، حضرت فرمود: كه پيامبر به من فرموده «ان الله قد شاء ان يراك قتيلًا» خدا خواسته است تو را كشته ببيند (2) و وقتي او را از همراه بردن زن و فرزند نهي كردند فرمود: «خداوند خواسته است آنان نيز به اسارت برده شوند .»

1- سوره انبياء ، آيه ۲۷ - ۲۶ .

2- لهُوف سيدبن طاووس ، ص ۶۵ .

بنابر اين داشتن علم غيب از آن خداست و به هر كس بخواهد مي دهد كما اين كه قدرت و شفاعت نيز از آن اوست و به هر كس كه بخواهد مي دهد. و خداوند خواسته است به رسولش و جانشينان واقعي او اين علم را عنايت فرمايد» :ام يحسدون الناس علي ما اتاهم الله من فضله «، اما حسادت ميورزند هر آنچه خداوند از فضل خويش به آنان داده است(1) .»

دلیل این حسادت و رد کردن علم غیب و علم لدنی به خاطر آنست که خلفای غاصب ، این ویژگی را نداشتند ، بنابراین در مثل این موارد هیچ یک از شیعیان ، صفت خدا را به غیر خدا نسبت نداده است حال اگر نویسنده یا مترجم نتواند بین داشتن چیزی بالاستقلال و بالتبع تشخیص دهد این مشکل اوست نه اینکه دیگران را متهم به نامسلمانی بکند همین طور در حاجت خواستن از پیامبر و اولیای الهی (علیهم السلام (وقتی مؤمنی به عنوان وسیله آن را بداند تا به وسیله ی آنان حاجت خود را از خدا بخواهد یا از آنان بخواهد تا از خداوند بخواهند حاجت او را برآورده کند باز عین توحید است و منافاتی با توحید ندارد بلکه خداوند به آن فرمان داده است نظیر آیه ۳۵ سوره مائده که می فرماید: «یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و ابتغوا الیه الوسیلة» (و سوره نساء ، آیه ۶۴ که می فرماید: «و لو انهم اذ ظلموا انفسهم جاؤک فاستغفروا الله و استغفرلهم الرسول

1- سوره نساء ، آیه ۵۴ .

لوجدوا الله تواباً رحیماً» در این آیه کسانی که پیامبر را وسیله آمرزش خدا قرار نمی دهند نکوهش می کند .

شما در ۲۳ می گوئید که هدف ما این است که ما مسلمانان با یکدیگر خوب باشیم و در ۲۲ شما از دشمن و کینه و توهین و شرک و دروغ و نفاق و خرافات و سنت زدایی ابراز انزجار کرده اید و از محبت و توحید و صداقت سخن گفته اید اگر راست می گوئید پس چرا مقدمه ی شما پر از دروغ و نفاق و خرافات و سنت زدائی است خود شما که معلوم نیست چه هدفی در سر دارید عبارتهایی رامی آورید که نشان می دهد که یکی از سنی های متعصب هستیید چرا خود را شیعه معرفی می کنید آیا قصد فریب دیگران راندارید؟ به نظر می رسد تنها چیزی که در این نوشتار کمتر پیدا می شود صداقت و محبت است و چیزی که زیاد به چشم می خورد ، توهین و سنت زدایی و طرح خرافات و دروغ و تفرقه افکنی و ... است .

در ۲۳ با ذکر آیه ۶۲ و ۶۳ سوره ی یونس از اولیای الهی دم می زنی و صفات آنان را ایمان و تقوی ذکر می کنی ، آیا آنان که در نبوت پیامبر شک کردند (خلیفه دوم در صلح حدیبیه به پیامبر عرض کرد: آیا تو پیغمبر بر حق خدا نیستی؟ (1) (و آنان که فرمان او را نادیده گرفته و از حضور در لشکر اسامه تخلف کردند و

1- صحیح بخاری در آخر کتاب شروط ۲ / ۱۸۷ و ....

وصیت پیامبر خدا) صلی الله علیه و آله (را نادیده گرفتند و فاطمه زهرا) علیها السلام (که پاره تن آن حضرت بود آزرند و آن همسران پیامبر که به صراحت قرآن در سوره تحریم علیه آن حضرت توطئه کردند باز از اولیای الهی بودند؟

ابوبکر که عمر بن خطاب را به درب خانه حضرت زهرا فرستاد و درب خانه اش را به آتش کشید (1) و به دستور او محسنش کشته شد (2) با ولی خدا دشمنی نکردند؟ و آیا عایشه و معاویه که بر ضد علی (علیه السلام) جنگ جمل و صفین را به پا کردند با ولی خدا دشمنی نکردند؟ اگر کردند پس آنان اعلان جنگ با خدا کردند نه کسانی که از افعال خلاف آنان ابراز تنفر و انزجار بکنند .

آری ؛ در میان اصحاب پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) کسانی بودند که از جان و مال خود در راه اسلام گذشتند نظیر مصعب بن عمیر و عبدالله بن رواحه و ابان و سلمان ، حذیفه و نیز کسانی بودند که بعداً به آنان پیوستند و از تابعینی بودند که مصداق آیه شریفه «والذین جاؤوا من بعدهم یقولون ربنا ...» نظیر حجر بن عدی ، رشید هجری ، میثم تمار و ...

شما در 24 ، آیه ۱۴۰ سوره ی بقره را ذکر می کنید که می فرماید: «تلك امة قد خلت لها ما كسبت ... آنان امتی بودند که زمان آنها سپری شد برای آنان است آنچه به دست آوردند و برای

1- الامامة و السياسة ، ص ۱۲ .

2- علي بن ابي طالب از عبدالفتاح عبدالمقصود ، ۲۷۷/۴ - ۲۷۶ .

شماست آنچه انجام می دهید و به دست می آورید و نسبت به کار آنان شما بازخواست نمی شوید .

اولاً ؛ این آیه مربوط به اهل کتاب و یهود و نصاری است که با آنان می گوید که شما کاری به این نداشته باشید که دیگران در گذشته چگونه بوده اند ببینید الان شما چه وظیفه ای دارید؟

ثانیاً ؛ ما که می خواهیم اسلام را بگیریم آیا باید بررسی کنیم تا بدانیم اسلام ناب دست چه کسانی بوده است یا نه و آیا آنان که مدعیان نگهداری اسلام واقعی هستند باید مورد بررسی قرار گیرند یا نه؟ - اگر جواب منفی است پس شما چرا علم رجال دارید و درباره ی شخصیت ها بررسی می کنید؟ و اصلاً چطور در ۱۴ اینقدر دم از تحقیق می زنید؟ !

ثالثاً ؛ چرا این جمله را به نویسنده نگفتید تا این قدر درباره زراره و ابوبصیر و علمای شیعه مثل شیخ طوسی و ... بدگویی نکند؟

چند نکته دیگر درباره مترجم

هر چند می خواستیم سخن را به پایان ببریم ولی ذکر چند نکته دیگر به نظر لازم است:

(در 24 ، کتاب مورد بحث را در واقع اولین کتاب در موضوع خود می داند که تاکنون نوشته شده و مهم ترین خصوصیت آن را این می داند» که خواننده خود را در مقابل دانشمند بزرگ و محقق

توانایی می یابد که از خودش حرف نمی زند بلکه مطالبش را با سند مطرح می کند و خواننده را در برابر حقایق غیرقابل انکاری قرار می دهد که مجبور است یا قبول کند و یا به سراغ منابع برود .»

به نظر می رسد مترجم تا به حال اهل مطالعه نبوده است و این اولین و شاید آخرین کتابی بوده است که مطالعه کرده است و از آن لذت برده است و گرنه تا به حال صدها جلد کتاب ریشه دار در این موضوعات نوشته شده و مطالب غیرقابل انکار و مستند وجود دارد آیا مترجم تا به حال به کتابهایی چون الغدير علامه امینی و مراجعات میرسید شرف الدین و کشف الاسرار امام خمینی (-) قدس سره (-) مراجعه کرده و یا اصلاً آنها را دیده است تا ببیند و بداند چگونه آنچه مترجم آنها را چون وحی پذیرفته مطالب بی اساس است؟ و این خصوصیت مترجم است که به خاطر ضعف اطلاعات ، خود را در برابر دانشمند بزرگ و محقق توانایی یافته است و گرنه کتاب حاضر از سست ترین کتابهاست که به استناد روایات ضعیف و اقوال اختلافی و سفسطه و توهینهای مکرر خواسته است بنیان مذهبی که بر پایه عقل و وحی از زمان صاحب شریعت حضرت رسول (صلي الله عليه وآله بنا شده متزلزل سازد.

(در 25 اشاره به مواردی دارد از جمله: حذف» بخشهایی از کتاب که مترجم آن را با ذوق خوانندگان سازگار ندانسته و به وحدت مسلمین کمک نمی کرده «و دیگر آوردن جملات» واقعاً زننده و خلاف ادب و چه بسا منافی ایمان و وجدان اما مترجم از ترجمه آن ناگزیر بوده

است.»

در اینجا سؤالاتی از مترجم مطرح است؛ سؤال اول این است؛ این چه وحدتی است که با مطالب خلاف عفت و ادب و منافی ایمان سازگار است؟ سؤال دوم اینکه؛ شما در ۲۴، این کتاب را در موضوع خود بی نظیر، محکم و مستقل معرفی می کنید، حال چه شده که در یی مقابل اعتراف می کنید که در کتابی که شما به ترجمه آن اقدام کرده اید مطالب «واقعاً زننده، خلاف ادب و چه بسا منافی ایمان و وجدان است.» و مسؤولیت آن را بر عهده نویسنده می گذارید؟ اگر در این کتاب مطالب، واقعاً زننده و خلاف ادب و منافی با ایمان و وجدان است - که هست - و شما بسیاری از آنها را حذف کرده اید خوب بود شما دیگر در جرم نویسنده شریک نمی شدید و چنین کتابی را اصلاً ترجمه نمی کردید یا لاقلاً مطالب خلاف عفت و ادب آن را مثل بقیه حذف می کردید؟ آیا آنچه شما را وادار به ترجمه یی این کتاب کرده است هم هدف بودن شما و نویسنده نیست؟ که در لطمه زدن به علماء شیعه به هر قیمتی که ممکن باشد دست زده اید.

سؤال سوم: آیا توهین به حضرت بقیة الله ارواحنا فداء و او را یک موجود خرافی دانستن و توهین به نواب خاص گرانقدر آن حضرت و علمای بزرگ شیعه و متهم نمودن آنان به شهوترانی و حیف و میل کردن خمس و جوهات شرعی و وحدت آور است و مطابق ذوق خوانندگان است؟! !!

(در ۴۶ آمده که مؤلف کتاب به خاطر شرایط زمان اسم اصلی خود را نیاورده است و اسم روی جلد کتاب مستعار است و در پایان، نویسنده نیز در مقدمه می نویسد: «بعید نمی دانم که قربانی شوم، البته بنده هیچ واهمه ای ندارم برای من همین افتخار کافی است که برادران و خواهرانم را نصیحت کنم.»...)

چرا شما که تقیه را حرام می دانید و آن را نفاق می شمارید اینجا از ذکر نام خود خودداری می کنید آیا خود این نفاق نیست؟! خوب بود مترجم نویسنده را معرفی می کرد تا دیگران بتوانند به اصطلاح از وجود پربرکتش استفاده کنند. اگر او واهمه ای ندارد و راست می گوید پس چرا از ذکر نام خود امتناع میورزد؟!!

در ضمن اگر چنین فردی در نجف بود علمای حوزه ی نجف او را می شناختند به خصوص که گمان می کند پیرمرد است و بیش از ۵۰ سال است که اجازه ی اجتهاد گرفته و سرشناس و اهل کربلاست همچنین دو دوست وی (موسی موسوی و احمد کاتب) خود را معرفی کردند و هیچ مورد تعرض قرار ننگرفته اند او (چنین فردی با این خصوصیات اگر وجود خارجی می داشت) نیز می توانست خود را معرفی کند. واقعیت این است که مترجم با حذف موارد زیادی از کتاب سعی در مخفی کردن چهره واقعی خود و مؤلف نموده است تا با اغفال خوانندگان به اهداف مورد نظر خود برسند.

به عنوان نمونه در ۹۲ - ۹۱ کتاب مطلبی را نویسنده به حضرت امام خمینی (قدس سره) نسبت می دهد که هیچ عاقلی در جهان

ولو با شناخت ضعیف از امام خمینی آن را باور نمی کند و عقده گشایی و خوش خدمتی نویسنده را به دشمنان اسلام تصدیق می کند. ولی مترجم از ترجمه آن خودداری نموده است، او می نویسد: «بعد از یک ماه و نیم یا بیشتر از بازگشت امام از پاریس به طهران بود که به دیدارش رفتم پس استقبال گرمی از من کرد و در آن دیدار من با او تنها بودم در آن جلسه خصوصی امام به من گفت: سیدحسین الان زمان اجرای سفارش امامان - (علیهم السلام) - فرا رسیده است به زودی ما خون ناصیبها را خواهیم ریخت و فرزندان آنان را خواهیم کشت و زنانشان را به اسارت خواهیم گرفت و حتی یک نفر از آنان را رها نخواهیم کرد و به زودی همه اموالشان را برای شیعیان خواهیم گرفت و به زودی مکه و مدینه را از روی زمین محو خواهیم کرد زیرا این دو شهر جایگاه و هابییون شده است و باید سرزمین کربلا، ارض مقدس خدا و قبله نماز مردم گردد و به زودی خواست ائمه - (علیهم السلام) - را محقق خواهیم ساخت.



و دولتي که ما جهت برپايي آن ساليان متمادي کوشش کرده ايم جهت اقامه همين سفارش بوده است و تنها اجرائي آن باقي مانده است!!»

خوانندگان عزيز خود درباره نويسنده و مترجم و اهدافشان و اتهام به امام قضاوت کنند !!

همچنين در ي ۱۰۴ مي نويسد: «من در ديدارم از هند سيد دلدار علي را ملاقات کردم او يک نسخه از کتابش را به نام (اساس الاصول) را به من هديه داد «...درحالي که سيد دلدار علي حدود ۲۰۰ سال است که از دنيا رفته و مرحوم آقا بزرگ تهراني ذکر مي کند که

نامبرده در سال ۱۲۳۵ ق. وفات يافته است. (1) حتماً نويسنده از اوليائي الهي است وقرنهاي متمادي عمر کرده تا منجي انسانهاي آزادنش وحق جو در اين دوران باشد حال چطور شد اين انسان چندصدساله خود را 90 ساله واز شاگردان مرحوم کاشف الغطا معرفي کند؟! مي گویند دروغگو کم حافظه است.

لازم به ذکر است که مورد فوق يک نمونه از موارد متعدد حذف شده در کتاب است که مترجم جهت اغفال خواننده و اخفائي شخصيت خود و نويسنده اقدام نموده است. همچنين نويسنده در موارد متعدد به مراجع و آيات عظام گذشته و حال همچون حضرات آيات مرحوم سيد شرف الدين ، کاشف الغطا ، سيستاني، صافي و ... اتهام زده است و مترجم از ترجمه ي آن خودداري نموده است .

ما اگر در آنچه اينان وبرخي از افراد سني مذهب کم اطلاع و غير منصف براهل تشيع اشکال وارد کرده اند دقت کنيم در مي يابيم که همه دليلهايشان بر گرفته از امور ذيل است :

(1) تمسک به روايات ساختگي و دروغ که به اهل بيت) عليهم السلام (نسبت داده اند.

(2) تمسک به اقوال ساختگي و دروغ که به علماي شيعه نسبت داده اند.

1- الذريعه ۴/۲

(3) تمسک به روايات تحريف شده.

(4) تمسک به روايات بريده شده.

(5) تمسک به اقوال و فتاواي نادر و کم ياب.

(6) تمسک به روايات بعداز تغيير در محتوای آن.

(7) تمسک به اعمال مردم عادي شيعه.

(8) تمسک به روايات ضعيف.

(9) تمسک به داستانهاي ساختگي.

(10) تمسک به مقدمات فاسد مثل اين که علي) عليه السلام (وزير ابوبکر و عمر بود.

وقتی مشی کسی در استدلال این گونه باشد چگونه می توان بر او اعتماد کرد؟ اگر کسی بخواهد شیعه را بشناسد باید در هر موضوعی بادیانصاف به منابع مربوطه مراجعه کند. در عقاید به مثل: عقاید امامیه از مرحوم مظفر و مقدمهای برجهان بینی شهید مطهری و در حدیث به مثل: کافی و تهذیب و وسائل الشیعه و وافیه و در فقه به مثل: مقنعه و شرائع الاسلام و عروة الوثقی و تحریر الوسیله و در فقه استدلالی به مثل: جواهر الکلام یا مستمسک العروة الوثقی و در اصول فقه به مثل: رسائل شیخ انصاری و کفایة الاصول و در تفسیر به مثل: مجمع البیان و المیزان و در علم رجال مثل: معجم رجال الحدیث و در مسایل اختلافی با اهل سنت به مثل: الغدیر و المراجعات مراجعه کند. گرچه این کتابها از اشتباه

مبّرّی نیستند ولی از کتابهای خوب در این زمینه هستند.

در پایان توصیه ی ما به همه ی مسلمانان از تمام فرق اسلامی ، اتحاد بر محور خدا و رسول او (صلي الله عليه وآله) و میراث پر بار آن حضرت، قرآن و عترت طاهره) عليهم السلام (است که در این صورت می توانیم تعصب های بی جا را کنار زنیم و به سعادت دو دنیا برسیم به امید اتحاد همه ی ملل اسلامی بر محور خدا و رسول (صلي الله عليه وآله) و میراث پر بار آن حضرت و ایجاد صفا و صمیمیت به جای بغض و کینه و دروغ و نفاق. به امید روزی که نویسندگان ، قلم و بیان خود را در راه اعتلای کلمه ی توحید و مقابله با دشمنان اسلام و بدعت گذاران به کار گیرند تا زمینه را برای حکومت جهانی اسلامی به رهبری حضرت بقیة الله الاعظم - ارواحنا له الفداء - فراهم سازند .

انشاء الله

والحمد لله اولاً و آخراً و ظاهراً و باطناً

فهرست مطالب

فهرست تفصیلی

فهرست اجمالی ... ۵

پیشگفتار ... ۷

فصل اول: عبدالله بن سبا و تشیع ... ۲۹ - ۲۱

مطرح کردن حکایت عبدالله بن سبا به چه هدفی؟ ... ۲۲

عبدالله بن سبا در دروغ پردازی سیف بن عمر ... ۲۳

اولین کسی که قایل به امامت علی(ع) بود ... ۲۳

مسایلی که باید به آنها اعتراف می شد ... ۲۳

معاویه و سنت لعن بر خلفا ... ۲۵

- داستان ابن ابی الحدید درباره لعن خلفا ... ۲۵
- اولین مدافع ولایت ... ۲۸
- فصل دوم: تشیع و مذهب اهل بیت علیهم السلام ... ۱۱۵-۳۰
- شیعیان واقعی پیروان اهل بیت (ع) ... ۳۱
- مطلب اول: منشأ و علت برپایی عزاداری ... ۳۴
- مطلب دوم: کسانی که بنا بر ظلم به اهل بیت علیهم السلام را نهادند ... ۳۶
- مطلب سوم: آیا مذمت اهل کوفه ارتباطی به شیعیان واقعی دارد؟ ... ۳۹
- گریه بر مظلومیت شیعه ... ۴۲
- خیانت در نقل حدیث ... ۴۳
- اما حدیث (چرار افضی): ... ۴۴
- نکته: جایگاه تشیع ... ۴۷
- مطلب چهارم: بررسی روایاتی که ادعا شده توهین آمیز است ... ۴۹
- عنوان اول: توهین به پیامبر - ص - ... ۴۹
- ۶ جواب به نتیجه های نویسنده ... ۵۰
- حتی پیامبر (ص) ... ۵۴
- دروغگو کم حافظه است ... ۵۵
- متن حدیث اول «پسر عموی ناز» ... ۵۶
- نکته: عایشه و کینه او با حضرت علی (ع) ... ۵۶
- متن حدیث دوم ... ۵۸
- چند نکته ... ۵۹
- 1- معرفی اصحاب کتاب ... ۵۹
- 2 علت توجه پیامبر (ص) به حضرت علی (ع) ... ۵۹
- 3- راه ضربه زدن به دشمن ... ۵۹
- 4- کینه ریشه دار است ... ۵۹
- نمونه هایی از روایات اهانت آمیز نسبت به پیامبر - ص - در کتب عامه ... ۶۰

دست زدن به نامحرموبرهنگي ۶۱...

خوردن ذبيحه ي مشرکين وقتوای عايشه ۶۱...

بول ايستادهو عدم رعايت حریم ۶۲...

عنوان دوم: توهين به اميرالمؤمنين علي(ع) ۶۳...

اما حديث اول (کارشناسي قضايي) ۶۳...

اصل حديث ۶۳...

اما حديث دوم (آموزش دشنام از منبر؟) ۶۶...

6 جواب به تمسک به اين حديث ۶۶...

اما حديث سوم و چهارم ۶۸...

متهم کيست ۷۰...

برخورد حضرت زهرا(س) در برابر مظلوميت امام علي(ع) 70... )

2 جواب به اين پرسش که چرا حضرت علي - ع - از قوه قهریه استفاده نکرد ۷۲...

فقط خنده رو!! پيرمرد حقه باز! ۷۴...

اصل حديث ۷۵...

آيا اين تعبير خيانت نيست؟ ۷۶...

(چشمان خيره) چشمان مليح ۷۷...

عنوان سوم: (توهين به حضرت فاطمه(س)) ۷۸...

تيتير اول و دوم ۷۹...

استدلال حضرت زهرا(س) براي فدک ۸۰...

تيتير سوم: عدم رضائيت و جواب آن ۸۱...

آيا نقل گرسنگي اهل بيت عليهم السلام توهين است؟ ۸۱...

روايت از اهل سنت است ۸۲...

عنوان چهارم: (توهين به امام حسين(ع)) ۸۲...

جواب به سوالات و اشکالها ۸۳...

عنوان پنجم: (توهين به ام كلثوم(س)!) ۸۵... ۸۵

هدف وسيله را توجیه می کند!! ۸۵... ۸۵

ازدواج صوري بود ۸۶... ۸۶

عمر تهديد می کند ۸۶... ۸۶

تثیر دستور محبت با کی ؟ ۸۹... ۸۹

6مطلب در کنار این حدیث ۸۹... ۸۹

عنوان ششم: (توهين به امام حسن مجتبي - ع -!) ۹۱... ۹۱

(بدون لباس!) ۹۲... ۹۲

خوارکنندگان مؤمنان ۹۳... ۹۳

اصحاب امام حسن(ع) چون اصحاب رسول خذ(ص) ۹۳... ۹۳

عنوان هفتم: (توهين به امام صادق - ع -!) ۹۴... ۹۴

عنوان هشتم: (توهين ادامه دارد!) و نقد آنها ۹۶... ۹۶

تثیر اول و دوم و سوم ! ۹۶... ۹۶

تثیر چهارم (امام زين العابدين - ع -) ۹۷... ۹۷

اصل حدیث ۹۸... ۹۸

امام(ع) در چه شرايطي بوده است؟ ۹۹... ۹۹

ايراد مرحوم مجلسي ۹۹... ۹۹

ابراز محبتها و رفتارهاي پیامبر (ص) هر کدام حکمتي دارد ۱۰۰... ۱۰۰

عنوان نهم: (توهين به امام رضا - ع -!) ۱۰۳... ۱۰۳

اصل حدیث، (سندش ضعيف است) ۱۰۴... ۱۰۴

شیعیان او را متهم نکردند بلکه... ۱۰۶... ۱۰۶

چند جواب دیگر ۱۰۶... ۱۰۶

حدیث خواني نزد استاد در حوزه ي علمیه يادمدارس اهل سنت ۱۰۶... ۱۰۶

عنوان دهم: (توهين به جعفر - ع -!) ۱۰۸... ۱۰۸

پاسخ به یک سؤال مهم ۱۰۸... ۱۰۸

۱۰۸... معیار در خوبی تنها انتساب به پیامبر(ص) نیست

آخرین عنوان: (قاتل اهل بیت کیست؟!)

۱۱۰... چرا امامزادگان در مناطق شیعه نشین؟

۱۱۱... کدام توهین است؟

۱۱۲... توهین بر خلفاء در کتب اهل تسنن

۱۱۳... آرزوی کند علف باشد! یک نکته!

۱۱۴... آرزوی کنند... و گوسفند باشند!!!

۱۱۵... فصل سوم: ازدواج موقت ۱۱۸-۱۵۹

روایت اول: شرط ایمان

۱۱۹... پاسخ به سؤال (حدیث ساختگی است)

۱۲۰... احادیث ثواب ازدواج موقت (متعّه)

۱۲۱... ثواب برای شهوترانی نیست

۱۲۲... ابن جریج و ۷۰ زن صیغه

۱۲۳... بعضی از روایات اهل سنت درباره متعه تا زمان عمر

۱۲۴... عبدالله بن زبیر از متعه است

۱۲۵... متعه ی پیامبر(ص)

۱۲۶... سنّ متعه و ازدواج برای محرمیت

۱۲۷... اما داستان جوان سنی با آیه الله خوبی

۱۲۸... استدلال نویسندگان برای تحریم متعه

۱۲۹... روایات اهل تسنن درباره متعه

۱۳۰... نقد دو حدیث درباره حرمت ازدواج موقت

۱۳۱... تمسک به یک روایت برای جلوه تناقض

۱۳۲... مفاسد (ساختگی) صیغه

۱۳۳... تأویل بی دلیل (یا با دلیل) دزد راه کیست؟

۱۳۴... رأی قرآن چیست؟

1) عفاف (خویشتننداری) ۱۴۳... ۱۴۳

2) آیه ازدواج با کنیزان ۱۴۴... ۱۴۴

3) راهکار سوم ; ۱۴۴... ۱۴۴

فرق بین متعه و ازدواج دائم ۱۴۵... ۱۴۵

علت دیگر برای نهي از متعه ۱۴۸... ۱۴۸

برخورد امام باقر - ع - (قضاوت با شما) ۱۴۹... ۱۴۹

بحث دیگر جاریه ۱۵۱... ۱۵۱

مشروعیت لواط ۱۵۴... ۱۵۴

نکته قابل توجه سه روایت خواندنی از دهها روایت ۱۵۶... ۱۵۶

فصل چهارم: خمس ۱۷۹ - ۱۶۱... ۱۶۱

حرام بودن خمس در روایات ۱۶۲... ۱۶۲

نکته: حلیت خمس مربوط به ازدواج و مخارج زندگی است ۱۶۳... ۱۶۳

فتاوی فقهای شیعه درباره خمسوتحریر آن ۱۶۵... ۱۶۵

اما فتاوی شیخ مفید و شیخ طوسی ۱۶۸... ۱۶۸

ولایت خمس با کیست؟ ۱۷۰... ۱۷۰

علت تولد خمس ۱۷۴... ۱۷۴

اسباب انحراف ۱۷۵... ۱۷۵

تحریر و تصرف در سخنان امام خمینی ره (علت تولد خمس) ۱۷۶... ۱۷۶

فصل پنجم:

بازی با کتابهای آسمانی ۲۰۳-۱۸۱... ۱۸۱

پاسخ سؤال اول (آیا این صحیفه ها وجود دارد؟) ۱۸۲... ۱۸۲

پاسخ سؤال دوم (مقصود از صحیفه جامعه و... چیست؟) ۱۸۴... ۱۸۴

پاسخ سؤال سوم (چرا این کتابها از مردم پنهان مانده است؟) اصحاب نیز همه علوم رانمی گفتند ۱۸۹... ۱۸۹

چند جواب به «یک سؤال بی جواب» ۱۹۴... ۱۹۴

- نکته: مطلب منتسب به آیه الله خویی ... ۱۹۷
- اما بحث تحریف قرآن ... ۱۹۸
- مطلب اول: ادله غیر محرف بودن قرآن ... ۱۹۸
- مطلب دوم: روایات تحریف قرآن در منابع اهل سنت ... ۲۰۰
- نتیجه ... ۲۰۲
- فصل ششم: اهل سنت از دیدگاه تشیع ... ۲۰۴-۲۳۳
- مبحث اول: چگونگی معاشرت با اهل سنت ... ۲۰۵
- مبحث دوم: چگونگی تشخیص حق از باطل ... ۲۰۷
- معاویه سوگند یاد می کند که نام پیامبر ص را دفن کند ... ۲۰۹
- عمل کردن برخلاف روش رسول خدا و اهل بیت علیهم السلام ... ۲۱۱
- شیوه بزرگان اهل سنت در مخالفت با اهل بیت به خصوص علی - ع - 213 ...
- وظیفه شیعیان در شرایط خاص ... ۲۱۴
- یک کج فهمی و یک تهمت ... ۲۱۶
- دشمنی با صحابه (ارتداد) ... ۲۱۸
- نظر اهل سنت درباره شیعه ... ۲۱۸
- پاسخ به یک معما ... ۲۲۱
- چهره روشن می شود ... ۲۲۲
- آیا عثمان دختر پیامبر (ص) ازدواج کرد؟
- (بازی شدن با او به چه معنا؟) ... ۲۲۵
- اما حدیث عایشه و خیانت او ... ۲۲۵
- حلال زاده بودن شیعه به این معناست ... ۲۲۶
- فرق ناصبی و سنی ... ۲۲۷
- توهین و تحریف (سخن جزایری یا...؟) ... ۲۲۷
- آیا این نسبت خیانت نیست؟ ... ۲۳۰
- جمع بندی ... ۲۳۳



فصل هفتم: نقش بیگانگان در انحراف تشیع؟ یا تسنن؟ ... ۲۹۱ - ۲۳۴

هشام بن حکم (وسه اشکال به روایات).. ۲۳۶...

سه نکته ... ۲۳۸

1- موقعیت هشام نزد امام صادق - ع ... ۲۳۹

2- نقش هشام بن سالم ... ۲۴۰

اصل روایت... ۲۴۰

شکل خداوند (عقاید یهود در میان شیعه یاسنی) ... ۲۴۱

مؤمن طاق یا شیطان طاق؟ ... ۲۴۴

زراره بن اعین (واشکالهای متعدده روایات مورد تمسک) ۲۴۶

چرا حمله به زراره؟ ... ۲۴۸

حفظ احادیث امام باقر - ع - از برکت زراره ... ۲۵۰

زراره از سابقان و مقربان است ... ۲۵۰

اهمیت محضر زراره ... ۲۵۰

امین بر حلال و حرام الهی ... ۲۵۰

ابوبصیر مرادی (و ۷ نکته پیرامون روایات درباره ابوبصیر) ... ۲۵۱

دزدی فرهنگی! ... ۲۵۴

منزلت کافی (جواب اشکال).. ۲۵۴

تهذیب الاحکام (پاسخ به شبهه دیگر نویسنده) ... ۲۵۷

مسئول کیست؟ (پاسخ امام رضا(ع)) ... ۲۵۸

وجود خارجی ندارد؟! (۶۰۰۰ حدیث درباره حضرت مهدی - ع -) ... ۲۶۳

فهرست عناوین کتاب ارشاد درباره حضرت مهدی - ع - ... ۲۶۴

جمعی از اهل سنت که عقیده ی شان درباره حضرت مهدی - ع - مثل شیعه است ... ۲۶۵

شاهکارهای حضرت عجل ... ۲۶۶

چند مطلب در جمع بندی روایات ... ۲۷۵

مطلب اول: اصلاحات حضرت مهدي - ع - و برخورد با و منحرفان و مفسدان ... ۲۷۵

مطلب دوم: اصلاح اماکن عبادي و اجراي احكام الهي ... ۲۷۹۰

آيا قبله تغيير مي کند؟! ... ۲۸۰

مطلب سوم: نمونه اي از رفتارهاي حضرت حجة - ع - در قرآن (حکم داود) ... ۲۸۴

سخن محيي الدين عربي درباره حضرت قائم - ع - 828 ...

فصل پاياني: اهل سنت پيروان کدام سنت؟ ... ۳۰۲ - ۲۹۲

اموري که موجب تمايز اهل سنت شده از عمرين خطاب ياديگران است ... ۲۹۴

(1) برپايي نماز تراويح ... ۲۹۴

(2) گفتن چهار تکبير در نماز ميت ... ۲۹۴

(3) جمله «الصلوة خير من النوم» در اذان ... ۲۹۵

(4) حذف «حي علي خير العمل» از اذان ... ۲۹۶

(5) سجده بر پشت نمازگزار!! ... ۲۹۶

(6) آهسته گفتن بسم الله يا حذف آن ... ۲۹۷

(7) جلوگيري از گريستن بر مردگان ... ۲۹۹

(8) برجسته ساختن قبور (به شکل کوهان شتر) ... ۲۹۸

(9) انگشتر به دست چپ کردن ... ۲۹۹

(10) باز کردن عمامه و انداختن تحت الحنک از راست ... ۲۹۹

(11) تحريم متعه (از دواج موقت) ... ۳۰۰

ترس از شمشير قائم ... ۳۰۱

خاتمه: ... ۳۰۳ - ۳۳۱

کدام نقشه ي دشمن است ... ۳۰۴

زخم چرکين چيست؟ ... ۳۰۴

معناي رافضي ... ۳۰۵

چرا ترجمه قرآن ... ۳۰۷

شخصيت مترجم ... ۳۰۸

- تقليد واجتهاد در شيعه سني ... ٣٠٩
- شيخ محمد حسين كاشف الغطاء سيد شد؟ ... ٣٠٩
- حديث افك به عايشه ربط ندارد ... ٣١١
- اصول اعتقادي کدام است؟ ... ٣١٢
- اثبات علم غيب ... ٣١٧
- استفاده نکردن از علم غيب چرا؟ ... ٣٢٠
- اوليائي خدا چه کسانی هستند؟ ... ٣٢٢
- اطلاعات غلط و ضعيف ... ٣٢٥
- آيانويسنده با اين وسژگي وجود خارجي دارد؟ ... ٣٢٦
- چهره واقعي نويسنده و مترجم ... ٣٢٦
- شما باور ميکنيد؟؟!! ... ٣٢٨
- جمع بندي دليلهاي اهل تسنن بر ضد شيعه ... ٣٢٩
- راه تحقيق ... ٣٣٠
- توصسه ما ... ٣٣٠
- فهرست تفصيلي مطالب ... ٣٣١
- فهرست منابع ... ٣٣٥

- الاتقان ، عبد الرحمن السيوطي، الطبعة الثانية ١٣٦٧ هـ.ش ، منشورات رضي - بيدار .
- آلاء الرحمن، السيد عبد الاعلي السيزواري، موسسه اهل البيت بيروت ١٤٠٩ هـ.ق.
- اقتضاء الصراط المستقيم، بن تيميه، تحقيق محمد حامد الفقي، مصر .
- الاصابة في تمييز الصحابه، بن حجر العسقلاني، تحقيق معوض و عبدالموجود، دارالكتب العلمية بيروت ١٤١٥ هـ.
- اسد الغابة، بن الاثير، تحقيق علي محمد معوض و عادل احمد عبد الموجود دارالكتب العلمية بيروت.

- الإرشاد ، محمد بن النعمان العكبري البغدادي المقلب بالشيخ المفيد ، منشورات مكتبة بصيرتي .
- الاستبصار ، شيخ الطائفة ابي جعفر محمد بن الحسن الطوسي ، دار صعب دار التعارف ، بيروت . و تحقيق السيد حسن الخرسان ، دار الاضواء بيروت ١٤٠٦ هـ .
- الاستغاثة ، ابو القاسم الكوفي .
- اهل سنت واقعي ، دكتور محمد تيجاني سماوي ، بنياد معارف اسلامي ، چاپ پنجم ، ١٣٧٦ هـ . ش .
- الانوار النعمانية ، السيد نعمة الله الموسوي الجزائري ، تبريز بازار مسجد جامع ، مطبوعه : شركت چاپ .
- انقلاب مهدي و پندارها ، ترجمه سيد احمد علم الهدي ، انتشارات ياسر .
- احقاق الحق ، الفاصي السيد نور الله الحسيني المرعشي ، از انتشارات كتابفروشي اسلاميه ، ١٣٩٣ هـ . ق .
- اختيار المعرفة الرجال (رجال كثي) شيخ محمد حسن طوسي ، مؤسسه آل البيت لاحياء التراث ، قم ١٤٠٤ هـ .
- اصل الشيعة و اصولها ، الشيخ محمد حسين آل كاشف الغطاء ، مكتب الثقافة الاسلاميه ، قم .
- اجتهاد مقابل نص ، ترجمه علي دواني ، ناشر كتابخانه بزرگ اسلامي ، ١٣٩٦ هـ . ق ، چاپ دوم .
- الامامة و السياسة ، ابي محمد عبدالله بن مسلم ابن قتيبه الدينوري ، منشورات الرضي ، قم ، ١٣٦٣ هـ . ش .
- الاجتاج ، ابي منصور احمد بن علي بن ابي طالب الطبرسي ، منشورات دار النعمان قم ، ١٣٨٦ هـ . ق .
- بحار الانوار ، الشيخ محمدباقر المجلسي ، مؤسسه الوفاء ، بيروت ، الطبعة الثانية ١٤٠٣ هـ . ق .
- البداية و النهاية ، بن كثير دمشقي ، تحقيق د. احمد ابو ملحم و جماعة ، دار الكتب العلمية بيروت ١٤٠٥ هـ .
- بداية المجتهد و نهاية المقصد ، بن رشد القرطبي ، تحقيق عبد الحميد طعمه حلبي ، دار المعرفة بيروت ١٤١٨ هـ .
- تفسير المراغي ، احمد مصطفى المراغي ، دار احياء التراث العربي ، بيروت ، الطبعة الثانية ١٩٨٥ م .
- تفسير قرطبي ، ابي عبدالله محمد بن احمد الانصاري القرطبي ، دار الثقافة ، بيروت .
- تفسير روح المعاني ، العلامة الالوسي البغدادي ، دار احياء التراث العربي ، بيروت .
- تفسير الذر المنثور ، الشيخ جلال الدين عبدالرحمن السيوطي ، منشورات مكتبة آية الله المرعشي النجفي ، قم ، ١٤٠٤ هـ . ق .

- تفسير برهان ، السيد هاشم الحسيني البحراني ، مؤسسه مطبوعاتي اسماعيليان ، قم .
- تفسير قمي ، لابي الحسن علي بن ابراهيم القمي ، مؤسسة دار الكتاب للطباعة و النشر ، قم (مطبعة النجف) ١٣٨٧ هـ . ق .
- تفسير القرآن العظيم (تفسير بن كثير) ، اسماعيل بن كثير دمشقي دار الفكر ، بيروت ١٤٠١ هـ .

- تفسير قرطبي (الجامع لاحكام القران)، محمد احمد قرطبي، دار الشعب القاهرة ١٣٧٢ هـ.
- تفسير روح البيان، شيخ اسماعيل حقي البروسوي، مطبعة عثمانية، ١٣٣٠، مكتب الجعفري التبريزي، شارع بوذرجمهري، طهران.
- التفسير الكبير مفاتيح الغيب، الفخر الرازي، الطبعة الثالثة، دار احياء التراث العربي بيروت.
- تهذيب التهذيب بن حجر العسقلاني، الطبعة الاولى، دار الفكر للطباعة و النشر ١٤٠٤ هـ، ١٩٨٤ م.
- تذكرة الحافظ، شمس الدين الذهبي ط الهند مصورة، دار الاحياء التراث العربي، بيروت.
- تنقيه المقال في علم الرجال، الشيخ عبد الله المامقاني، الطبعة المرتضوية، النجف الاشرف.
- تاريخ بغداد، احمد بن علي الخطيب البغدادي، دار الكتب العلمية.
- تاريخ ما بعد الظهور، السيد محمد صدر، دار التعارف للمطبوعات بيروت ١٤٠٨ هـ.
- تحف العقول، ابو محمد الحسن بن علي بن الحسين بن شعبة الحراني، منشورات مكتبة بصيرتي، قم ١٣٩٤ الطبعة الخامسة.
- تهذيب الاحكام، شيخ الطائفة ابي جعفر محمد بن الحسن الطوسي، دار صعب، دار التعارف، بيروت، ١٤٠١ هـ.
- ق. تاريخ الخلفاء، الحافظ جلال الدين السيوطي، دار الفكر، بيروت.
- تاريخ مذاهب الاسلامية، الشيخ محمد ابو زهره، دار الفكر العربي القاهرة ١٩٩٦ م.
- جواهر الكلام، الشيخ محمد حسن النجفي، دار احياء التراث العربي، بيروت، ١٩٨١ م، الطبعة السابعة.
- جلاء العيون، السيد عبدالله بشر.
- الخصائص الكبرى، جلال الدين السيوطي، حيدر آباد هند ١٣٢٠ هـ.
- خدمات متقابل اسلام و ايران، استاد شهيد مرتضي مطهري، انتشارات صدرا، قم، چاپ نهم، ١٣٥٧ ش.
- دلائل النبوة، اسماعيل الصفهاني الطبعة الاولى ١٤٠٩ هـ، الناشر: دار طيبة، الرياض.
- دلائل النبوة، للبيهقي، الطبعة الاولى ١٤٠٥ هـ. ١٩٨٥ م، دار الكتب العلمية، بيروت، لبنان.
- دمع السجوم، ترجمه نفس الهموم تحقيق وترجمه علامه ابو الحسن شعراني، چاپخانه باقري چاپ اول ١٣٧٨ هـ.ش.
- ذخيرة المعاد في شرح الارشاد، محمدباقر السبزواري، طبعة حجرية.
- ذخائر العقبي، احمد بن محمد الطبري، تحقيق اكرم البوشي و محمود الارناؤوط، مكتبة الصحابة، جده ١٤١٥.
- الذريعة الي تصانيف الشيعة، العلامة الشيخ آقا بزرك الطهراني، مكتبة الطهوري، طهران الطبعة الثانيه ١٣٩١ هـ.ق.
- رجال نجاشي، احمد بن علي بن العباس النجاشي، ط، حجرية ايران.

رحمة الامة في اختلاف الائمة، محمد بن عبد الرحمن الدمشقي، تحقيق الشرجي و النوري، مؤسسه الرساله بيروت ١٤١٤ هـ.

روضات الجنات ، سيد محمد باقر خوانساري ، ترجمه: ساعدي خراساني ، چاپ اسلاميه ، ١٣٦٠ هـ. ش.

السنن الكبرى البيهقي مكتبة دار الباز مكة المكرمة ١٤١٤ هـ.و دار الفكر بيروت، لبنان.

سنن النسائي، النسائي دار الفكر للطباعة و النشر و التوزيع، بيروت، لبنان، الطبعة الاولى ١٣٤٨ هـ. ١٩٣٠ م.

سنن ابي داوود للحافظ ابي داوود السجستاني، دار الفكر للطباعة و التوزيع و النشر.

سنن دارمي، عبدالله بن عبدالرحمن الدارمي، تحقيق زمزلي والعلمي، دارالكتاب العربي، بيروت ١٤٠٧ هـ.

سنن ترمزي، تحقيق احمد محمد شاكر درا الاحياء التراث، بيروت.

شرح المواهب للزرقاني، محمد بن عبد الباقي بن يوسف الزرقاني.

شواهد التنزيل، ابو القاسم الحاكم الحسكاني، مؤسسه اهل البيت، بيروت ١٤٠٩ هـ.

الشيعة والتصحيح، سيد موسي موسوي ١٤٠٨ هـ.

شرح النووي بر صحيح مسلم، محيي الدين بن شرف النووي، مصورة دار الفكر بيروت ١٤٠١ هـ.

شرايع الاسلام ، ابوالقاسم نجم الدين جعفر بن الحسن ، منشورات الاعلمي ، تهران ، ١٣٨٩ هـ. ق. شهيد شمائل الرسول ابو الفداء اسماعيل بن كثير، تحقيق عبد القادر الارناؤوط، مكتبة العبيكان، الرياض ١٤٢٢ هـ.

مطهري افشاگر توطئه ها ، علي ابوالحسني (منذر) ناشر دفتر انتشارات اسلامي ، ١٣٦٢ هـ. ش .

شرح نهج البلاغه ، بن ابي الحديد معتزلي ، دار احياء التراث العربي ، بيروت ، ٤ جلدي .

شيعه پاسخ مي دهد ، سيد رضا حسيني نسب ، ناشر نشر مشعر ، چاپ پنجم ، تابستان ٨١ .

الصحيح من سيرة النبي الاعظم) صلي الله عليه وآله (، جعفر مرتضي العاملي ، انتشارات جامعه مدرسين قم ، الطبعة الثانية ، ١٤٠٢ هـ. ق .

صحيح البخاري ، ابي عبدالله محمد بن اسماعيل بن ابراهيم بن بردية البخاري دارالكفر ، بيروت ، ١٤١٨ هـ. ق و مطابع الشعب مصر ١٣٧٨ هـ. ش و ط مرقمة، مراجعة القطب و البخاري، المكتبة العصرية، بيروت و صيدا ١٤١٨ هـ.

صحيح مسلم للنيسابوري، دار الفكر، بيروت، لبنان و تحقيق محمد فؤاد عبد الباقي، دار الاحياء التراث، بيروت.

الصرط المستقيم، زين الدين علي بن يونس العاملي البياضي، مؤسسه اهل البيت، بيروت ١٤٠٩ هـ.

صدوده علي) عليه السلام (در قرآن ، علي اكبر صاحبي فرد ، انتشارات مرسل ، ١٣٨٢ .

الصواعق المحرقة، احمد بن حجر الهيتمي، تحقيق عبد الوهاب عبد الطيف ط بيروت و ط محققة، تحقيق التركي و الخراط، مؤسسه الرساله، بيروت ١٤١٧ هـ.

الطبقات الكبرى، محمد بن سعد مصورة، دارصاد، بيروت.

عبد الله بن سبأ: دراسة للروايات التاريخية عن دوره في الفتنة، د. عبد العزيز صالح الهلالي، صحاري للطباعة و النشر ط الثانية، لندن ١٩٨٩ م.

علي بن ابي طالب ، عبدالفتاح عبدالمقصود ، چاپخانه مروی ، چاپ دوم ، ١٣٥٤ هـ. ش .

عدة الاصول ، شيخ الطائفة الطوسي ، تحقيق محمدمهدي نجف ، ناشر مؤسسه ال البيت الطبعة المحققة الاولى ، ١٤٠٣ هـ. ق .

علل الشرايع ، للشيخ الصدوق ، من منشورات مكتبة الداوري ، قم ، منشورات المكتبة الحيدريه في النجف ، ١٣٨٥ هـ. ق .

الغدیر ، الشيخ عبدالحسين احمد الاميني

قدس سره ، مطبعة الحيدري ، الطبعة الرابعة ، ١٣٩٦ هـ. ق .

فضل الصحابة، احمد بن محمد بن حنبل، تحقيق وصي الله بن محمد عباس، جامعة ام القرى مكة المكرمة، ١٤٠٣ هـ.

الفتنة الكبرى، طه حسين، (المجلد الرابع من المجموعة الكاملة لته حسين)، دار الكتب البناني، بيروت ١٩٧٣ م.

فتح الباري، احمد بن علي بن حجر، الطبعة البهية المصرية، القاهرة ١٣٤٨ هـ.

فتاوي اللجنة الدائمة للبحوث العلمية و الافتاء، جمع و ترتيب الشيخ احمد بن عبد الرزاق الدويش، مكتبة المعارف الرياض، ١٤١٢ هـ .

الفقه علي مذاهب الاربعه ، عبدالرحمن الجزائري دار الفكر ، بيروت ، ١٤١٤ هـ. ق .

فرهنگ جامع ، احمد سياح ، كتابفروشي اسلام ، تهران ، چاپ ١٣٥٤ هـ. ش .

فرهنگ سخنان حضرت زهرا (عليها السلام)(نهج الحياة) ، محمد دشتي ، مؤسسه تحقيقاتي امير المؤمنين (عليه السلام)، چاپ يازدهم ، ١٣٧٤ هـ. ش .

فقه تطبيقي ، مهدي پيشوايي ، حسين گودرزي ، چاپ اعتماد ، قم ، چاپ دوم ، ١٣٧٥ هـ. ش .

الكافي ، لابي الصلاح الحلبي ، منشورات مكتبة الامام امير المؤمنين علي (عليه السلام) ، اصفهان ، ١٣٦٢ هـ. ش .

الكافي ، ثقة الاسلام ابي جعفر محمد بن يعقوب بن اسحاق الكليني الرازي ، دار صعب ، دارالتعارف، بيروت ، 1401 هـ. ق. و تحقيق علي اكبر الغفاري دار الكتب الاسلامية، طهران ١٣٨٨ هـ.

كتاب السنة، عمرو بن ابي عاصم الضحاك، تحقيق محمد ناصر الدين الالباني، المكتب الاسلامي، بيروت ١٤٠٠ هـ.

كنز العمال، المتقي الهندي، مؤسسة الرساله، بيروت ١٤٠٩ هـ. ١٩٨٩ م. و ١٣٩٩ هـ.

- كشف الغطاء ، الشيخ جعفر المدعو بكاشف الغطاء ، انتشارات مهدي ، اصفهان .
- الكامل في التاريخ ، لابن الاثير ، دار صادر ، بيروت ، ١٤٠٢ هـ . ق .
- كتاب سليم بن قيس ، سليم بن قيس العامري ، دارالفنون ، بيروت ، ١٤٠٠ هـ . ش .
- لسان العرب ، لابن منظور ، دار صادر ، بيروت ، الطبعة ، ٢٠٠٠ م .
- الله... ثم للتاريخ ، كتاب بي نام و نشان با اسم مستعار حسين موسوي كه كتاب مورد نقد ترجمه بخشهاي از آن است .
- الله و للحقيقه، الشيخ علي آل محسن، رد بر كتاب الله... ثم للتاريخ .
- اللهوف ، السيد الجليل بن طاوس ، انتشارات جهان ، با ترجمه: سيد احمد زنجاني .
- مجمع الفائدة و البرهان، المولي احمد الاردبيلي، تحقيق العراقي و الاشتهاردي و اليزدي، منشورات، جماعة المدرسين قم ١٤٠٣ هـ.
- المحلي، علي بن احمد بن هزم الاندلسي، تحقيق عبد الغفار البنداري، دارالكتب العلمية، بيروت ١٤٠٨ هـ.
- مدارك الاحكام، سيد محمد بن علي الموسوي العاملي، مؤسسه آل البيت (ع) لاهياء التراث، بيروت ١٤١١ هـ.
- مسند احمد، مصورة، دار صادر،بيروت عن طبعة بولاق، ط مرقمة رقمها محمد عبد السلام عبد الشافي و بهامشه كنز العمال، دار صادر بيروت
- مسند ابي داوود، سليمان بن داوود الطيالسي، طبعة مؤيده بفهارس لاحاديث النبوية الشريفه، دار الحديث بيروت، لبنا